

تفسیر مثنوی مولوی

بر اساس تفسیر مولانا ابن عربین

و

فلاح الالبایات و روح المثنوی

تألیف و ترجمہ

دکتر خواجہ سلما سی زاده



کتابخانه ملی افغانستان

مجموعه کتب خطی

۲



۴۸/۰۴

۲/۱۵

۸۱۰۴۰

تفسیر مثنوی مولوی

بر اساس تفسیر نوالین مکسین
و

فاتح الابیات روح المثنوی

جلد دوم

تألیف و ترجمہ

دکتر حواد سماسی زاده

استاد دانشگاه

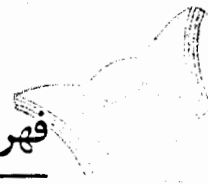


مقدمهٔ مجلد دوم تفسیر مثنوی معنوی

نخستین چاپ این اثر در تابستان ۱۳۵۶ بهزینہ و وسیلۂ دانشگاه تبریز حلیۂ طبع یافت. بعد از گذشت چهارده سال به تشویق جناب آقای مسجد جامعی بوسیہ سازمان انتشارات اقبال انجام پذیرفت. اینک به یاری خداوند متّان و بعنایت روان پاک مولانا سومین چاپ بوسیلۂ همان ناشر محترم به پیشگاه پژوهندگان تقدیم می‌گردد.

دکتر جواد سلماسی‌زاده

فهرست مندرجات



کتابخانه تخصصی علوم اسلامی
موضوع

صفحه

	۱- پیشگفتار	
	۲- تفسیر آیات ۶۳۷-۶۴۱	۱
۷	۳- نومید کردن وزیر مریدان را ، از رفض خلوت	۷
۹	۴- ولیعهد ساختن وزیر هر يك امیر را جدا جدا	۹
۱۳	۵- کشتن وزیر خویشان را در خلوت	۱۳
۴۳	۶- منازعت امراء در ولیعهدی	۴۳
۵۹	۷- تعظیم نعت مصطفی (علیه السلام)	۵۹
۸۹	۸- آتش کردن پادشاه جهود و بت نهادن	۸۹
۱۰۷	۹- بسختن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق	۱۰۷
۱۳۷	۱۰- کژماندن دهان آن کی نام محمد را علیه السلام	۱۳۷
۱۳۸	۱۱- داستان مفتون شدن قاضی بر زن جوخی	۱۳۸
۱۵۹	۱۲- خناب کردن آتش را آن پادشاه جهود	۱۵۹
۱۹۴	۱۳- قصه باد که در عهد هود علیه السلام ؛ قوم عاد را هلاک کرد	۱۹۴
۲۲۸	۱۴- طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت خاصان خویش	۲۲۸
۲۴۴	۱۵- قصه آن زنی که طفل او بر سر ناودان غیژید	۲۴۴
۲۴۵	۱۶- در آمدن مصطفی علیه السلام از بهر عیادت هلال در ستور گاه	۲۴۵
۲۴۶	۱۷- رجوع کردن بقصه طلب کردن آن موش چغز را	۲۴۶
۲۴۸	۱۸- قصه عبدالغوث و ربودن پریان او را	۲۴۸
۲۵۴	۱۹- تمثیل گریختن مؤمن و بی صبری او در بلا با اضطراب و بی قراری نخود	۲۵۴
۲۵۸	۲۰- داستان شیر و خر گوش	۲۵۸
۲۶۱	۲۱- خر گوشان و شاه پیلان	۲۶۱
۲۶۲	۲۲- ایمان و اعتماد و توکل بخدا مسأله جبریت	۲۶۲

موضوع

صفحة

۲۷۲	۲۳- نگرستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان
۲۷۶	۲۴- عالم وجود و حقیقت و عالم معنی و صورت
۲۸۰	۲۵- تدبیر و تقدیر
۲۸۱	۲۶- قصه همد و سلیمان
۲۸۳	۲۷- حکایات اخلاقی
۲۸۴	۲۸- زیافت تأویل رکیک مگس
۲۸۵	۲۹- الهام صوفیانه
۲۸۷	۳۰- داستان روباه

سروکار دارند ، ضروریست . بلکه بکسانیکه مشتاق بمطالعه تاریخ ادیان، معارف اسلامی بوده و باخلاق ، سنن و داستان ، فرهنگ عوام ، علم الهی ، فلسفه ، عرفان ، طب ، علم تنجیم و به سایر رشته های علوم شرقی قرون وسطائی ، علاقمند باشند بسیار مفید است .

مثنوی دلبر است معنوی که در جمال و کمال همتائی ندارد، مثابه نردبانی است، که بزیر پا گذارند و بالای آسمان روند.

مولانا شخصیت بزرگ جهانی و بزرگترین سخن سرای عرفانی دنیاست، این نکته در اوصاف او جالب دقت و حائز اهمیت می باشد، که همیشه بیان حقیقت را بیش از تکلف و تصنع دوست داشته است. بدین معنی ، هنگامی که مراعات نکات فنی شعر، بمیان می آید، و در ضمن حق و حقیقتی را هم بخواهد بیان کند، که مخالف آن قواعدست، حقیقت را ذکر میکند ، عنایتی بدان موازین ندارد. چون هدفش حقیقت است. و ارتقاء مقام انسانیت .

به نژاد و رنگ و پوست و ملیت و مذهب نظر خاص ندارد ، تعصب نمی ورزد کمال آزادی در کلام مولوی مشهود و افکارش را حد و مرزی نیست .

سخت گیری و تعصب خامیست تاجنینی کار خون آشامیست مزاحهای شیرین وی، فی حد ذاته، دارای ارزش پندهای اخلاقی و مباحث مهم فلسفی می باشد. بزرگترین نویسنده وحدت وجودی در تمام قرون و بزرگترین شاعر متصوف ایران است .

مولانا در بیان و بحث مطالب بیشتر بروش استقراء می پردازد ، و میگوید باید بروی و بدینی ، با اصول قیاس سخت مخالفت میکند. طبق نظر او در اصول قیاسی بخاطر انسان غیر از شکوک و اوهام نمی تابد ، نور باطن و ایمان در دل پیدانمیشود ولی اگر وقتی حقیقی را عیان دیدی، راجع بآن تردید روا نمیداری.

آن حقیقت کآن بود عین و عیان هیچ تأویلی نکنجد در میان

باقوت اندیشه ، و قدرت در ادای کلام ، چنان معانی مشکل و پیچیده را صریح و روشن بیان می کند ، گوئی این نکته ها جزو غوامض علوم قدیمی نبوده است که بایچ و خمهای بسیار و انواع تعقید و الفاظ غریب در کتب صوفیان صاحب دِل و اهل حکمت از قبیل ابن عربی ، صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشی ذکر شده شده است ، مولوی با کمال سادگی بیان می کند .

آوردن تمثیلات یکی از مزایای بسیار مهم سخن پردازی و شاعری و مایه اصلی بیان مطالب و اسرار تصوفست .

مولانا ، بایروی از سلسله افکار و تبعیت از جزئی ترین مناسبات بین آنها ، برای طرح موضوعات ، و استنباط جدید ، از شاخی بشاخ می پرد ، و از سخن ، سخن می شکافد ، نکته نومی پردازد . گوئی هر تمثیل آبتن قصه ها و افسانه های دیگری است . زمانی نیز مطالب را تکرار می کند . گاهی تکمیل آنرا بمورد دیگر و اگذار می نماید . این سخن را ترجمه پهنه آوری گفته آید در مقام دیگری

فی المثل ، در این مختصر (۸۹۹-۶۳۷) بیت ، بیشتر از سی قصه و موضوع مستقل ، آورده است .

از اجزاء حکایات ، نتیجه جدا گانه گرفته و بمناسبت مطلب تازه متوجه داستان ، و مثل دیگری شده است . ولی در هر حال مناسبات میان آنها بدقت محفوظ است ، و ربط قصص و تمثیلات ، یا نتیجه فلسفی و عرفانی آن محکم است .

باری در این کتاب ، با ملاحظه اصل ارتباط مطالب ، و عنایت با اشارات متن (تفسیر نیکلسن) ، متوجه شدم ، که اغلب موضوعات ، در یک مورد فقط باختصار و ایجاز بدان اشاره شده است . ولی در تمثیل ها یا دفتر های بعدی ، بطور مشروح ذکر گردیده

است. از اینرو، مبنای این کتاب، تقریباً، بر اصل «شرح مثنوی بامثنوی» گذاشته شده است. چنانچه برای تفسیر ۲۶۲ بیت، در حدود دوهزار بیت، شاهد مثال شعری، از مثنوی معنوی آورده شده است.

در مسائلی که ارتباط باقرآن کریم و احادیث قدسی داشته است و در متن فقط بدانها بطریق ایجاز اشاره شده است، مراقبت تام و تمام کرده تا ترجمه و تفسیرهای شیوا از متون معتبر تفسیر، نقل کند. مآخذ احادیث را نیز جستجو نموده، باز کر مشخصات درج کرده است.

در مواردی که، فهم موضوع، مربوط بمراجعه بمتون معتبر منظوم و منثور عرفانی اسلامی میشد، بعد از تفحص و استقصاء، عین آنها را باقید احتیاط، باز کر صفحه وسط، درپاورقی نقل کرده ام. چنانچه اشاره، بمنابع ایرانشناسان گشته، در فراهم آوردن و درج آن، در پاورقی سعی مستوفی بعمل آمده است. لغات و تعبیرات مشکل، شرح گردیده است. تا بدین وسیله فهم مثنوی آسان شود و راه شناسائی آن بروی نسل جوان باز گردد.

بعلاوه کتاب حاضر متضمن ترجمه برگزیده، مباحث مفید و دقیق ادبی و عرفانی روح المثنوی و فاتح الایات است.

پوشیده نماند که کتاب مستطاب روح المثنوی تا کنون در زبان فارسی ناشناخته بود، اینک خلاصه ایی از ترجمه آن، در پاورقی از لحاظ خوانندگان عزیز می گذرد.

باتوجه بمندرجات متن (تفسیر مثنوی نیکلسن) این وجیزه نوعی شرح مثنوی معنوی تطبیقی است و نیز مقایسه است از نحوه تفسیر مثنوی در شرق و غرب، شیوه تحقیق ادبی قدیم و جدید را نیز متضمن است.

خلاصه این اثر رساله ایست در بیان مشکلهای مثنوی معنوی که به پیشگاه

پژوهندگان و ارباب دانش عرضه میشود. گرچه این فقیر خود را صالح، برای بحث
 ماهوی نمیداند، امیدوار است که وجود متصدی این بیان را در میان نهینند، و
 اگر سهو و خطائی رفته باشد از راه لطف ببخشاید، چه این فقیر را در این ماجری،
 نصیبی جز منصب ترجمانی و تلفیق، و مقایسه آراء سه شارح بزرگ مزبور نیست.
 ولی آنچه در نوش و توانم بود کوشیده‌ام. گرچه بقول مولانا:
 «بحر را ریزی اگر در کوزه‌ای چند کنجد قسمت يك روزه‌ای»

جواد سلماسی زاده

تفسیر ابیات ۶۳۷ الی ۶۴۱ بطور کلی:

هسته هوس ها و آرزوها و میل ها که ، وفاق طبیعت واقعی انسان باشد نزد خداوند معلوم است . و نسبت به آنها اراده و تصمیم حق جاری است .

طبیعت معصوم و سرشت آسمانی پیامبران بی زارد و متنفر از مشاغل و گرفتاریهای مادی و دنیوی است یعنی طالب و راغب دنیا نیستند . اما برعکس ، کافران در پی کارهای دنیوی و مادیات میروند ، و برای بدست آوردنش تقلا و کوشش می کنند .

باری دوزخیان از کار آخرت غفلت می ورزند ، و رغبتی بدان ندارند ، و از عمق اعمال معنوی انبیاء بوئی نبرده اند .

در جای دیگر مولانا دعوی می کند که قدرت و اختیار انتخاب خیر و شر را قدرت مطلقه خدائی از بین نمی برد . شاهد مثال در دفتر چهارم از بیت شماره ۳۰۱

۱- جمله ارواح در تدبیر اوست

جمله اشباح هم در تدبیر اوست

انك او مغلوب اندر لطف ماست

نیست مضطر بلکه مختار ولادت

منتهای اختیار آنست خود

که اختیارش گردد اینجا مقتدر

اختیاری را نبود چاشنی

کر نگشتی آخر او محو از منی

در جهان کر لقمه و کر شربت است

لذت او فرع محو لذتست

گرچه از لذات بی تأثیر شد

لذتی بود او و لذت گیر شد

بعد و دفترینجم از بیت شماره ۳۰۹۵ بعد آمده است.
اما اختیار تام مردان کامل راست که اختیارشان در اراده حق مستهلك و
عزم و قصدشان در اراده محبوب محومی گردد برای بیشترین در این مورد به کتاب
نظریه شخصیت در تصوف از صفحه ۵۵ بعد مراجعه شود.

۱- نادر این باشد که چندین اختیار
ساجد اندر اختیارش بنده وار
قدرت تو بر جمادات از نبرد
کی جمادی را از آن ها نفی کرد
قدرتش بر اختیارات آنچنان
نفی نکند اختیاری را از آن
خواستش می گوی بوجه کمال
که نباشد نسبت جبر و ضلال
چونکه گفتی کفر من خواست و نیست
خواست خود را نیز هم میدان که هست
زائکه بی خواه تو خود کفر تو نیست
کفر بی خواهش تناقض گفتنیست
امر عاجز را قبیح است و ذمیم
خشم بتر خاصه از رب رحیم
جس

بیت شماره ۶۳۷

انبیاء در کار دنیا جبری اند کافران در کار عقبی جبری اند

بیت شماره ۶۳۸

انبیاء را کار عقبی اختیار جاهلان را کار دنیا اختیار

بیت شماره ۶۳۹

ز آنکه هر مرغی بسوی جنس خویش می پرد او در پس و جان پیش پیش
 هر کسی بسوی جان و جوهر و اصل خویش می رود ، همچنانکه هر مرغ با-
 همجنس خود پیرواز کند. پس پاکان و ناپاکان بحکم آنکه ، جنسیت علت انضمام است
 بسوی همجنس خویش کشش دارند.
 شاهد مثال دیگر برای (پیش پیش) در دفتر اول ابیات ۲۶۴۹ و ۲۶۶۵ و

۱. تا ابد هر چه بود او پیش پیش

درس کرد از علم الاسماء خویش

ج-س

۲. این که جان ما ز روح یافتست

پیش پیش از خاک آن می یافتست

ج-س

در دفتر دوم ابیات ۲۰۹ و ۲۵۶ آمده است.

بیت شماره ۶۴۰

کافران چون جنس سجن آمدند سجن دنیا را خوش آئین آمدند
«سجن»: کتابی مشتمل بر اعمال بدکاران است. بقرآن مجید، سوره ۸۳، آیات ۷-۹ مراجعه شود. موضعی در دوزخ باشد، که مخصوص نگهداری کارنامه تر دامنان است. برای آگاهی بیشتر به کتاب «النهایه» ابن اثیر، فصل اول مراجعه شود.
سجن دنیا: بحديث معروف «الدنيا سجن المؤمن وجنت الکافر» مراجعه شود.

۱ - گفت پالانش فرو نه پیش پیش

داروی منبل بنه بر پشت ریش
ج-س

۲- چون شما این جمله آتش های خویش

بهر حق کشتید جمله پیش پیش
ج-س

بیت شماره ۶۳۷ از نظر روح المثنوی

عقبی بمعنی آخرت است زیرا که پایان دنیا است و عاقبت مطلق، جنت است چون از نظر ایمان و عمل. آخرین پایگاه انسان میشود، چنانکه دوزخ بعلمت عمل بد، آخرین منزل گناهکاران است.

بنابراین که می گوید انبیاء در کار دنیا جبریند یعنی میل و رغبتی ندارند و کافران نیز در امور اخروی جبریند یعنی بدان توجه معطوف نمیکند و نمی گردند پس بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۶۴۱

انبیا چون جنس علیین بداند سوی علیین جان و دل شدند

بقیه پادرقی از صفحه قبل

همچنانکه بدان بجزر که کافران و منافقان داخل میشوند، بند گمان نیک خدا نیز در عداد در ردیف انبیاء، اوصاف مذکور را دارند و به مقام بلند می‌رسند.

۳. کتاب آن کتاب الفجر لفی سجین.

وما أدربك ما سجین. کتاب مرقوم.

ج-س

۳. ابن الاثیر جزری: ابوالسمادات مجدالدین شافعی مؤلف کتاب النهایه است.

در سال ۵۴۴ در جزیره ابن عمر متولد شده و در سال ۶۰۶ در موصل در گذشت.

ج-س

۴. سجین = اسم دوزخ و قسمتی از جهنم که بنام سجن اله نامیده میشود که

در هفتم طبقه زمین واقع و عالم برزخ و محل دیوان و فاسقان انس و جن است، همچنین

در روز رستاخیز اجساد و صور اعمالشان در آنجا محبوس و مذهب می‌شود و صغفه

مبالغه ساجن است چنانکه فسیق از فاسق است، و درجه اش دوزخ و مکان تارک و

موحش و هولناک میباشد.

ترجمه از روح المثنوی

* علیین، علین با تخفیف جمع علی است و چون بر وزن سکین گفته شود

صیغه مبالغه علی و عالی است بنابراین علیین مقامی بلند و بالاتر از آسمان هفتم میباشد که

قبل از قیامت مقرر ارواح و گردندگان آنجا است

(نقل از کتاب روح المثنوی)

علیین متضاد سجین است. برای مزید اطلاع بسوره ۸۳ از آیه ۲۰-۱۸ قرآن مجید رجوع شود.

بیت شماره ۶۴۲

این سخن پایان ندارد لیک ما بازگوئیم آن تمامی قصه را

تمامی را باید بافک اضافه خواند. به بیت ۶۹۴ همین دفتر مراجعه شود. قدیمی ترین نسخ خطی مثنوی «تمام» ضبط کرده است.

۱- ۱۸ کلا آن کتاب الابرار لقی علیین

۱۹ و ما ادبرک ما علیون

۲۰ کتاب مرقوم: کتابی است که بقلم حق نوشته که نیکانرا به مقام علین بهشت برند
ترجمه آیه ۱۸: چنین نیست که (شما بر کافران پنداشتید) امروز نیکوکاران عالم با نامه
اعمالشان در بهشت علین روند

ترجمه آیه ۱۹: چگونه بحقیقت علین آگاه توانی شد

نومید کردن وزیر مریدان را از رفض خلوت

بیت شماره ۶۴۳

آن وزیر از اندرون آواز داد کای مریدان از من این معلوم باد

بیت شماره ۶۴۴

که مرا عیسی چنین پیغام کرد کز همه یاران و خویشان باش فرد

بیت شماره ۶۴۵

روی در دیوار کن تنها نشین وز وجود خویش هم خلوت گزین
وز وجود خویش . الخ: از وجود خود خلوت کردن ، کنایه از دور بودن
از تکبر و خودخواهی و خود آگاهی است.

بیت شماره ۶۴۶

بعد از این دستوری گفتار نیست بعد از این با گفت و گویم کار نیست

بیت شماره ۶۴۷

الوداع ای دوستان من مرده ام رخت بر چارم فلك بر بردام
من مرده ام: یعنی از خویشان مرده ام و رخت بر بالای فلك چهارم بردام تا از
آزمایش های سخت زندگی رهائی یابم.

بیت شماره ۶۴۸

تا بزییر چرخ ناری چون حطب من نسوزم در عنا و در عطب
چرخ ناری: کره ایتریا فلک الایتر از چهار عنصر خاک و آب و باد و آتش
بلندتر است. به کتاب «نی بر کن» صفحه ۸۹ رجوع شود.
همچنین به کتاب الانسان الکامل عبدالکریم جیلی، جلد دوم، صفحه ۸۹
رجوع شود.

بیت شماره ۶۴۹

پیلوی عیسی بشینم بعد از این بر فراز آسمان چارمین
در اشعار فارسی و ترکی چنین انعکاس دارد که عیسی «به آسمان چهارم
بردند. جائی که کره آفتاب است و در آنجا مسکن دادند» عبدالکریم جیلی، در
فصل دوم، کتاب الانسان الکامل، صفحه ۸۵ سطر ۱۰ می گوید: «که عیسی در آسمان
چهارم با ادریس و داود و سلیمان و با عده ای دیگر از پیامبران بسر می برد»
اما ابن العربی در کتاب فصوص الحکم مقام عیسی را در آسمان دوم^۲ می پندارد.

۱- عطب: یعنی هلاک شدن - هلاک - (فرهنگ معین)

ج-س

۲- در جلد دوم، صفحه ۱۳۱ کتاب کشف الاسرار و عده الابرار چنین آمده است:
«اکنون عیسی (ع) با آسمان است و مصطفی (ص) گفت: «شب معراج عیسی را با آسمان
دوم دیدم»».

حافظ نیز با توجه باین نظریه مقام عیسی را در زهره که دومین سیاره منظومه
شمسی است ذکر می کند.

در آسمان نه عجب کر بگفته حافظ سرود زهره برقص آورد مسیحا را ج-س

ولیعهد ساختن وزیر هر يك امیر را جدا جدا،

بیت شماره ۶۵۰

و آنگهانی آن امیران را بخواند يك بیک تنها بهر يك حرف راند

بیت شماره ۶۵۱

گفت هر يك را بدین عیسوی نایب حق و خلیفه من توی

بیت شماره ۶۵۲

و آن امیران دگر اتباع تو کرد عیسی جمله را اشباع تو

بیت شماره ۶۵۳

هر امیری کو کشد گردن بگیر یابکش یا خود همی دارش اسیر

بیت شماره ۶۵۴

لیک تا من زنده ام این و امگو تا نمیرم این ریاست را مجو

بیت شماره ۶۵۵

تا نمیرم من تو این پیدا مکن دعوی شاهی و استیلا مکن

بیت شماره ۶۵۶

اینک این طومار و احکام مسیح يك بیک بر خوان تو بر امت فصیح

بجای اینكه، باید داینك گفت .

بیت شماره ۶۵۷

هرامیری را چنین گفت او جدا نیست نایب جز تو در دین خدا

بیت شماره ۶۵۸

هریکی را کرد او يك يك عزیز هرچ آنرا گفت این را گفت نیز

بیت شماره ۶۵۹

هریکی را او یکی طومار داد هر یکی ضد دگر بود المراد

المراد: مترادف با (وهو المراد) است . نظیر این ترکیب در دفتر دوم بیت شماره ۳۶۹۰ نیز آمده است .

هریکی ضد دگر بود ، منظور از لحاظ بزرگی و کوچکی است. بنابراین او بالمآل بمقصود خویش رسید.

امّا پاره شارحان و علی الخصوص انقروی در کتاب فاتح الابیات این بیت را صحیح ترجمه نکرده و نوشته اند مفاد و منظور و مضمون هر يك ضد آن دیگری بود.^۲

۱- يك درمّتان میشود چار المراد

چار دشمن میشود يك ، ز اتحاد

۲- مضمون نامه ها اختلاف داشت زیرا که در نتیجه تضاد مندرجات نامه،

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۶۰۵

جملگی طومارها بد مختلف همچو شکل حرفها «یا» تا «الف»

جملگی : بشرح بیت ۶۴۲ مرجمعه شود، بمعنی همگی، سراسر.

قدیم ترین نسخ خطی مثنوی، مصرع اول^۱ را چنین ضبط کرده اند:
«متن آن طومارها بد مختلف»

در مصرع دوم «چون حروف، آن جمله^۲ (تاء) - یا - از الف» درج کرده اند این ضبط تاحدی منطقی بنظر میرسد.

شیخ اسمعیل حقّی^۳ «باء، تاء، الف» یعنی سه حرف اول الفبا را در مدّ نظر داشته است. امّا در نسخه قابل اطمینان دیگری ضبط اخیر دیده نشده است.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پیشانی و نفاق و شقاق و اختلاف عقاید بین مسیحیان پدیدار میشد که بالنتیجه منجر بخونریزی می گشت. مطلوب و منظور وزیر مزبور نیز همان بود.

(نقل از کتاب روح المثنوی)

توضیح. طومار کلمه یونانی است که معرب گردیده است بمعنی نامه. کتاب.

دفتر-مکتوب- نوشته لوله کرده. (فرهنگ معین)

۱- نسخه قدیم فاتح الایات در مصرع دوم بیت فوق (یاء - تاء - الف) نوشته است

ج-س

۲- معنی اصطلاحی جمله، کوچکترین واحد کلام است که مفید معنی باشد

و آن مرکب از مسندالیه، مسند، رابطه یا فعل است

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۶۱۵

حکم این طومار ضد حکم آن پیش از این کردیم این ضد را بدان

پیش از این : بشرح بیت ۴۶۳ همین دفتر مراجعه شود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۳- روح المثنوی (نسخه اینجانب) بطور کلی بیت فوق را چنین ضبط کرده است:

متن آن طومارها بد مختلف

همچو شکل حرفها یا - تا - الف

متن: از متانت است که در معنی صلابت بکار میرود به نسبت شرح و در مقابل

آن است و در بین اسماء الله (القول المتین آمده است . منظور از یا - تا - الف یعنی

مجموع حروف الفبا و معنی بیت این است طومارهایی که وزیر بامراء داده بود، بسان

حروف الفبا از سر تا پا ، باهم متباین و متضاد بود

اقتباس از روح المثنوی

تجـ

کشتن وزیر خویشتن را در خلوت

بیت شماره ۶۶۲

بعد از آن چل روز دیگر در بست خویش کشت و از وجود خود پرست

بیت شماره ۶۶۳

چونک خلق از مرگ او آگاه شد بر سر گورش قیامت گاه شد

قیامت گاه : اشاره به هشت روز رستاخیز است. برای آگاهی بیشتر در موضوع مذکور به کتاب MUHAMMEDANISCHE ESCHATOLOGIE نوشته WOLFF از ص ۱۱۵ به بعد رجوع فرمایند.

کتاب الدرّة الفاخرة غزالی که بوسیله GAUTIER طبع و ترجمه شده است مورد دقت قرار گیرد.

بیت شماره ۶۶۴

خلق چندان جمع شد بر گور او موکنان جامه دران در شور او

حجة الاسلام محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) تألیفات کثیر و مفیدی دارد از جمله، کتاب الدرّة الفاخرة فی کشف علوم الاخره می باشد که چندین بار در شهرهای قاهره، پاریس، لایپزیک، بطبع رسیده است برای مزید اطلاع به غزالی نامه استاد همائی و جلد سوم کتاب ریحانة الادب مراجعه فرمایند.

بیت شماره ۶۶۵

کآن عدد راهم خدا داند شمرد از عرب و ز ترک و ز رومی و کرد
داند شمرد: منظور تواند شمردن است. شاهد مثال شعری در مورد این ترکیب
در دفتر اول در ابیات ۱۰۱۵^۱ - ۲۴۲۵^۲ و غیره آمده است.

بیت شماره ۶۶۶

خاك او کردند بر سرهای خویش درد او دیدند درمان جای خویش
درمان جای خویش: مکانی است که در آن جا بتوانند وسیله برای درمان
درد خویش پیدا کنند.

۱ - تا نداند شیر علم دین کشید

تا نکردد کرد آن قصر مشید

۲ - زینَ للناس حق آراستست

ز آنچه حق آراست چون دانند جست

ج-س

۳ - تلخ و شیرین زین نظر ناید پدید

از دریچه عاقبت دانند دید

ج-س

- موکنان: وصف ترکیبی است اصل کلمه مو، موی است. کنان صفت مشبّه

است از مصدر کنندن

جامه دران: وصف ترکیبی است. فعل امر آن، در است چنانکه در بوستان

آمده است:

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۶۷

آن خلائق بر سر گورش مہی کرده خون را از دو چشم خود رھی
طلب کردن امت عیسی (ع) از امراء کہ ولیعهد از شما کدام است

بیت شماره ۶۶۸

بعد ماہی گفت خلق ای مہتران از امیران کیست برجایش نشان
یادہ از نسخ خطی مصرع اول را چنین ضبط کردہ اند:
« بعد ماہی خلق گفتند ای مہان »
نشان : علامتی است کہ دلالت بانقوال قدرت بجانشین وزیر مینماید .

بیت شماره ۶۶۹

تا بجای او شناسیمش امام دست و دامن را بدست او دھیم

بقیہ یاورقی از صفحہ قبل

تو بینا و ما خائف از یکدگر

کہ تو پردہ پوشی و ما پردہ در

شور : بمعنی فتنہ و آشوب است. (ترجمہ از روح المثنوی)

توضیح: در مورد کلامہ (مو) مؤلف روح المثنوی اشتباه کردہ است، طبق ضبط یاورقی برہان
قاطع بہ تصحیح مرحوم دکتر معین (مو) است، یہاوی modh (موی) - فیبرگی ص ۱۵۲
۱- کتاب روح المثنوی مصرع اول بیت شماره ۶۶۸ را چنین ضبط کردہ است.
« بعد ماہی خلق گفتند ای مہان »

موضوع قابل توجه هم قافیه بودن (امام^۱ - دهیم) در بیت فوق است. نسخه B بجای امام (امیم) ممال امام را آورده است.

اما در قدیم ترین نسخ خطی مثنوی، حرف مصوت ممتد (الف) با «ياء» مجهول قافیه آورده شده است.

دست و دامن: کنایه از بیعت و دست ارادت دادن و قبول هدایت و ارشاد از مراد جدید است.

بیت شماره ۶۷۰

چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ چاره نبود بر مقام او چراغ

نسخه GN مصرع دوم را چنین ضبط کرده است.

چاره نبود بر مکانش از چراغ: فاتح الابیات بجای^۲ «از» «جز» ذکر کرده است.

مندرجات نسخه C هم که در متن فارسی مثنوی ذکر گردید یکی از مواردیست که مشکل بتوان در باره آن اظهار نظر نمود. زیرا ممکن است ناشی از تصرف و تحریف کاتبان باشد.

معنی اخیر خیلی صریح و آشکار نیست و باید برای تفهیم آن توضیحی داده شود. بنظر میرسد دلیلی هم وجود ندارد که ضبط نیم بیت مزبور را در نسخه GN تحریف شده بحساب آوریم.

۱- در کتاب روح المثنوی امام و دهیم در قافیه بیت ۶۶۹ ضبط شده است

۲- چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ

چاره نبود بر مقامش جز چراغ

فاتح الابیات ج-س

بیت شماره ۶۷۱

چو تکه شد از پیش دیده وصل یار نائبی باید ازومان^۱ یاد کار^۲

۱- (مان) ضمیر متکلم مع الفیر یا بعبارت دیگر اول شخص جمع متصل است
اگر مضاف الیه واقع شود ضمیر ملکی است مانند داس مان .
گاهی مفعول فعل ماقبل خود گردد. چنانکه در مثال فوق مفعول فعل (باید
باشد) است .

۲- یاد کار: اثری خوش و مبارکی است که از انسان بماند ، شاهد مثال در
اشعار زیر است:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یاد کاری که در این گنبد دوار بماند

حافظ

قصه شهرت نبود جامی را

کاین همه نظم آبدار نوشت

هر احباب بر صحنه دهر

نکته چند یاد کار نوشت

جامی

ترجمه از کتاب روح المثنوی

بیت شماره ۶۷۲

چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب بوی گل را از که یابیم از گلاب

مولانا بدون شك از این شعر معروف متنبتی^{۶۶۶} اطلاع داشته است:

«فان يك سيار بن مكرم انقضى»

«فانك ماء الورد ان ذهب الورد»

برای مزید اطلاع به دیوان متنبتی، چاپ DIETERICI، صفحه ۳۰۱، چهار

سطر با آخر مانده مراجعه شود.

و نیز در بیت دیگری از همان شاعر چنین آمده است:

«فان المسك بعض دم الغزال» یعنی مشک پاره ایی از خون آهوست.

پس در این لحظه گر چه منبع فیض رخت بر بسته است، ولی فایده و رایحه

او در بازمانده حقیقی اش باقی است.

* ۶۶۶- متنبتی (۳۰۳-۳۵۴). ابوطیب احمد پسر حسین از قبيله کهلان عربی

در کوفه بود اثر منشور کم دارد ولی دیوانش مورد شرح واقع شده است

(نقل از تاریخ ادبیات عرب استاد ترجمانی زاده)

* ۶۶۷- معنی بیت این است، چون موسم گل سپری شد، هر که بوی گل خواهد،

آنها از گلاب جوید.

«بحکم آنکه عمر گل کوتاهست»، پس وقتی (ولی) از این دنیا رحلت کرد،

خلیفه او مانده گلاب منبع فیض و سرچشمه برکت و هدایت تواند باشد، بحکم

آنکه «العلماء ورثة الانبياء»

نقل از کتاب روح المثنوی

بیت شماره ۶۷۳

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حَقِّند این پیغمبران

منظور از بیت فوق، بیان موضوع نیابت حَقِّهٔ پیامبران^۱ و طبیعت آن است. برای ینش بیشتر بشرح ابیات ۲۲۶-۳۲۵ همین دفتر مراجعه شود.

ابن عربی، در این موضوع نظر ممتنعی دارد، برای مزید اطلاع در این زمینه به کتاب مشهور «شخصیت محمد» تألیف، آندرادی، رجوع نمایند.

و نیز مطالعه اثر نفیس NYBERC موسوم به کتاب:

KLEINERE SCHRIFTEN از صفحه ۱۰۳ به بعد بسیار مفید است.

باری باید دانست که تقرب بخدا از راه تخلق بصفات خداست، پس پیامبر یا ولی کامل کسرا گویند که بدان مرحله کمال معرفت رسیده باشد از این رو برای طالبان و سالکان طریق قابل اتباع است^۱*

۱* طالبست و غالبست آن کردگار

نازهستیها بر آرد او دمار

دو مگو و دو مدان و دو مخوان

بنده را در خواجهٔ خود محو دان

خواجه هم در نور خواجه آفرین

فانیست و مرده و مات و دفین

چون جدایی زحق این خواجه را

بقیه پاورقی از صفحه قبل

کم کنی هم متن و هم دیباجه را
چشم و دل راهین گذاره کن زطین
این یکی قبله است دو قبله مبین
چون دو دیدی ماندی ازهر دو طرف
آتشی در خف فتاد و رفت خف

* ۶۶۸- حق تعالی عیان و آشکار نمی شود و بیش خلق ظاهر نمی گردد، بحکم
آنکه «لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ».

از این رو پیامبران و وارثان ایشان یعنی علماء محقق و اولیای کامل نایب
و خلیفه حق هستند. پس هر کسیرا که هوای دیدار خدا و دانستن اسرار حق در
سر باشد، بایست بفیض زیارت انبیاء و اولیا نائل شود؛ و از خرم تر بیت و کرامت
آنها خوشه ای برچیند. چنانکه در حدیث آمده است «سَرَّالْإِنْسَانَ سَرِّي وَسَرِّي سَرَّةً»،
چون نزدیکی بخدا از راه صورت و از جهت مکان متصور نمی شود زیرا که ذات
باری در مکان نمی گنجد و او را در قلوب کسانی که عارف بالله هستند جستجو
می توان کرد، دلهای اولیاء نظر گاه الهی و مظاهر تجلیات نامتناهی است. پس صور
انبیاء نشانه ای از صورت حقیقه الهی است و قضاوت و حکومت آنان نشانه ای از
داوری حق است. راهرو باید آنها را نمونه اعمال خویش قرار دهد و از طریق
تشبه بآنان بکمال معرفت نائل گردد. برای مزید اطلاع به کتاب تفسیر روح البیان
تألیف همین مؤلف مراجعه شود.

ج-س

اقتباس از روح المثنوی

بیت شماره ۶۷۴

نه غلط گفتم که نایب با منوب گرد و پنداری قبیح آید نه خوب

بیت شماره ۶۷۵

نه دو باشد تا توی صورت پرست پیش او يك گشت كز صورت پرست

با توجه به عبارت نایب و منوب، ممکن است تصور شود که نایب بامنوب و یا به عبارت دیگر و صحیح تر، با «منرب عنه» تمایزی و اختلافی دارند. اما مولوی برای رفع شبهه، گفته خود را اصلاح می کند و می گوید: «غلط گفتم که نایب بامنوب یکی است» «اكن دو پنداری خطاست»

دو کائناتی ناشی از دقت در وضع خارج موجودات است، در صورتیکه نایب حق از خدا جدا نیست. یعنی پیغمبران از خدا و از هم جدا نیستند برای ینش بیشتر

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گرچه وضع ظاهر گل و گلاب با هم متفاوتست ولی حقیقت هر دو یکی است. اختلاف صور تجلیات منافی اتحاد حقیقی آنها نیست.

اقتباس از روح المثنوی

جس

به تمس این آیه «من يطع الرسول فقد اطاع الله» که در سوره چهارم آمده است مورد مطالعه قرار گیرد.

همچنین در سوره سوم، آیه ۷۸ چنین آمده است: ^۱ «قل... لا تفرق بين احدٍ من رسله».

برای مزید اطلاع، بیت ۴۰۶^۲ به بعد دفتر چهارم و ۳۲۱۴^۳ به بعد دفتر ششم مورد مطالعه قرار گیرد.

۱- اشتباهی رخ داده است که شماره صحیح آیه شریفه ۱۳۶ سوره دوم است.

ج-س

۲- کرچه برناید بجهد و زور نو

لیک مسجد را برآرد یور نو

کرده او کرده تست ای حکیم

مؤمنان را اتصالی دان قدیم

مؤمنان ممدود لیک ایمان یکی

جسم شان ممدود لیکن جان یکی

غیر فهم و جان که درگاه و خروست

آدمی را عقل و جانی دیگرست

باز غیر جان و عقل آدمی

هست جانی در ولی آن آدمی

مانده پاورقی از صفحه قبل

جان حیوانی ندارد اتحاد
 تو مجو این اتحاد از روح باد
 گر خورد این نان نکردد سیر آن
 و رکشد بار این نکردد او کران
 بلك این شادی کند از مرک او
 از حسد میرد چو بیند برک او
 جان کرکان و سکان هر یک جداست
 متحد جانهای شیران خداست
 جمع گفتم جان هاشان من باسم
 کآن یکی جان صد بود نسبت بجسم
 عس

کتاب روح المثنوی بجای نه. (نی) آورده است.

نی: ما قبل خود را نفی میکند، بنابراین تفسیر بیت چنین می شود :
 من اشتباه کردم بین نایب و منوب دو کانگی وجود ندارد، بلکه یکی بودنشان
 موافق حقیقت است فی المثل در آئینه رائی و مرئی یکی است و آئینه وسیله رؤیت
 است. انبیاء حکم آئینه دارند و مظهر تجلی حق می باشند، بنابراین شاهد و مشهود
 در واقع حق است. توجه بآیات شریفه این مسأله را بسیار روشن می سازد:

۱. «من یطع الرسول فقد اطاع الله»

۲: «ان اللذین یتابعونک انما یتابعون الله»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۷۶

چون بصورت بنگری چشم تو دوست تو بنورش درنگرگز چشم رست

بیت شماره ۶۷۷

نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونکه درنورش نظر انداخت مرد

دیدگان سر بصورت ظاهر دو تاست ولی نور و بینائی آن، یکی بیش نیست. همچنانست جان پیامبران، که ظاهراً تعدد دارند ولی اگر پدیده تحقیق بنگری بدون تفاوت، نور خدا را می بینی که در همه شان ظهور کرده است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

۳ «یدالله فوق ایدیهم» و اینکه حضرت رسول فرموده است «من رأی فقد رأی الحق» گواه این معنی است.

بنابر این حکم نائب مانند امر منوب عنه نافذ است. چنانکه در کارهای دنیوی نیز چنین وضع وجود دارد. مابین نایب و منوب از حیث حقیقت جدائی وجود ندارد اما از حیث اعتبار با توجه به مرتبه بین آفریدگار و آفریده فرق و تمیز بسیار است در مورد خلیفه این آیه شریفه حائز اهمیت و شایان دقت فراوان است «یاداد انما جعلناک خلیفة فی الارض»

بنابر این سالک باید فرمان ولی را عین امر الهی بداند و سر از حکم وی نیپچد. (اقتباس از کتاب روح المثنوی)

کتاب فاتیح الایات نیز «نی» آورده است:

مانده پاورقی از صفحه قبل

چشم پزشکان مسلمان نظریه GALEN و سایر طبیبان یونان را پسندیده‌اند که :

«درؤیت اشیاء در اثر و بوسیله نور است که از چشم ساطع می‌شود. برای آگاهی بیشتر در این مورد به کتاب (صلاح الدین الحموی) موسوم به «نورالعیون و جامع الفنون ج ۲ فصل اول» مراجعه شود.

این کتاب به زبان آلمانی نیز ترجمه شده است.

در کتاب میراث اسلام از صفحه ۳۳۴، به بعد چنین ضبط شده است :
عقیده اقلیدس و بطلمیوس این بوده است که در چشم اشعه نورانی بطرف شیئی می‌فرستد، ولی ابن سینا و حسن بن هبیم می‌گفتند:

« علت مشاهده آن نیست که اشعه نورانی از چشم صادر شده و بشیئی می‌رسد، بلکه برای این است که تصویر شیئی توسط جسم شفاف (که مقصود عدسی چشم است) بدرون چشم می‌افتد.

توضیح: این کتاب در سال ۱۹۳۱ در اکسفورد بوسیله اروالدو گیوم طبع شده و بزبان فارسی نیز ترجمه شده است.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

قیة پاورقی از صفحه قبل

امامولوی معتقد است که نور چشم از نور دل سرچشمه می گیرد. شاهد مثال از بیت شماره ۱۱۲۶ به بعد آمده است:

نور نور چشم خود نور دل است
 نور چشم از نور دلها حاصلست
 باز نور نور دل نور خداست
 کوز نور عقل و حس پاک وجد است
 شب بُد نوری ندیدی رنگ را
 پس بضد نور پیدا شد ترا
 دیدن نورست آنکه دید رنگ
 دین بضد نور دانی بی درنگ
 رنج و غم را حق پی آن آفرید
 تابدین ضد خوش دلی آید پدید
 پس نهانسیها بضد پیدا شود
 چونك حق را نیست ضد پنهان بود
 که نظر بر نور بود آنکه برنگ
 ضد بضد پیدا بود چون روم و رنگ
 پس بضد نور دانستی تو نور
 ضد ضد را می نماید در صدور
 نور حق را نیست ضدی در وجود
 تا بضد او را توان پیدا نمود

بیت شماره ۶۷۸

ده^۱ چراغ از حاضر آید در مکان هر یکی باشد بصورت غیر آن

بیت شماره ۶۷۹

فرق نتوان کرد نور هریکی چون بنورش روی آری^۲ بی شکی

۱ - معنی شعر این است ، اگر تعداد ده - شمع یا چراغ در مکانی بر توافشانی کند ، و در صورت ظاهر وضع و شکل هر يك بادیگری متفاوت مینماید ، اما حاصل عملشان روشنگری و نور بخشی است ، چون نور ، حقیقت واحد است .
تمثیلی نیکوست که نمایانگر دل های روشن انبیاء و اولیاست . با وجود اختلاف محسوس ظاهری دل های شان مظهر تجلی نور حق است . مشهود جمله شان متحد است و آن همه در حکم قلب واحد هستند ، اگر چه درجه و رتبه مشهودشان بحسب استعداد متفاوت است .

اقتباس از کتاب روح المثنوی

جس

۲ - بی شکی ، مربوط بمصرع اولست ، بدین معنی نور هریکی را بی شکی فرق نتوان کرد ، و حقیقت واحدی در بین آنها وجود دارد . مثالی است در مورد نور وجود انبیاء ، گر چه بظاهر از لحاظ اشخاص و اجسام و اعتبار تعینات ، بین شان اختلاف محسوس است . یکی آدم و آن دیگری نوح ، و با سامی کونا کون نامیده شده اند . ولی از لحاظ حقیقت وحدتی دارند . جمله شان در حقیقت محمدی مندرج است ، انوار الهیه که در دل های شان متجلی شده است از نور محمدی مستفاد گردیده است .

اقتباس از کتاب روح المثنوی

جس

بیت شماره ۶۸۰۵

گرتو صد سیب و صد آبی بشمری صد نماند يك شود چون بفشری
 سیب : میوه مشهور است ، سیبویه بمعنی بوی سیب است ، ابوبشر عمرو بن
 عثمان بن قنبر بیضاوی را بعلمت حسن جمال سیبویه می گفتند.
 آبی : بمعنی به ، سفرجل (میوه معروف که انواع متعدد دارد.
 معنی بیت : اگر صد دانه سیب و به را بشماری ، وقتی آنها را فشردی ، آن
 تعدد و کثرت صورت ، از بین میرود ، و آن صد مبدل به یکی میگردد ، همین حال
 را دارد ، صور و تعدد اشخاص ، چون به فنا کرایند ، کثرت اعتباری شان زایل
 گردد.

اقتباس از روح المثنوی
 ج ۳

بهی : بمعنی به

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)

بیت شماره ۶۸۱۵

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست

معانی : جمع معنی (قصد کرده شده ، واقعیت ،
 مولوی معنی را چنین تعریف می کند:
 معنی آن باشد که بستاند ترا
 بی نیاز از نقش گرداند ترا
 معنی آن نبود که کور و کر کنند

مرد را بر نقش عاشق تر کند

دفتر دوم بیت شماره ۷۲۱، ۷۲۰

قسمت : بمعنی بخش - تقسیم است و در مقابل کلمه تجزیه، قسمت و تجزیه از لوازم جسم و لفظ میباشند.

اعداد : بعضی ها گفته اند ، عدد کمیتهی متألف از واحد است. پس واحد خارج از عدد است ، زیرا که در آن تألف مذکور وجود ندارد. قدما يك را پایه و اساس عدد میدانستند و جزو عدد محسوب نمیداشتند. تجزیه : بمعنی تقسیم يك شیئی باجزاء است . (التفهیم ص ۳۶) پارهایی اشخاص جزء و بعض را مترادف میدانند، ولی مشهور آن است که (جزء) تجزیه ناپذیر است. اما (بعض) برعکس تجزیه پذیر میباشد. باری مدلول بیت چنین است :

در مقوله معانی، تصور تجزیه و تقسیم و اعداد و افراد وجود ندارد. بلکه مانند جزء لایتجزی غیر منقسم و مثل جوهر فرد غیر قابل تجزیه است. چون تجزیه و ترکیب از خواص اجسام و الفاظ است پس مفهوم روح غیر از آنست. از لوازم جسمیت قرب و بعداست. عالم وحدت عاری از آن خواص میباشد چنانکه گفته اند « بعد منزل نبود در سفر روحانی »

باری معنی، ناظر بر وحدانیت و مراد از صورت کثرت است.

اقتباس از روح‌المنوی

جس

بیت شماره ۶۸۲

اتحاد یار با یاران خوشست پای معنی گیر صورت سرکش است

صورت : آنچه بدان ظهور و تعیین ، تحقق پیدا کند .

« مابه‌یظهر و یتعین ».

امر متغیری است که هرگز به ثبات موصوف نیست . بعبارت دیگر کثرتی است که با وحدت ناسازگار است.

اما بازی الفاظ در ترکیباتی مانند « پای معنی » و « صورت سرکش » قابل توجه و دقت است^۱

۱. اتحاد = یگانگی - سرکش ، ترکیب وصفی بمعنی سرکشنده .

در بیت مزبور جمع کلمات (پاوسر) بکار برد آن در معنی مجازی لطف خاص ادبی دارد . مدلول بیت این است : صحبت مقتضای همجنسی است ، بنابراین اصحاب صفاء وفا از هم جدا نیستند و همه ظهور یک حقیقت اند ، پس بر آنهاست که سوی معنی گرایند و صورت سرکش را رها سازند ، زیرا که با وجود تعیین وحدت صورت اتحاد نپذیرد ، چون ضبط و ربط آن ممکن نیست و موجب تفرقه است و عالم صورت ناظر بر کثرت و از وحدت ابا و امتناع می‌ورزد ، گرچه بالمال متضمن وحدت است .

در عالم معنی اختلاف و تعدد نیست ، ولی صورت ناظر بر کثرت است ، گرچه اقسام متعدد در مقسم واحد وارد است و هر کثرتی قابل تقسیم بر وحدت است ، چنانکه گفته‌اند .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۸۳

صورت سرکش گدازان کن برنج تابمینی زیر او وحدت چو گنج

بیت شماره ۶۸۴

ور تو نگذاری عنایت‌های او خود گدازد ای دلم مولای او
 بیا، بیاری اصول تصوف، صورت سرکش را رها کنیم؛ تا وحدت را که همانند
 کنجینه در زیر خاک نهان است، عیان بینیم، گرچه کثرات و صورت‌ها در راه
 وصول بوحدت موانع ایجاد می‌کند، ولی عشق حق و کشش او هر مشکلی را آسان
 مینماید.

مدلول حدیث معروف را بخاطر می‌آورد:

«جذبة من جذبات الرحمن تؤذي عمل الثقلين»

در این اشعار مولوی بسالك مجذوب و مجذوب سالك اشاره مینماید.

برای بینش بیشتر بشرح ابیات ۳۱۱-۳۱۲ همین دفتر و به کتاب دائرة معارف
 اسلامی، در تحت عنوان سلوك و مجذوب مراجعه فرمایند.

مانده پاورقی از صفحه قبل

«فقی کمال شینی له آیه تَدُل عَلٰی اَنَّهُ وَاحِد»

یعنی جمیع اشیاء، اقسام اسماء و صفات در مقسم واحد و حقیقت ذات مندرج
 است عنایت بر تعدد، شأن اهل کثرت، و توجه بر تجرد و فردانیت صفت خاصه اهل
 وحدت است. اقتباس از کتاب روح المثنوی

بیت شماره ۶۸۵

او نماید هم بدلها خویش را او بدوزد خرقه^۱ درویش را

خداوند بعشاق و دوستان خویش نعمت مکاشفه را^۲ ارزانی میدارد. بدین وسیله درد و رنج و الم را که در نتیجه فراق و دوری از اصل، ایجاد شده است، شفای بخشد. بحکم آنکه مبدء وجود است، پایان موجودات بدوست، و همه چیز با او باز گردد.

۱- مراد از خرقه تخلّق و اتصاف است، یعنی حقایق الهی او را می پوشاند. خدا خود را بصاحب دلان مینماید، تا بادیده دل او را مشاهده می کند؛ چون درك نور هر کسیرا میسر نیست، موقوف به بصیرت است. تابدین وسیله درویش را از عالم تفرقه جدا می سازد.

اقتباس از کتاب روح المثنوی

ج-س

۲- بدانند که بایک ساعت فضل او بنده چندان کارها بکنند که همه عمر بدست

کسب خویش نتواند کرد، ص ۲۰۴ س ۷ کتاب روضة المذنبین، احمد جام

ج-س

منبسط بودیم يك جوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
 يك جوهر: این ترکیب معنی فنی دربر دارد و مفسرین تصور مینمایند که
 بمرتبه اطلاق و يك جوهر، منبسط بودن تمام آفریدگان دلالت مینماید.
 آنرا بعبارت دیگر درة البیضاء، الیاقوت می نامند.

درة بیضاء: عقل اول را درة بیضاء هم نامیده اند، چنانکه روح القدس و
 عرش مجید، لوح قضا، أم الكتاب و قلم اعلی و روح اعظم و ظل اول و عقاب هم
 گفته اند.

«فرهنگ اصطلاحات عرفانی»

مراد از يك جوهر منبسط: اگر فیض اقدس باشد مناسب تر است

(فاتح الابیات)

فیض اقدس: در مذهب ابن عربی اصل و سبب کُل وجود فیض دائم الهی است
 که گاهی آنرا فیض الهی، و گاهی «تجلی الهی» میگویند و ازدو نوع فیض الهی
 سخن بمیان میآورد:

الفیض الاقدس و الفیض المقدس، که فیض نخستین در منطق نظام وجودی
 (نه در واقع) سابق بر دومی است.

«الفیض الاقدس» تجلی ذات احدیت است بر تعین آن ذات، در صور جمیع

قیه پاورقی از صفحه قبل

ممکناتی که وجود آنها بالقوه در ذات الهی متصور می باشد این تعینات (یعنی تجلی ذات احدیت بر نفس آن ذات، در صور جمیع ممکنات بشری که گفتیم) معقولند و در عالم اعیان حسّی وجود ندارند بلکه مجرد استعداد و قابلیت وجود می باشند. همین «حقائق معقوله یا صور معقوله برای ممکنات» است که ابن عربی آنها را «اعیان ثابته» می نامد و چیزی شبیه «صور افلاطونیه» است با اختلافاتی از بعضی جهات،

«الفیض المقدس» که غالباً به اسم «تجلی وجودی» نامیده می شود، ظهور اعیان ثابته از عالم معقول به عالم محسوس یا ظهور بالقوه در صورت بالفعل، یا ظهور موجودات خارجی به شیوه و صورت مقرر در ثبوت ازلی آن موجودات (صورت مقرر در اعیان ثابته) است. اینرا هم بدانیم که طبق اصول فلسفه ابن عربی در وجود چیزی که ظهورش برخلاف صورت مقرر در اعیان ثابته باشد قابل تصور نیست (مسر القدر که ابن عربی در فیص شانزدهم و غیره بدان اشاره می کند).

همین مطلب است و می توان این نظریه را با نظریه مشهور «لایب نیتز» یعنی

نظام و انسجام از پیش استقرار یافته PRE-ESTABLISHED HARMONY
سمجید.

اشارت اصلی ابن عربی به فیض اقدس در «فص الاول» (الکلمة الآدمیه) و به فیض مقدس در «فص های بعدی مذکور است، و در واقع «آدم» مظهر فیض اقدس و «شیث» مظهر فیض مقدس بشمار میرود.

این جوهر یکتا در اصطلاح متصوفه «حقیقت محمدی» نور محمدی، روح الارواح، عقل کل، نیز تعبیر شده است. برای آگاهی بیشتر در این موضوع به کتاب «مطالعه در تصوف اسلامی» از صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه شود.

و نیز در کتاب مرصادالعباد چنین آمده است^۱

در بعضی از روایات می‌آید که حق تعالی با نظر محبت بدان نور محمدی نگریست. حیا بر وی غالب شد، قطرات عرق پدید آمد، ارواح انبیاء علیهم الصلوٰه والسلام از آن قطرات بی‌آفرید. پس از ارواح انبیاء، ارواح اولیاء بی‌آفرید و از ارواح اولیاء، ارواح مؤمنان بی‌آفرید و از ارواح مؤمنان ارواح عاصیان و از ارواح عاصیان، ارواح کافران و منافقان. پس از خلقت ارواح انسانی ارواح ملکی بی‌آفرید و از ارواح ملکی ارواح جتن بی‌آفرید و از ارواح جتن ارواح شیاطین و مَرده و ابالسه بی‌آفرید، بر تفاوت احوال ایشان، و بعد از ارواح ایشان ارواح حیوانات متفاوت بی‌آفرید. آنکه عالم ملکوت و انواع ملکوتیات و اجساد و نفوس نباتات و معادن و جمادات از مفردات و مرکبات عناصر بی‌آفرید. آنکه مراتب عالم ملک و اجسام آنها را پدید آورد. چنانکه در فصل دوم و سوم بیاید انشاءاله تعالی،

و مثال این مراتب همچنان بود که فنّاد از قند سفید که اول بجوشاند نبات اسفید بیرون گیرد. دوم کثرت بجوشاند شکر سفید بیرون گیرد، سوم کثرت بجوشاند شکر سرخ بیرون گیرد ناشم کثرت بجوشاند دردی ماند که آنرا قطاره خوانند

بغایت سیاه و کدر بود و از اول مرتبت فندی تا این قطاره صفاء و سفیدی کم میشود
تاسیاهی و تیرگی ماند^۱

بیت شماره ۶۸۷

يك گهر^۱ بودیم هم چون آفتاب بی گره^۲ بودیم و صافی^۳ همچو آب

۱- ص ۲۱-۲۲ چاپ تهران سال ۱۳۱۲

۲- کهر مخفف کوهر و معرب آن جوهر است .

۳- گره: عقده و آفتی که در جواهر پیدا شود، بی گره، مجازاً یعنی پاک و خالص.

۴- صافی پاکیزه و خالص، رها شده از صفات غیر و از اهل الله آنکه صاحب مقام (قاب قوسین) باشد، صفاء الخلاصه، کسیکه داجد مرتبه « اودنی» باشد «عین الصفا» نامند.

جوهر اول : حقیقت محمدی و روح مقدس حضرت رسول است که فرمود
«اول ما خلق الله نوری»

معنی شعر : مانده آفتاب يك گهر و يك یارچه بودیم که بعد از انتشار اضواء ،
جوهر های متعدد گشتیم ، بسان آب صافی بودیم که در اثر وزش باد صبا ، حبابهائی
در سطح آن ایجاد و بصورت دانه های زنجیر ، شکل تعدد گرفتیم .

پس گره عبارت از کثرت است و هر گره صورت يك تعیین است، چون از
آن تعیینات و ماهیات ، گره کثرت کشاده شود، و عقد تعدد باز گردد، غیر از ذات

و هویت واحد باقی نماند.

از این رو گوهر واحد را با آفتاب تشبیه کرده زیرا که آفتاب منحصر بفرد و بی نظیر و بدیل است ، همچنانکه بی نظیر بودن حق تعالی بدین وسیله استدلال می شود .

چنانکه شیخ شهاب الدین مقتول (قدس سره) در ابتداء رساله حکمت آمیزش اشاره کرده است :

« ان كان للقيوم تدفاین شمسه »

اقتباس از کتاب روح المثنوی

بیت شماره ۶۸۸

چون بصورت آمد آن نور سره^۱ شد عدد چون سایه‌های کنگره

بیت شماره ۶۸۹

کنگره ویران کنید از منجنیق^۲ تا رود فرق از میان این فریق

عالم صورت و کثرت و تعیین بسان سایه آفتابست. چون خورشید بر برج و باروی کنگره‌ها بتابد. سایه‌های بسیار از درو دیوار فرو ریزد و چنان نماید که وحدت واقعی در آن نیست.

در صورتیکه مسلم است نور آفتاب یکی بیش نیست. پس برای نیل بمقام حقیقت باید با جهادت و ریاضت، وجود مجازی را ویران کرد، و بانور وحدت جمال حقیقت را مشاهده نمود.

۱- نور سره، بمعنی نور خوب و خالص چنانکه در اصطلاح گویند نقره سر و ضد آن ناسره است، سره صفت ماده نور است.

کنگره در زبان عربی شرفه آنچه در بالای بارو قرار دهند.

اقتباس از کتاب روح‌المننوی

ج-س

۲- در موقع سوزاندن و آتش افکندن حضرت ابراهیم خلیل بعلمت کثرت و عظمت آتش و شدت حرارت آن، کسیرا یارای آن نبود تا ابراهیم را نزد آتش برد.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۹۰۵

شرح این را گفتمی من از مری^۱ لیک ترسم تا نلغزد خاطری

مری: این شرح وحدت وجود را بملاحظه شکاکان، ظاهرپرستان، وقشریان که با اصول تصوف و عرفان عناد می ورزند، چنانکه باید و شاید باز نگفتم. زیرا که می ترسم اگر فاش گویم، استعدادی را یارای درک آن نباشد و خاطری در این بحث و جدال بلغزد.

مری: شرح این کلمه در ضمن تفسیر بیت ۲۸۱ گفته شده است بهمان بیت مراجعه شود. روانیست که «مری» را جزء مصرع دوم بیت فوق بدانیم، همان طوریکه اسماعیل حقّی در روح المثنوی و والی محمد در شرح خویش چنان بیان کرده اند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و بدان فرو افکنند، پس چون مردم درماندند، ابلیس منجنیقی اختراع کرد، تا یرتاب ابراهیم باآسانی صورت گیرد.

اقتباس از روح المثنوی

جس

۱- مری: ممال مرء است مانند امیم که ممال امام است. مرء بمعنی اعتراض بکلام غیر است خواه در لفظ و خواه در معنی و غرض اخلاص سخن غیر است. خلاصه کلام، بیت فوق را باید چنین تفسیر کرد:

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۹۱

نکته‌ها چون تیغ پولادست تیز گرنداری تو سپر واپس‌گریز

بیت شماره ۶۹۲

پیش این الماس بی‌اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا

این اصل وحدت ، برای اعتقاد کسانی که سعادت هدایت از سوی حق
و یا ارشاد پیر طریقت پیدا نکرده‌اند ، خطرناک و خراب‌کننده است .

مانده پاورفی از صفحه قبل

شرح این معنی را چنانکه باید و شاید می‌گفتم ، لکن می‌نرسم ناگاه
خاطری بلغزد .

اقتباس از کتاب روح‌المنوی
ج ۳

بیت شماره ۶۹۳

زین سبب من تیغ کردم در غلاف تا که کثر خوانی نخواند برخلاف
 تیغ در غلاف کردن : کنایه، زبان از گفتار بستن، پیش اغیار، اسرار را
 فاش نکردن است. چون افشای آن سبب اختلال، و اظهارش موجب اضلال مردم
 خام می گردد و گوینده را زحمت فزاید و بهانه بدست ارباب انکار دهد. چنانچه
 در اوایل کتاب در داستان کنیزك باین مسأله اشاره شده است^۱
 کثر خوانی : مشتمل بر تحریف لفظ و یاسوء تعبیر معنی است، نخستین ناشی
 از جهل یا غرض خاص است، دومین از عناد و لجاج سرچشمه می گیرد. نظایر اینکار
 یعنی تحریف لفظ در تاریخ زیاد است.

اقتباس از کتاب روح المثنوی

جس

بیت شماره ۱۳۵-۱۴۳ دفتر اول

۱ - گفته ام پوشیده خوشتر ستریار

خود تو در ضمن حکایت گوش دار

خوشتر آن باشد که ستر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

گفت مکشوف و برهنه و بی غلول

باز گو دفعم مده ای بوالفضول

پرده بردار و برهنه گو که من

می نخسبم با صنم با پیرهن

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۹۴

آمدیم اندر تمامی^۱ داستان و ز وفا^۲ داریء جمع راستان^۳

بیت شماره ۶۹۵

کز پس این پیشوا برخاستند بر مقامش نایبی می خواستند^۴

مانده پاورقی از صفحه قبل

گفتم ار عریان شود او در عیان
نی تو مانی ، نی کثارت ، نی میان
آرزو میخواد لیاك اندازه خواہ
بر نتابد كوه را يك بر كك كاه
فتنه و آشوب و خون ریزی مجو
بیش از این از شمس تبریزی مكو

۱- روح المثنوی اندر تمامی

فاتح الابیات اندر تمامیء

۲- روح المثنوی وفادارایی - جمع راستان

فاتح الابیات وفاداریء - جمیع راستان

۳- معنی شعر این است، مطلب به پایان حکایت وزیر نصارا و داستان راستان
یعنی ترسایان وفادار انجامید ، در ضمن بیان این مقوله اشارتی است که بحث از

بقیه پاورقی در صفحه بعد

منازعت امراء در ولایت‌های

بیت شماره ۶۹۶

يك امیری ز آن امیران پیش رفت پیش آن قوم وفا اندیش رفت

بیت شماره ۶۹۷

گفت اینك نایب آن مرد ، من نایب عیسی منم اندر ز من

آن مرد : مراد، مرد حقیقی و کامل است نه مرد اعتباری.

زمن = جمع ازمان — ازمنه و از من.

این بیت تفسیر و تبیین بیت قبلی است، از کلمه (زمن) چنین استفاد می‌شود

که برای هر زمانی (ولتی) مخصوص لازم است که مردم زمانرا تربیت و هدایت نمایند، چه ولایت، قائم مقام نبوت است.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مراحل حقیقت تنزل کرد و جدال در مسائل شریعت آغاز گردید ، گرچه باطن حکایت متضمن حقیقت است.

اقتباس از کتاب روح‌المنوی

ج-س

۴- در بیت فوق بین دو کلمه برخاستند و میخواستند جناس لفظی وجود دارد

ج-س

درین امت مرحومه اقطاب زیادند، در هر عهد از میان کاملان عصر قطبی ظهور
کنند که او را غوث اعظم گویند، این شخصیت با عظمت در زمان خود یگانه و منحصر
بفرد است.

اقتباس از روح‌المثنوی

جس

بیت شماره ۶۹۸

اینک این طومار برهان منست کین نیابت بعد از او آن منست

بیت شماره ۶۹۹

آن امیر دیگر آمد از کمین دعوی او در خلافت بد همین

بیت شماره ۷۰۰

از بغل او نیز طوماری نمود تا برآمد هر دو را خشم جهود

خشم جهود: بشرح بیت ۳۵۴ همین دفتر مراجعه شود.

بیت شماره ۷۰۱

آن امیران دگر يك يك قطار برکشیده تیغ های آبدار

بیت شماره ۷۰۲

هر یکی را تیغ و طوماری بدست درهم افتادند چون پیلان مست

بیت شماره ۷۰۳

صد هزاران مرد ترسا کشته شد تا ز سرهای بریده پشته شد

بیت شماره ۷۰۴

خون روان شد همچو سیل از چپ و راست کوه کوه اندر هوا زین گرد خاست
 در رسائل اخوان الصفا، هواچنین تعریف شده است:
 جسمی است لطیف، خفیف، سیال، شفاف، سریع الحر که الى الجهات الست،
 یعنی فوق و تحت و شرق و غرب و جنوب و شمال.
 مراد از خون شهوات و مقصود از سیل کدورات و منظور از غبار حجابهای
 کونی متکائف است که صفت قوای جسمانیه است.
 چپ و راست عبارت از احاطه شهوات که جوانب وجود فرا گرفته است.

بیت شماره ۷۰۵

تخمهای فتنهها کو کشته بود آفت سرهای ایشان گشته بود
 نسخه N بجای کشته کشته آورده، مثال (کشت) در قافیه (کشت) در
 دفتر اول بیت ۱۵۳۱ آمده است و همچنین در ابیات ۲۲۸۸ و ۳۱۶۸ و ۳۵۹۵ دفتر
 اول و بیت ۱۲۶۹ دفتر دوم نیز دیده میشود.

۱- سیل چون آمد بدریا بحر کشت

دانه، چون آمد بمزرع کشت کشت

ج-س

۲- شوی گفتش چند جوئی دخل و کشت

خود چه ماند از عمر افزون تر گذشت

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۷۰۶

جوزها بشکست و آن ، کآن مغز داشت بعد کشتن روح پاک نغز داشت

برای توجیه به معنی مجازی این بیت به کتاب مرصادالعباد، صفحه ۱۷۷^۱ از
سطر اول بیعد و ۱۹۵^۲ از سطر پنجم بیعد مراجعه فرمایند .

مانده پاورقی از صفحه قبل

۳- باز آن جان چونکه معو عشق کشت

يعجب التّزراع آمد بعد کشت

ج-س

۴- بعد از آن می راند شان دردشها

میدویدندی میان کشتها

ج-س

۵- هین مگو فردا که فرداها گذشت

تا بکلی نکذرد ایام کشت

ج-س

۶- در ابتدا چون آئینه دل از صفات بشریت و زنگار طبیعت صافی شود بعضی
صفات روحانی بر او تجلی کند و آن از غلبات انوار روحانیت بود و باشد که
تجلی نور ذکر و تجلی نور طاعت با تجلی روح غلبه کند و دریای روحانیت در
تموج آید موجی بساحل دل تاختمن آرد بر صفای آئینه دل تجلی پدید آید.

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

کردوی مغزدار تمثیلی است برای بیان حال مرد موحد. وشکستن کردو
 نشانهٔ مرگ و بهم خوردن صورت و درهم شکستن بدن است. ظاهر شدن مغز کردو
 نشانهٔ بقاء روح پس از مرگ است که متصف بصفات نیک و عشق حق بوده و به
 مرتبهٔ کمال مطلق و وصول بحق نائل آید.

بیت شماره ۷۰۷

کشتن و مردن که بر نقش تنست چون انار و سیب را بشکستنست
 استعاره‌ای بسان بیت سابق است.

بیت شماره ۷۰۸

آنچ شیرین است آن شد نار دانگ و آنک پوسیده ست نبود غیر بانگ
 نار دانگ: که نیز آنرا نار دانگ گویند عصارهٔ انار است. دانگ از نظر وزن

قیهٔ پاورقی از صفحه قبل

۲- بعضی تخم‌ها آنست که پوستی دارد نامنتفع، انتفاع آن از مغز بود چنانکه
 جوز و لوز و پسته و فندق و مانند آن. و بعضی تخم‌ها آنست که پوستی دارد، ثمره
 آن پوست بود و مغز آن نامنتفع بود. چون خرما و سنجد و زیتون و مانند آن
 و بعضی تخم‌هاست که پوست و ثمره و تخم جمله منتفع بود چون زردآلو و انجیر
 و امثال آن. ارواح انسان که در چهار صفا اند همین مناسبت دارند.

ج-س

۸- درخت گردو اشارت بمرشد کامل دارد، زیرا که میوه‌اش دارای مراتب اربعه است.

اقتباس از روح‌المنوی

ج-س

باشد چون در حال جوشش $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{6}$ بدست آید. برای بینش بیشتر به جلد دوم روح‌المثنوی شیخ اسماعیل حقّی، صفحه ۵۳۸ سطر ۲^۱ مراجعه شود.

«نبودغیر بانک» : مانند هسته پوسیده و خالی از مغز است که پوسیده آن غیر از بانک چیز دیگر ندارد. شاهد مثال این معنی در دفتر سوم از بیت ۴۰۲^۲ یبعد و دفتر پنجم از بیت ۲۱۴۳^۳ یبعد آمده است.

۱- ناردانک : آب انار است لیکن در عرف بعد از طبخ استعمال میشود.

دانک در اصطلاح عامه یک ربع درهم است. اما در نزد ارباب محاسبه بیک سدس منقال اطلاق میشود.

معرب این کلمه را دائق گویند. چون در هنگام پختن و جوشیدن آب انار، $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{6}$ از آن باقی ماند؛ لذا چنین تسمیه کرده‌اند. ارواح طویه مانند میوه‌های شیرین هستند که لذت معرفت آنها جاویداست و ارواح خبیثه بسان میوه‌های پوسیده که مرارت جهل را متضمن است.

۲- لاف و غره ژاژ خارا کم شنو

با چنین‌ها در صف هیجا مرو

زانک (زادو کم خیالا) گفت حق

کز رفاق سست بر گردان ورق

که گر ایشان با شما همرو شوند

غازیان بی مغز هم چون که شوند

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورفی از صفحه قبل

۳. گرتو خود را بشکنی مغزی شوی

داستان مغز نفزی بشنوی

جوز را در پوستها آوازه است

مغز و روغن را خود آوازی کجاست

دارد آوازی نه اندر خورد گوش

هست آوازش نهان در گوش نوش

گر نه خوش آوازیء مغزی بود

ژغژغ آواز قشری کی شنود

ژغژغ آن ز آن تحمل می کنی

تا که خاموشانه بر مغزی زنی

چند گاهی بی لب و بی گوش شو

و آنکهان چون لب حریف نوش شو

چند گفتن نظم و نثر و راز وفاش

خواجه يك روز امتحان کن گنگك باش

ج-س

فرض می آری بجای کس طائفی

بر سهیلی چون ادیم طائفی

تاسهلیت واخرد از شر پوست

تا شوی چون موزه هم پای دوست

بیت شماره ۷۰۹

آنچه با معنی است خود پیدا شود و آنچه پوسیده است آن رسوا شود

بیت شماره ۷۱۰

رو بمعنی کوش ای صورت پرست زانک بمعنی برتن صورت پرست
برتن صورت پرست: ایمان و علم حقیقی، یعنی عرفان، تن را بمنزلۀ بال و
پرست که او را بسوی کمال مطلق می برد.

بیت شماره ۷۱۱

همنشین اهل معنی باش تا هم عطا یابی و هم باشی فتی

صوفیان خود را با سامی اهل معنی، اهل حق، اهل الله خوانند. چنانکه در
صفحه نخست کتاب تصوف اسلامی به اهل حق اشاره شده است. اینگونه تسمیه در پاره
متون از قبیل کشف المحجوب (ترجمۀ انگلیسی، صفحه ۵۲، سطر ۹ و صفحه ۶۸، سطر
۱۸ و صفحه ۵۲۵، سطر ۷) دیده میشود.

همچنین، در کتاب مثنوی، در دفتر دوم، بیت ۳۳۰۷ و در کتاب تفسیر
عرایس البیان روزبهان بقلی، فصل ۱۸، صفحه ۷۹ این قوم را اهل الحق والهم گرفته و
جوان مرد، فتا، خوانده است.

۱- از متن فارسی صفحه ۵۳، سطر چهار بیعد «این راهی صعب پرخطر است و
اهل حق اجیل آنند که بجایه معروف گردند».

جس

۲- اهل حق مخصوصند بمقامت خلق، از جمله عالم خاصه بزرگان این امت.

جس

بمرااتب مذکور در تفسیر بیت ۲۲۳ همین دفتر اشاره شده است .
 «مینورسکی» در متشم دائرة المعارف اسلامی ، موضوع اهل^۱ حق را مورد بررسی
 قرار داده است .

«عطا» : مقصود از عطا ، موهبت معنوی و عنایت حق است که نصیب اهل طریقت
 می گردد.

فتنا : جوانمرد فداکاری را گویند ، شیوه و شمار پیروان این فرقه ایثار
 است . برای فهم معنی اصطلاحی و اجتماعی فتوت ، در مقدمه دفتر اول ، صفحه اول .
 و دوم در تحت عنوان «اخی ترك» شرح لازم گفته شد . برای فهم معنی عرفانی آن
 به کتاب رساله قشیری^۲ از صفحه ۱۲۲ پیعد مراجعه فرمایند .
 جوان مرد حقیقی کسیست که با هوای نفس بستیزد . فتوت برگشتن است
 از هر دو عالم و هر چه در دست . نمک داشتن از هر دو دست بداشتن از آنچه دوست
 بداری و یا آنکه از او بترسی .

۱- این چنین بهتان منه بر اهل حق

این خیال تست بر گردان ورق

ج-س

برای مزید آگاهی درباره جوانمردان بمراجع زیرین بنگرند:

۱- ترجمه فارسی رساله القشیری ص ۳۵۵-۳۶۶ ، قابوسنامه باب چهل و چهارم

ص ۱۷۹- ۱۹۲ نفایس الفنون ج ۲ ص ۲۸-۱۱۰ سمک عیار جزء دوم ج ۱ ص ۲۱۳

سلجوقنامه ابن بی بی - رحله ابن بطوطه - طنجی - رسایل جوانمردان از

هنری کرین .

بیت شماره ۷۱۲

جان بی معنی درین تن بی خلاف هست همچون تیغ چوبین درغلاف
 تیغ چوبین : مولوی این مثل را در مورد دیگری در دفتر پنجم از بیت
 ۳۵۹۱^۱ ییعد، نمونه جان نارسیده و ناقص یاد کرده است. چون تیغ چوبین چیزی
 را نمی برد و در حمله و دفاع بکار نیاید و کاملاً بیگانه است و از حقیقت بسیار
 دور میباشد.

همچنین تیغ چوبین در این بیت مدلول دیگری نیز دارد . اشاره به حال
 ریاکاران و سالوسان مینماید که مانند وزیر مکنار جهود از اعتماد مریدان ساده
 لوح استفاده نادره نمود .

- ۱- آن جهان چون ذره ذره زنده اند
 نکته دانند و سخن گوینده اند
 در جهان مرده شان آرام نیست
 کین علف جز لایق انعام نیست
 هر کرا گلشن بود بزم و وطن
 کی خورد او باده اندر گولخن
 جای روح پاک علّیین بود
 کرم باشد کش وطن سرکین بود
 بهر مخمور خدا جام طهور
 بهر این مرغان کور این آب شور

بیت شماره ۷۱۳

تاغلاف اندر بود باقیمتست چون برون شد سوختن را آلتست
 سوختن را آلتست: چنین روحی هنگامی که از جسم جدا شود. شایسته
 سوختن در آتش دوزح است.

بیت شماره ۷۱۴

تیغ چوبین را مبر در کارزار بنگر اول تا نگردد کارزار
 هان، پیش از عزیمت بکارزار که در آنجا سرنوشت شما معلوم و معین
 خواهد شد یعنی (در روز رستاخیز و شمار) و نیز قبل از آنکه بجهاد اکبر روی
 یعنی (بمبارزه نفس و شیطان قیام نمایی) نیک بنگر که آیا باشمشیر بران آبداری
 مسلح هستی یا نه. در غیر این صورت بدبختی و تیره روزی نصیب خواهد شد. در
 باره بازی الفاظ که در قافیه «کارزار» و «کار، زار» آمده است بشرح بیت ۱۴۲۱
 همین دفتر مراجعه شود.

بیت شماره ۷۱۵

گر بود چوبین برو دیگر طلب ور بود الماس پیش آ باطرب
 شرح ابیات ۷۱۶ الی ۷۲۶ بطور کلی:
 پیر و مرشد قادر است که شما را با اسلحه لازم مجهز نماید؛ یعنی عشق و
 شکوه مردان خدا را بشما ببخشد.

بیت شماره ۷۱۶

تیغ در زراد خانه اولیاست دیدن ایشان شما را کیمیاست
 کیمیاست: آنهاییکه به لقاء ارباب ولایت توفیق پیدا کرده و آنانرا از دل
 و جان دوست داشته باشند و در راهشان بادل و جان فداکاری کنند تغییر کلتی در
 قوای معنوی شان پدیدار می گردد. به دفتر ششم از بیت ۳۰۷۳ بعد مراجعه شود.
 زراد: بمعنی زره ساز و زره گراست.

۱- در دل مؤمن بکنجیدم چو ضیف

بی ز چون بی چگونه بی ز کیف
 تا به دلای آن دل فوق و تحت
 یابد از من پادشاهی ها و بخت
 بی چنین آینه از خوبیء من
 بر تابد نه زمین و نه زمن
 برد و کون اسب ترجم تا ختم
 بس عریض آینه بر ساختم
 هر دهی زین آینه پنجاه عرس
 بشنو آینه ولی شرحش می رس

تیس

مبر: نهی است، کارزار بمعنی جنگ و محلی که کوشش بسیار باشد.
 زار: پسوند کثرت است، و اگر از زاریدن باشد با توجه بنوشته امام غزالی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۷۱۷

جمله دانایان همین گفته همین هست دانا رحمة للعالمین
 دانا، علمای ربّانی را گویند و بر طبق اصول تصوّف و تعبیری که از حدیث
 معروف مینمایند.
 «العلماء ورثة الانبياء» یعنی دانایان و عارفان وارث انبیاء علی الخصوص
 وارث محمد مصطفی (ص) میباشند.
 رحمة للعالمین ما ترا جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. برای مزید اطلاع
 در این باره به سوره ۲۱، آیه ۱۰۷ قرآن مجید مراجعه نمایند.

مانده پاورقی از صفحه قبل

در احیاء العلوم «لفظ يدل في العجمية على مشرف على الهلاك» بشخص مشرف بموت دلالت
 کند باری مراد از بیت فوق آنست: علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. عاقبت اندیش
 باید بود. روح انسانی نیز بر این قیاس است که پاره ارواح اعتبارشان با جسد است،
 چنانکه اعتبار تیغ چوبین با غلاف است. بنابراین فریب ظاهر نباید خورد، در میدان
 مجاهدت با نفس، داشتن تیغ نیز توام با ذکر خدا لازم است.

اقتباس از روح المشنوی

ج-س

۱. وما ارسلناك الا رحمة للعالمین.

ج-س

ترجمه آیه: «ای رسول ما ترا نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی»

بیت شماره ۷۱۸

گر اناری می خری خندان بخر تا دهد خنده ز دانه او خبر

بیت شماره ۷۱۹

ای. مبارک خنده اش ، کوازدهان می نماید دل چو در از درج جان
اگر دست دردامن پیری خواهی زد صحبت مرشدی را اختیار کن که از
لبانش گرمی و سوز سخن پیدا شود و آن سخنان از دلی بیرون آید که الهام الهی
در آن راه یافته و با انوار عشق حق و عرفان روشن شده باشد ، مانند انار خندان
که دانه درون را ظاهر سازد .

بیت شماره ۷۲۰

نا مبارک خنده آن لاله بود کز دهان او سیاهیء دل نمود
آن مدعی مزور که چون پرده ها بالا رود و حجاب ها بر طرف گردد بسان
آن لاله است که از دهانه اش سیاهی دل و تباهی باطن اش هویدا باشد.

بیت شماره ۷۲۱

نار خندان باغ را خندان کند صحبت مردانت از مردان کند
نار خندان محیط خود را صفا و زینت بخشد ، همچنان است صحبت و تربیت
مرد خدا ، که ترا براه مردان آرد . زیرا که مصاحبت تأثیر بسزادارد ، نتیجه صحبت
مردان حق و حسن تأثیر معاشرت با آنان ، باغ دل را با صفا و سرسبز نگهدارد.

بیت شماره ۷۲۲

گرتو سنگ صخره و مرمرشوی چون بصاحب دل رسی گوهرشوی
 برای درك بیت فوق بشرح بیت ۷۱۶ توجه فرمایند.
 صاحب دل کسیرا گویند که دارای ادراك معنوی بوده و در طریقت 'بمرحله'
 کمال برسد.
 برای فهم لطیفه 'دل و قلب' در اصطلاح تصوف ، به کتب زیرین مراجعه
 فرمایند:

- ۱- کتاب Passion از صفحه ۴۷۷ پیعد .
- ۲- کتاب Macdonald, Religious attitude از صفحه ۲۲۱ پیعد .

بیت شماره ۷۲۳

مهرپاکان در میان جان نشان دل مده الا بمهر دلخوشان

بیت شماره ۷۲۴

کوی نومیدی مرو او میدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
 یأس از رحمت خداوند ، نشانه کفر است. برای مزید اطلاع به قرآن
 مجید سوره ۱۲ آیه ۸۷ مراجعه شود^۲.

بیت شماره ۷۲۵

دل ترا در کوی اهل دل کشد تن ترا در حبس آب و گل کشد

۱- «یا بنی اذهبا فتمسکوا من یوسف و اخیه ولا تأیسوا» ن روح الله انہ لایأس
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۷۲۶

هین غذای دل بده از هم دلی رو بجو اقبال را از مقبلی
«مقبل» کسیرا گویند که دلوی بسوی حَقِّ بکراید. ضدِ مقبل، مُدبر است.

مانده پاورفی از صفحه قبل

من روح الله الا القوم الکافرون .

ج-س

۲- صخره و مرمر: در مقام مبالغه گفته شده است. مقصود سنگی که
استعداد تربیت داشته باشد، چنانکه در بوستان آمده است:
«توان پاک کردن ز زنگ آینه
و لیکن نیاید ز سنگ آینه»

حافظ فرماید:

«کر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرود
با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد

و نیز گوید:

«کوهر پاک نباید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و کلی لوء و مر جان نشود»

شخص مستعد تربیت، بسان آئینه زنگار گرفته است که مانده سنگی مینماید،
و لیکن چون جلاء و صیقل یابد، استعداد خود را ظاهر بسازد. همانا دست بیر طریقت است
که این بر تو را بوی می بخشد. چنانکه «ابوالوفا کرد» این تربیت یافت. کرامتها از
وی بظهور رسید

اقتباس از کتاب روح المثنوی

ج-س

تعمیم فہم مصطفیٰ «علیہ السلام»

کہ مذکور بود در انجیل

برکت و خیر در نتیجہ سرسپردگی، باولیاء دست میدہد کہ در این مقال در ضمن داستان یہودان و مسیحیان قدیم بطرز تمثیل بیان گردیدہ است. در انجیل نام محمد (ص) و دوران نموت وی پیشگوئی شدہ و ذکر می ہم از اوصاف ظاہر و باطن وی بمیان آمدہ بود. مسیحیان او را تعظیم و تکریم میکردند. بوی معتقد بودند. لذا اینطایفہ از اغوا و فتنہ وزیر بر کنار ماندند و از قبول کتابیکہ وزیر ساختہ و پرداختہ بود، خودداری نمودند. چنانکہ مشہور است اصل کلی پیامبر مبتنی بر این است کہ کلیہ وحی ہا از لوح محفوظ متخذ میباشند.

بیت شمارہ ۷۲۷

بود در انجیل نام مصطفی آن سر پیغمبران بحر صفا

برای مزید اطلاع بسورہ ۶۱ آیت ۶ قرآن مجید مراجعہ شود. زمانی عیسیٰ پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل ہمانا من از سوی خدا برای تأیید تورات فرستادہ شدہ ام کہ قبل از من وجود داشت و بشما مژدہ خواہم داد کہ بعد از من شخصی خواہد آمد کہ نامش «احمد» میباشند.

۱ - «و اذ قال عیسیٰ ابن مریم یا بنی اسرائیل انتم رسول اللہ الیکم مصدقا لما بین یدی من النورۃ و مبشر ابر رسول یأتی من بعدی اسمہ احمد فلم تاجاءہم بالبیتات قالوا ہذا سحر مبین

در مسأله احمد و محمد به یادداشت و شرح بیت ۲۲۸ همین دفتر مراجعه فرمایند.

قبول قول «مارا کچی» و دیگر محققان اروپائی ممکن نیست.
احمد در اینجا ترجمه periclotos است و آنها تصور می کنند قرائت غلط «paraclitos» می باشد. به کتاب (سینت جان فصل ۱۴ ص ۲۶) بنگرند

روك

به کتاب NOLDEKE SCHWALLY, 9 note, 1

روك

به کتاب بیرونی CHRONOLOGY 22 SEQ

این مساله را مسلمانان مستند قرار داده اند که ظهور محمد پیش بینی شده بود. برای مزید فایده به کتاب 234 sqq, «Aspects of Islam», رجوع نمائید.

بیت شماره ۲۲۸

بود ذکر حلیها و شکل او بود ذکر غزو و صوم و اکلا او

۱- برای تحقیق در احوال و آثار غرض آمیز «مارا کچی» به ص ۸۶ کتاب (تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا) مراجعه فرمایند.

* PERACLITOS یا فارقلیط بمعنی محمد است ولی در ترجمه از روی عناد از PARACLITOS بمعنی تسلیم دهنده درج کرده اند.

ج.س ص ۲۹۰ کتاب کلم الطیب

بیت شماره ۷۲۹

طایفه نصرانیان بهر ثواب چون رسیدندی بد آن نام و خطاب
خطاب:

منظور خطاب ربانی است با توجه به نقل و قولهای متعدد متون معتبر، که مشعر
به بشارت (درباره مسیح) چنین ضبط کرده اند «ظهور محمد را خداوند آفرید داده است و
احادیث متعدد حکایت می کنند که حضرت محمد قبل از آفرینش آدم، مرتبه رسالت
داشته است.»

بیت شماره ۷۳۰

بوسه دادندی بر آن نام شریف رو نهادندی بد آن وصف لطیف

بیت شماره ۷۳۱

اندرین فتنه که گفتیم آن گروه ایمن از فتنه بداند و از شکوه^۲

بیت شماره ۷۳۲

ایمن از شر امیران و وزیر در پناه نام احمد مستجیر

بیت شماره ۷۳۳

نسل ایشان نیز هم بسیار شد نور احمد ناصر آمد یار شد

۱- کنت نبیاً و آدم بین الروح والجسد

جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۶ کنوز الحقائق ص ۹۶.

۲- انی عبدالله خاتم النبیین و آن آدم علیه السلام لمنجدل فی طینة

مستند احمد ج ۴ ص ۱۲۶

(فرهنگ معین)

۳- از شکو خدن بمعنی ترس و بیم

نوراحمد : برای بیش از بیست و پنج بیت ۴۲۵ همین دفتر مراجعه شود.

بیت شماره ۷۳۴

و آن گروه دیگر از نصرانیان نام احمد داشتندی مستهان

بیت شماره ۷۳۵

مستهان و خوار گشتند از فتن از وزیر شوم رأی شوم فن

بیت شماره ۷۳۶

هم مخبط دین شان و حکم شان از پی طومارهای کثر بیان

بیت شماره ۷۳۷

نام احمد این چنین یاری کند تا که نورش چون نگه داری کند.

بیت شماره ۷۳۸

نام احمد چون حصاری مد حصین تا چه باشد ذات آن روح الامین

«روح الامین» : روح محمد که خداوند او را مظهر تجلی صفاتش قرار داده است .

برای مزید اطلاع، «ممندرجات ص ۱۰۷ کتاب (مطالعه در تصوف اسلامی مراجعه شود.)

(او حافظ و نگهبان کائنات است و دنیا بوجود وی قائم است)

(در قرآن سوره ۲۶ آیه ۱۹۳) «روح الامین» جبرئیل اطلاق شده است،
که فرشته وحی است.

(حکایت پادشاه جهود که در هلاک دین عیسی سعی مینمود)

برای درک منابع قرآنی این داستان بشرح بیت ۷۴۰ و ۷۴۱ همین دفتر مراجعه شود.
برای کسب اطلاع بیشتر به منابع زیرین مراجعه فرمائید:

۱- از ص ۲۰ به بعد سیره ابن هشام

۲- صفحه ۹۲۷ ج اول کتاب تفسیر طبری چاپ قاهره ۱۳۲۱

۳- صفحه ۲۷۴ قصص الانبیاء

بیت شماره ۷۳۹

بعد زین خون ریز درمان ناپذیر کاندرا افتاد از بالای آن وزیر

مندرجات کلیه کتب خطی، مثنوی که در اختیار من است، همچنین نسخهای

جایی شرقی که در دسترس است این بیت را قبل از شروع داستان درج کرده اند.

چهار نسخه از متون خطی مثنوی، در مصرع دوم بیت فوق، بجای کاندرا

افتاد) - اندر افتاد ضبط کرده است. بنظر اینجانب چنین تفسیر مفید معنی خوبی نیست.

مگر اینکه «بعد از این» را بمعنی - بعدها - یا پس از آن - بعد از آن - تعبیر نمایند.

شارحان این بیت را متفاوت فهمیده اند.

آنان «خون ریز» را مانند صفت و لقب تلقی کرده اند. (اندر افتاد) را معادل

از پا در افتاد، یعنی قوایش را از دست داد و نقش زمین شد، بیان کرده اند.

۱- نَزَلَ بِالرُّوحِ الْأَمِينِ

ترجمه آیه: «جبرئیل روح الامین (فرشته بزرگ خدا) نازل گردانید»

پس در این صورت معنی بیت مزبور چنین میشود:

« بعد از این خونریزی درمان ناپذیر ، یعنی بعد از آنکه شاه جهود خونریز که از فکر و بلا و تزویر آن وزیر از راه راست بدرافتاد ، گرچه بقرینه بیت مذکور در دفتر سوم نیز معلوم و معین گردید که خونریز بمعنی مجرد و مطلق بکار رفته است. ولی من تعبیر مفسران را قبول دارم « خونریز » بمعنی پادشاه جهودی که تشنه خون بوده تصور کرده اند.

امامع الوصف باید دانست ، در این صورت ترجمه بیت قبلی بایست باستعانت بیت بعدی که مصرع اول آن (یک شه دیگر ز نسل آن جهود) است، تکمیل گشته بدین ترتیب تفسیر طبیعی باین بیت به بخشد .

بیت شماره ۷۴۰

یک شه دیگر ز نسل آن جهود در هلاک قوم عیسی رو نمود

بیت شماره ۷۴۱

گر خبر خواهی از این دیگر خروج سوره برخوان و السماء ذات البروج

بقرآن کریم ، سوره ۸۵ آیه (۱-۹) مراجعه شود

بطور کلی اشاره به قتل عام عیسویان نجران است که بدست زونواس پادشاه

یهودی یمن در سال ۵۲۳ میلادی انجام گرفت

آیه ۱- و السماء ذات البروج، و اليوم الموعود، و شاهد و مشهود، قتل اصحاب الاخذود،
 ۵ النازات الوقود، اذ هم علیها قعود، و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود، و ما نقموا منهم الا
 ان يؤمنوا بالله العزيز الحمید، الذی له ملک السموات و الارض و الله علی کل شیء شهید.

اصحاب الاخذود: بقرآن سوره ۸۵ آیه ۴ مراجعه شود.

«قتل اصحاب الاخذود»

برای کسب اطلاع بیشتر در مورد احوال یاران مفاکها به کتاب

«HOROVITZ

«KORANISCHE UNTERSCHUNGEN 92»

بیت شماره ۷۴۲

سنت بد کز شه اول بزاد این شه دیگر قدم در وی نهاد

بیت شماره ۷۴۳

هرک او بنهاد ناخوش سنتی سوی او تقرین رود هر ساعتی

نظر بموضوع این حدیث دارد:

«هر کسی سنت حسنه در اسلام بگذارد و آن معمول گردد، ثواب آن کارنیک

در نامه اعمال وی نوشته شود و بر عکس»

«اگر کسی راه و روش بد در اسلام بریانماید و بعد از وی بدان عمل شود،

هر آئینه و زر و وبال و گناه آن کار زشت و فادرا در حق وی و در کارنامه وی ثبت و

ضبط شود»

ناظر است بمضمون حدیث «من سن فی الاسلام سنة حسنة فعمل به بعده، کتب

له مثل اجر من عمل بها، ولا ینقص من اجورهم شیئی» و من سن فی الاسلام سنة سیئة فعمل بها

بعده، کتب علیه، مثل و زر من عمل بها النج»

صحیح مسلم ج ۸ ص ۶۱ ج ۳ ص ۸۷

ج ۳

بیت شماره ۷۴۴

نیکوان رفتند و سنتها بماند وز لیئمان و ظلم و لعنتها بماند

بیت شماره ۷۴۵

تاقیامت هرک جنس آن بدان در وجود آید بود رویش بدان

برای فهم قدرت غیر قابل مقاومت روحی و اخلاقی جنسیت به اشعار شماره
 ۲۶۶۴ و ۲۶۹۷^۲ ببعد دفتر چهارم مثنوی معنوی، و نیز به اشعار ۱۱۷۵^۲ و ۲۹۵۲^۴ و
 ۲۹۸۳^۵ ببعد دفتر ششم مثنوی، مراجعه شود.

۱ - گفت طفلی را بر آورهم پیام

تا به بیند جنس خود را آن غلام

سوی جنس آید سبک ز آن ناودان

جنس بر جنس است عاشق جاودان

زن چنان کرد و چو دید آن طفل او

جنس خود خوش، خوش بدو آورد رو

سوی پیام آمد ز متن ناودان

جاذب هر جنس را هم جنس دان

غز غـِـزان آمد بسوی طفل طفل

وارهید او از فتادن سوی سفل

ز آن بود جنس بشر پیغمبران
 تا به جنسیت دهند از نادران
 بس بشر فرمود خود را مثلکم
 تا به جنس آید و کم کردید کم
 ز آنک جنسیت عجایب جاذبیت
 جاذبش جنسیت هر جا طالبیت
 ۲- انبیاء چون جنس روحند و ملک
 مرا ملک را جذب کردند از فلک
 باد جنس آتش است و یار او
 که بود آهننگ هر دو بر علو
 چون به بندی تو سر کوزه نهی
 در میان حوض یا جوئی نهی
 تا قیامت آن فرو ناید به پست
 که دلش خالیست و در وی باد هست
 میل بادش چون سوی بالا بود
 ظرف خود را هم سوی بالا کشد
 باز آن جانها که جنس انبیاست
 سوی ایشان کش کشان چون سایه هاست

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۳- رفت پیغمبر به رغبت بهر او
 اندر آخر آمد اندر جست و جو
 بود آخر مظلوم و زشت و پلید
 دین همه برخاست چون الفت رسید
 بوی پیغمبر به برد آن شیر نر
 همچنانک بوی یوسف را پدر
 موجب ایمان نباشد معجزات
 بوی جنسیت کند جذب صفات
 معجزات از بهر قهر دشمن است
 بوی جنسیت پی دل بردنست
 قهر گردد دشمن اما دوست نی
 دوست کی گردد بسته گردنی
 ۴- خلق می گفتند زاغ از مکر و کید
 چغز آبی را چگونه کرد صید
 چون شد اندر آب و چو نش در ربود
 چغز آبی کی شکار زاغ بود
 چغز گفتا این سزای آن کسی
 کو چو بی آبان شود جفت خسی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ای فغان از یار ناسجنس ای فغان
 همنشین نیک جوئید ای مهان
 عقل را افغان ز نفس پر عیوب
 همچو بینیء بدی بر روی خوب
 عقل می گفتش که جنسیت یقین
 از ره معنیست نی از آب و طین
 هین مشو صورت پرست و این مگو
 سر جنسیت بصورت در مجو
 صورت آمد چون جماد و چون حجر
 نیست جامد راز جنسیت خبر
 ۵ - برد همجنسیء پریان چنان
 که رباید روح را زخم سنان
 چون بهشتی جنس جنّت آمدست
 هم ز جنسیت شود یزدان پرست
 نه نبی فرمود جود و محمده
 شاخ جنّت دان بدنیا آمده
 مهرها را جمله جنس مهر خوان
 قهرها را جمله جنس قهر دان

بیت شماره ۷۴۶

رنگ رنگ است این آب شیرین و آب شور
در خالایق می‌رود تا نفع صور

جهت مزید اطلاع به شرح بیت ۲۹۷ مراجعه فرمائید^۱

بیت شماره ۷۴۷

نیکوان راهست میراث از خوش آب آن چه میراثست «اورثناالکتاب»

اورثناالکتاب: برای درک بیت فوق به رآن کریم (سوره ۳۵ آیه ۲۹) مراجعه شود.

«پس آن کتاب را بر کزیدگان از بندگان به میراث دادیم.»
بنا بر عم بیضاوی «این بر کزیدگان، مسلمانان مؤمن، یا همه فاطمه ملت اسلام است.»

مانده پاورقی از صفحه قبل

لا ابالی لا امالی آورد

ز آنک جنس هم بوند اندر خرد

بود جنسیت در ادريس از نجوم

هشت سال او باز حل بُد در قدوم

۱- (بخش نخست ص ۲۲۴)

اما توجه بتأکیدی که در شعر وجود دارد، «اورثنا الكتاب» دلالت بر مردان حق مینماید که در ازل کل شان با عشق حق سرشته است، کتاب را بآنها و اسرارش را بدان آنها آموخته است .

بطور کلی میراث^۱ معرفت و احکام الهی است که صورت آن قرآن است و علت ارث بردن قرابت است، بمناسبت جنسیت و اتصال معنوی، که با انبیاء دارند. بقول معروف «محل القرب و النسبه» را شامل می شوند.

برای مزید اطلاع به کتاب عرایس البیان مراجعه شود .

۱- «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا»

میراث دادیم، امت احمد را علم فقه دین و احکام کتاب، بازمانده از احبار و فقهای پیشینیان.^۲ میراث دادیم، نورهدی، دولت دین، عز علم، آئین معرفت، بهاء ایمان، برکت سنت، میوه حکمت، این همه ترا دادیم.

«الذین اصطفینا» ایشانرا که برگزیدیم چون میگزیدیم عیب می دیدیم، رهی را به بی نیازی خود چنانکه بود، برگزیدیم.

۵ - کتاب در این آیت هم قرآنست و هم دین (ص ۱۸۵ و ۱۹۳ ج ۸
کشف الاسرار عند الابرار)

۶ - منظور از آب شیرین صفات پسندیده و علم و حکمت و مراد از آب شور خلق و خوی زشت، بیدادگری، نافرمانی و نادانی است.

جس

(فاتح الایات)

بیت شماره ۷۲۸

شد نیاز طالبان از بنگری شعله‌ها از گوهر پیغمبری

اگر بدیده تحقیق بنگری، سوز و درد طلب سالکان، از شعله آتشی است که
از جان پیغمبران، مشتعل شده است.

بیت شماره ۷۲۹

شعله‌ها با گوهران مردان بود شعله آن جانب رود هم کان

نور نبوت مانند گوهر، نیاز طالبان، بشعله شبیه است. گوهر اصل و شعله فرع
آنست، فرع بآن سو گرایش و کشتی دارد که اصل در آن جا مقام دارد.

بیت شماره ۷۵۰

شرح کلی بیت شماره ۷۴۸-۷۵۰: عشق و اشتیاقی که صوفی صادق با فریدگار
خود می‌ورزد، از نور ازلی و الستی یعنی از نور قبل از آفرینش معمدی،
سرچشمه می‌گیرد.

جوهر و سرچشمه همه نبوت‌ها و تقدس‌ها از همان نور است. اوست که
آتش طلب را، در دل و جان روندگان راه حقیقت، مشتعل می‌سازد همچون خورشید
که از سمت شرق بسوی مغرب سیر کند، پرتوش نیز از آن پیروی می‌نماید، در
هر کت باوی همگام است. در مسیر خود، کلبه‌ها و روزن‌های خانه‌ها را قبل از آنکه
افول کند و بر سرچشمه خویش برگردد، روشن می‌گرداند. همچنانست حال خواستاران
جمال لم‌یزلی دست بردامن انبیاء زده‌اند و بر پی ایشان می‌روند.

گوهران جمع کوهر و دلالت بر نور نبوت، بر مردان و ذرات مقدس مینماید،
خواه پیامبران و یا اولیاء باشند، خواه مردان راه حق، که با حقیقت نبوت پیوسته‌اند
و مظهر صفات الهی می‌باشند.

بیت ۷۵۱-۷۵۹

بیت شماره ۷۵۱

هر که را با اختری پیوستگیست مرو را با اختر خود هم تگیست

بیت شماره ۷۵۲

طالعش سمر زهره^۱ باشد در طرب میل کلسی دارد و عشق و طلب

بیت شماره ۷۵۳

و ربود مریخی* خون ریز خو جنگ و بهتان و خصومت جویداو

همچنانکه اوضاع کواکب در جهان مادی مؤثر است، تنها طالع در نوشت
برگزیدگان، در تحت تأثیر نور جاودانی معنوی درخشانی است که در بهشت از ذات
الهی پرتو می‌گیرد.

۱- مشتری و زهره سعدند، همیشه مشتری سعد بزرگ و زهره سعد خورد.

مشتری برابر زحل است بر کشادن بندهای کرم او از منحت.

زهره برابر مریخ اندر آن. آفتاب هم سعد است و هم نحس. چون از دور بنگرند

بقیه پاورقی از صفحه قبل

سعد باشد و ز نزدیکی که بهم بود نحس است (ص ۳۵۷ التفهیم لاوائل صناعة التنجیم)

* زحل و مریخ نحس اند علی کتل حال ، زحل نحس بزرگ و مریخ نحس کوچک (ص ۳۵۶ التفهیم لاوائل صناعة التنجیم)

۱- در حالهای ستارگان

اکنون بحالهای ستارگان شویم، آنچه اندر ذات ایشانست بی آنکه چیزی دیگر بایشان بیامیزد. زیرا که ستارگان مریخها را همچنانند، چون روانها مریکالبدها را از طبع خویش همی بگردند. چون بدان اندر آیند بر مثال سپس رفتن روان مزاج تن را تاخشم گیرد و شاد باشد و اندوهگن شود چون چیزی از عنصرهای چهار بر تن چیره شود و بجنبد و فعلهای روان مانند حالهای تن را کردند.

ستارگان را همیشه اثر است و فعل اندر آن چیزها که زیر ایشانست از پذیرندگان. اما آنچه از زحل یافته شد سردی و خشکی بافراط و از مشتری گرمی و نرمی باعتدال و زمریخ گرمی و خشکی بافراط و زهره اثر سردی و تری باعتدال، بر عطار سردی و خشکی اما قمر سرد است نه بغایت.

زحل و مریخ نحس اند و مشتری و زهره سعدند، آفتاب هم سعد است و هم

نحس، النخ

نقل از کتاب التفهیم ص ۳۵۴-۳۵۷

اخترانند از ورای اختران که احتراق و نحس نبود اندر آن
 احتراق اصطلاح نجومی است، در دفتر اول بیت ۱۲۷۹ نیز این اصطلاح
 آمده است. اشاره بقران آفتاب است باینکه از خمره منجیره :
 زحل^۲ مشتری^۳ - مریخ^۴ ، زهره^۵ و عطارد
 برای کسب آگاهی به کتاب ترجمه انگلیسی التفهیم^۶ صفحه ۶۳ مراجعه شود.

۱ - اخترانی تافه بر چار طاق

لحظه لحظه مبتلای احتراق

۲ - زحل : ترسیده ، شکوهمند ، با اندیشه ، بددل ، بخیل ، ژرف نگر ،
 رازدار .

۳ - مشتری : نیکخوا ، الهام ده بخرد ، بردبار ، زرک همست ، پارسا ،
 پرهیزگار، داد ده .

۴ - مریخ : آشفته‌گی رای و جاهلی و متهوری ، بدی و سبکی و ناپاکی ،
 دلیری و لجوجی ، سفاهت کننده .

۵ - زهره : نیک‌خوئی و خوش منشی ، گشاده‌روئی ، طیبت و عشق و شهوت
 ورزیدن ، و آرزوها دوست داشتن الخ

۶ - عطارد : نیز فهمی - فطنت و حلیمی و آهستگی و رحمت و صبر و گشاده
 روئی و طاعت الخ

تیة پاورقی از صفحه قبل

۷- شمس : خرد و معرفت ، بزرگواری و کبر ، پاکیزگی و حریصی بر-
شهرت . الخ .

(التفهیم ص ۳۸۳ و ۳۸۴ چاپ تهران سال ۱۳۱۶)

توضیح : صفات اخلاقی که مسلمین به سیارات نسبت میداده اند ، یاد کار عقاید
کلدانیان قدیم است . مسلمین آنها را بتوسط حرانیان و صابئین فرا گرفته اند .
در کتاب اخبار زمان (ص ۶) منسوب به مسعودی چنین آمده که خداوند آفتاب را در
میان کواکب مقام پادشاهی داده است ، عطارد منشی ، مشتری قاضی ، مریخ را رئیس
نحسنگان ، ماه را خزانه دار ، زهره را همدم و زحل را پیر و مشاور او قرار
داده است .

مراجع دیگر در این باب کتاب عجائب المخلوقات زکریای قزوینی . شرح
بیست باب ملاحظه است .

ج-س

منطقة البروج : فلک ثوابت ، فلک موکب ، فلک هشتم ، نطاق البروج یا کمر بند
بروج - جای بروج درازده در آسمان و مسیر خورشید در وسط آنست .

مفاتیح المعلوم ۱۲۸- و ترجمه ۲۱۱

مشتهر : دلالت بر قافیه نادرانی میکند که نظیر آن در دفتر اول بیت ۱۴۹۹ آمده است.

بجای مُشتهر^۲، مُشتهر گفته است این امر ناشی از عدم التفات مولوی بقافیه است. دو نسخه خطی قدیمی «معتبر» - بجای «مشتهر» ضبط کرده اند. فاتح الا بیات^۳ «نامور» آورده است.

۱ - اخترانی تافته بر چادر طاق

لحظه لحظه مبتدای احتراق

۲ - این پشیمانی که لرزانیدیش

چون پشیمان نیست مرد مرتعش

توضیح: پارسیان را این عادت است که در بعضی از صیغه های اسم فاعل را به فتح

حرف ماقبل بکار برند مانند کافر در شعر ناصر خسرو :

« دنیا خطر ندارد يك ذره

سوی خدای داور بی یاور»

« نزدیک او اگر خطرش هستی

يك شربت آب کی خوردی کافر»

شرح مثنوی شریف صفحه ۳۰۴ ج ۱

۳. سابران در آسمانهای دگر غیر این هفت آسمان نامور

فاتح الا بیات ص ۳۳۹ چاپ تبریز به کوشش آقای دکتر بهروز

بیت شماره ۷۵۶

راسخان در قاب انوار خدا فی به هم پیوسته فی از هم جدا

برای مقایسه اسماء و صفات الهی با ستارگان به دفتر چهارم، از بیت ۵۱۴
بعد مراجعه شود.^۱ این اسماء و صفات ربّانی کرچه در آثار با هم متفاوتند، ولی از هم
جدا نمی باشند. البته باعتبار کلی بودن موصوف. از یکدیگری سوا و جدا هستند.
از این نظر است که صفات الهی عین ذات نبوده و غیر از آن نیز نمی باشد.
برای مزید اطلاع به کتاب تصوف اسلامی تألیف نیکلسون به صفحات ۱۳۱-
۹۶-۹۰-۸۳ مراجعه فرمایند.

بیت شماره ۷۵۷

هرک باشد طالع او آن نجوم نفس او کفار سوزد در رجوم

نسخه GN، (ز آن نجوم) ضبط کرده است.

جان نور افشان مرد کامل که در ظل عنایت و توجه حق است، کفار و کافران
را، بسان ستارگان که، با شهاب های ثاقب ایادی شیطان را می سوزانند، از بین می برد،
محو می گرداند.

و برای مزید فایده به قرآن کریم، سوره ۶۷^۲، آیه ۵ مراجعه شود.

۱ - صد اثر در کانه از اختران

میرساند قدرتش در هر زمان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اختر گردون ظلم را فاسخ است
 اختر حق در صفاتش راسخ است
 چرخ یانصد ساله راه ای مستعین
 در اثر نزدیک آمد با زمین
 سه هزاران سال و یانصد تا ز حل
 دم بدم خاصیتش آرد عمل
 درهمش آرد چو سایه در ایاب
 طول سایه چیست پیش آفتاب
 وز نفوس پاک اختروش مدد
 سوی اخترهای گردون می رسد
 ۲: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ»
 ترجمه: «همچنین آراستیم آسمان دنیا را بچراغها و گردانیدیم آنها را
 رانندگان شیطان»

بیت شماره ۷۵۸

خشم مریخی نباشد خشم او منقلب^۱ رو غالب و مغلوب خو

منقلب رو: معنی تحت اللفظی آن وارونه، و دستیافته، شتاب زده است.
قسمت دوم این ترکیب در نسخه B, G, H «رو» مشتق از رفتن است نه «درو»
به معنی رخسار.

پس یادداشت نخستین^۲ در ترجمه مثنوی باید حذف و اصلاح گردد.

۱. منقلب رو: چهار برج، در ابتدای چهار فصل، یعنی حمل در اول بهار،
سرطان در اول تابستان، میزان در اول پاییز، جدی در اول زمستان منقلب
نامند.

برفلک برج منقلب چارست

اندوین باب حکم بسیارست

حمل است اول و دگر سرطان

باز میزان و جدی نیک بدان

(فرهنگ اصطلاحات نجومی دکتر ابوالفضل مصفی)

به نقل از مدخل و المنظوم خواجه نصیر طوسی

۲. نیکلسون را کتاب دیگریست بنام ترجمه مثنوی، در ضمن تفسیر،

اشتباهاتی که در ترجمه از وی سر زده اصلاح نموده است. ج-س

بیت شماره ۲۵۹

نور غالب ایمن از نقص و غسق^۱ در میان اصبعین^۲ نور حق

نور غالب : جان و دل روشن اولیاء و پاکان است^۳.

اصبعین: عبارتست از صفات جمال و جلال کبر بانی حق.

۱- غسق بمعنی تاریکی شدید است.

۲: نور غالب : نور اولیاء که مظهر اسماء است که از نقص و ظلمت ایمن می باشد.

(فاتح الابیات)

۳- اصبعین (بکسر اول) تشبیه اصبع، بمعنی دوازده انگشت است.

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۱ ص ۲۰۶)

توضیح: - اشاره است به حدیث ذیل:

«ان قلوب بنی آدم کتلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقاب واحد یصرفه حیث یشاء».

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱

قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء لا یثبت و ان شاء

(احیاء العوام ج ۱ ص ۸۶)

لازغه

(احادیث مثنوی ص ۶)

بیت شماره ۷۶۰

حق فشاند آن نور را بر جانها مقبلان برداشته دامانها

«حق فشاند» اشاره به حدیث ذیل میکند:

«أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظِلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ ، فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى ، وَمَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ»^۱

یعنی همانا آفریدگار تبارک و تعالی آفریدگان را در تاریکی آفرید. سپس بر جان و دل اینان ، شمه‌ای از فروغ نور خویش تابانید ، نیک بختان از این نور-افشان و فیض حق بهره‌ور گشته و براه راست هدایت شده‌اند . ولی آنانکه شرط طلب فرو گذاشته‌اند ، از صراط مستقیم منحرف گردیده‌اند.

۱- فیض‌التقدیر شرح جامع‌الصغیر شماره ۱۷۳۳ ص ۲۳۰ ج ۲۰:

«أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ فِي ظِلْمَةٍ فَالْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ ، فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ، يَهْتَدِ اهْتَدَى ، وَمَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ»

۲: این بیت جواب سؤال مقتدر است که گفته‌شود و اصل شوندگان بآن نور غالب به چه وسیله واصل شدند ؟ این را با کوششی پیدا کردند ؟ یا اینکه در روزازل با کشتن بدست آوردند؟

پاسخ این پرسش آنست که دست حق ، آن نور را بر جان آنها بیفشاند.

اقتباس از کتاب فائز الابیات ج-س

بیت شماره ۷۶۹

وآن نثار نور را او یافته روی از غیر خدا بر تافته

در نسخه دیگر، در مصرع اول این بیت بجای (او یافته) « وایافته » ضبط گردیده است.

ارواح پاک و مقبولان در گاه حقیق بر حسب استعداد ذاتی شان، از فیض حق و از آن نور نثار شده، نصیب خویش می‌رند و بهره‌ور می‌شوند.

این بیت پاسخ پرشش مقدر است:

چنانچه پرسیده شود بهره‌وران نور نثار شده، چگونه بدان دست یافتند؟
جوابش این است که آفریدگار آن نور را بر ارواحشان بیفشاند، چنانکه در حدیث آمده است:

« إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمِنْ أَصَابِهِ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَمِنْ أَخْطَاءِ ضَلَّ عَنْ سِوَاءِ السَّبِيلِ . »

مقبلان در گاه الهی، دامنهای استعدادشان را، بسان کسانی که در زیر درخت میوه‌دار باشند، می‌کشایند تا باغبان شاخه‌های درخت را بتکاند و دامن‌شان پر از آن میوه، یعنی نور نثار شده گردد، بدین ترتیب نصیب وافی می‌رند، و هدایت می‌یابند.
از ما سوال الله روی گردان شده و از هر جهت متوجه خدای می‌شوند.

اقتباس از فتح‌الابیات ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵ ج.س

بیت شماره ۷۶۲

هر کرا دامن عشقی نابده ز آن نثار نور بی بهره شده

مقبولان ذواتی پاک هستند، که خدا را دوست دارند و حق نیز آنها را دوست میدارد برای مزید اطلاع بقرآن کریم سوره آیه ۵۹ مراجعه شود.
 هر کسی که بر حسب تقدیر از موهبت و استعداد عشق - حق بی بهره باشد دل وی از یرتو آن نور تابان بی نصیب میماند.
 برای مزیده فایده به کتاب RELIGIOUS ATTITUDE از ص ۳۰۰ به بعد مراجعه نمایند.

۱- یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأثمی الله بقیوم یحبهم و یحبونہ.

در این آیت اشارتی است دانیانرا و بشارتی است مؤمنانرا.
 اشارت آنست که این ملت اسلام و دین حنیفی و شرع محمدی را، گوشتوان و نکهبان خداست و پیوسته برجاست.
 بشارت آنست که هر که مرتد نیست، وی در شمار دوستانست. و اهل محبت و ایمانست. هر که در وهده ردّت نیفتاد، او را بشارتست که اسم محبت بروی افتاد. نخست محبت خود اثبات کرد و آنکه محبت بندگان، تابدانی که تالله بنده را بدوست نگیرد، بنده بدوست نبود.

نقل (از کشف الاسرار ج ۳ ص ۱۵۴ از ص ۴ به بعد)

ترجمه آیه: ای آنانکه گرویدید آنکه برگردد از شما از دینش پس زود باشد که بیاورد خدا گروهی را که دوست ایشان را و دوست دارند او را.

جزوها را روی‌ها سوی کست بلبلان را عشق‌بازی با کست
 این يك اصل کتلی است، هر چیز به اصل خود بر می‌گردد. جزوها بسوی کتل
 کرایش دارند. چون بدل صوفی، 'پر توی از ادوار حق نباید، او را بسوی بالا
 می‌کشاند'. باصل و منشاء خویش هدایت می‌کند.
 همین مثال، در عالم محسوس نیز مشهود است و دیمه جاذبه کتل، بلبل را
 بسمت گلستان می‌برد و از غیر معشوق بی‌خبر می‌گرداند.
 اما گمراهان و کسانی که به لغت ابدی گرفتارند، نور مجازی را دست دارند.
 زیرا که جان و دلشان، فاقد لعمه از نور باطن است.
 نسخه مصرع ثانوی را، چنین ضبط کرده است:
 «بلبلان را عشق، باروی کتل است»

۱- هر کسی که لعمه‌ای از نور دستگیری در دلش پیدا شود، بنا بر اصل
 «کل شیئی بر جمع الی اصله» بسوی کتل کرایش پیدا می‌کند. چون بین‌شان مناسبت و
 علت انضمام ایجاد می‌شود، پس هدایت یافته، پیوسته نظر بحق می‌دارد، همانند بلبل
 شیدا همیشه با کتل خویش عشق می‌ورزد.

برعکس هر که از نور باطن بی‌بهره ماند گمراه و دوزخی گردید.

اقتباس از فاتح‌الایات

(ص ۷۵ س ۹ به بعد)

ج. س.

بیت شماره ۷۶۴

خامو را رنگ از برون و مرد را از درون جو رنگ سرخ و زرد را

بیت شماره ۷۶۵-۷۶۴

رنگ های نیک از خم صفاست رنگ زشتان از سیاهابه جفاست

اگر بنخواهید رستگاران را از کمر امان تشخیص و تمیز دهید نباید
بظاهر امر توجه بکنید ، بلکه بایست باطن را ، مد نظر قرار دهید.
یا کنی یا بلیدی به طبیعت های اصلی همه چیز که خداوند آفریده است
وابسته است .

بیت شماره ۷۶۵

صبغة الله نام آن رنگ لطیف لعنة الله بوی آن رنگ کشیف

بر طبق آیه شریفه قرآن ، سوره ۲ ، آیه ۱۳۲ ، صبغة الله نام رنگ رحمانی
است که خداوند مؤمنان را بارنگ ایمان و عرفان و توحید رنگ کرده است و قلب
آنان را بسان جامه ای که در خم رنگری قرار گیرد در محیط هدایت و توحید
خودش فرو برده است .

این استعمال مجازی با غسل تعمید ارتباطی ندارد . بنابراین بنظر میرسد
که تناقض و تضاد کلمه های صبغت و لعنت موجب بیان این تعبیر شده است .
اما نسخه GN صبغت را در حالت فاعلیت آورده است که بنظر اینجانب
مرجح است .

۱- «صبغة الله و من أحسن من الله صبغة و نحن له عابدون

بقیه پاورقی در صفحه بعد

قیة پادرقی از صفحه قبل

رنك كردنی از خدا، و کیست نیکوتر از خدا در رنك کردن ، و مراد را
از پرستندگانیم .

صبغة الله : آنكه قومی آریم بر رنك توحید بر آورده و بصفت دوستی آراسته ،
و (صبغة الله) بسترایشان پیوسته ، این صبغة الله رنك بی رنکی است ، هر که از رنك
رنك آمیزان پاک است بصبغة الله رنکین است .

آنکس که هزار عالم از رنك نکاشت

رنك من و تو کجا خرد ای ناداشت

پس چون بصبغة الله رسید ، هر که بوی باز افتد او را بر رنك خود کند .
چنانکه کیمیا مس را و آهن را بر رنك خویش کند و عزیز گرداند .

(کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۸۷) ج س

بیت شماره ۷۶۷-۷۶۸

آنچ از دریا به دریای رود از همانجا کآمد آنجا می رود

بیت شماره ۷۶۸

از سرکه سیلهای تیز رو وز تن ما جان عشق آمیز رو

ابیات فوق تفسیر و توضیح بیت (۷۶۳) این دفتر میباشد که:

« جزوها را روی‌ها سوی کلاست

بلبلان را عشق بازی با کل است،

بعبارت دیگر ، جزوها سوی کتلها میروند ، آنچه از دریا ، برخاسته دوباره

به دریا برمی گردد. هر شیشی باصل و منشاء وجود خود مراجعت می کند، همانند سیل

که از دریا بصورت بخار برخاسته و باز کشت وی نیز بسوی دریاست.

همین حال را ارواح سالکان راه حق دارند که باینرو و نردبان عشق ، بعد از سیر

مراحل و مراتب وجود ، آخر الامر بسوی اصل خود می گرایند و به آن می پیوندند.

آتش کردن پادشاه جهود ، و بت نهادن پهلوی آتش ، که

هر این بت را سجود کرد ، از آتش برست .

بت پرستی را که مولوی ، بیک پادشاه یهود نسبت میدهد، شاید از این لحاظ باشد که ذونواس پادشاه (حمیر) ابتدا بت پرست بود ، و بعه به کیش یهود درآمد.

۱ : ذونواس - لقب کعب ، یا ، زرعد ، یکی از ملوک اذواء یمن بود، او دوشناتر را بکشت و بجای وی نشست و از آنرو ، ذونواس گویند که دو کیسو بردوش در واو جنبان داشت .

صاحب مجمل التواریخ و القصص گوید :

«ملك دوشناتر سبع و عشرون سنة» . ملك ستمگر و بدفعل بود بافرزندان ملوك یمن فساد کردی، تا پادشاهی را نشایند.

پسری بود، نام وی ذونواس ، پس دوشناتر ، او را بخواند . ذونواس کاردی باخود داشته ، چون بخلوت دست بدخواست کردن ، ذونواس کارد بزدو دوشناتر را بکشت و سرش بیرید و بیرون آورد و پادشاهی فراز گرفت ، مردمان باز رستند . «ملك ذونواس عشرون سنة» صاحب الاخدود وی بود. در عهد فیروز یزدجرد بودست.

(در موضوع اصحاب الاخدود^۱) یا داستان قتل عام عیسویان نجران^۲، حمیری‌ها بعنوان کافر، مشرک، یهودی، تلقی شده‌اند:

در موضوع کیفیت عقیده ساکنان (حمیر) به تاریخ^۳ حمیریها رجوع شود.

در بازه داستان اصحاب الاخدود، ناگفته نگذاریم که در قصص الانبیاء فارسی ذنوناس بعنوان يك فرد بت پرست معرفی شده است، نه يك پادشاه^۴ یهودی.

این اتفاق مربوط به داستان مسیحیان نجران است.

مولانا ظاهراً این حوادث و روایات را بهم آمیخته و اجبار مردم را به بت پرستی به پادشاه جهود نسبت داده است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

بروزگار قصی بن کلاب، بریثرب بگذشت. از عالمان جهودان سخنها شنید و خوش آمدش و دین جهودی گرفت.

پس جهودان بر آن داشتند که بنجران رود و آنجا ترسایان بودند. بقصد طرفه و معجزی که از ترسائی بدیدند، ترساشدند.

پس ذنوناس مفاکی بکند و آتش در آن برافروخت سیار و هر که از ترسائی برنگشت و جهودی نپذیرفت در آن مفاک افکندش. ذنوناس آنجا نشسته بود بامهتران خویش. قوله تعالی «قتل اصحاب الاخدود».

بیست هزار مرد در آن اخدود سوخته شدند و انجیلها همه بسوخت. پس مرد ترسائی انجیل نیم سوخته بگرفت پیش قیصر روم رفت.

وی نامه به پادشاه حبشه نوشت. ملك حبشه وقتی واقعه را شنید بگریست.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هفتاد هزار آماده کارزار نمود و به یمن فرستاد . پس ذونواس هزیمت شد و خود را سوار در دریا افکند و کسی باز ندیدش .

(نقل از لغت نامه دهخدا)

۱- قرآن کریم سوره ۸۵ آیه هفتم

۲- بلوغ العرب فی معرفة احوال العرب ، تألیف سید محمود شکری الالوسی ج ۲ ص ۲۷۱، مطبعة رحمانیه سال ۱۳۴۳.

نجران شهری در مخالف یمن بفاصله ده منزل صناعاء (معجم البلدان)

۳- تألیف MOBERG ص ۲۶ به بعد

۴- نسخه خطی ادوارد براون شماره f.182b

۵- برای مزید اطلاع در موضوع فوق مطالعه متون زیرین توصیه میشود.

الف تفسیر طبری ج ۳۰ ص ۷۴-۷۳.

ب- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۹-۳۷.

ج- تاریخ اليهود فی بلاد العرب تألیف دکتر اسرائیل ولفسون ص ۴۶

«موضوع دانیال» و دوستانش و داستان بختنصر و اصحاب اخدود بهم آمیخته است. برای روشن شدن مسأله، بداستان بختنصر و دانیال^۲ اشاره می‌شود.

۱- بختنصر: بضم باء موحد و سکون خاء معجمه و ضم تاء مثناة فوقانیه و نون مفتوحه و صاد مشدده مفتوحه که گاه نیز در کتابت متصل نویسند. در کتاب‌های ملوک و تواریخ ایام عزرا و تحمیا و استر و ارمیا و خصوصاً در دانیال مذکور است، او در سال ۶۰۵ ق م بچنگ فرعون مصر رفت و در حوالی (کر کمیش) ویرا مغلوب ساخت. و از آنجمله آنچه را که آن پادشاه در بین النهرین و شام و فلسطین داشت متصرف گشته، اورشلیم را مفتوح کرد و بعضی اهالی را که دانیال و رفقاییش نیز از آن جمله بودند، با خود به اسیری برد، از آن پس چون فوت پدر گوش زد وی گردید، به بابل باز گشت و به تخت شهر یاری برآمد و به رؤسای عساکر خود فرمان داد که اسیران فینیقیه و شام و مصر را به بابل آورند، سه بار با اورشلیم حمله کرد، حاکم ظالم بود. اهالی را امر فرمود که نفس ویراعبادت کنند.

نقل «از قاموس کتاب مقدس ص ۸۷۲»

نبوخت بمعنی عبد و نصر نام بتی بود

(فرهنگ نظام)

۲- دانیال: یعنی «خدا حاکم من است». کلدانیان ویرا بلطشصر موسوم نمودند.

آن حضرت نبی بود از ذریه و خانواده ملوکانه داود. در سال ۶۰۶ ق. م

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۷۶۹

آن جهود سنگ به بین چه رای کرد پهلوی آتش بتی بر پای کرد

بیت شماره ۷۷۰

کآنك این بت را سجود آرد برست ورنه آرد در دل آتش نشست

نسخه A مصرع دوم را چنین ضبط کرده است:

« ورنه از دود دل آتش نرست »

بیت شماره ۷۷۱

چون سزای این بت نفس او نداد از بت نفس بتی دیگر بزاد

در باره بت نفس به قرآن کریم سوره ۲۵ آیه ۴۵ مراجعه شود.

در بعضی از شروح دیگر از قبیل 'فاتح الایات و المنهج القوی و نیز در کتاب ساری عبدالله افندی 'بداد' ضبط گردیده است. اما در سایر نسخ خطی و مثنوی چنین قرائتی وجود ندارد.

مانده پاورقی از صفحه قبل

بیابان باسیری برده شد او با سه نفر محض اقامت در بارگاه نبو کدنصر انتخاب شد، مورد عنایت قرار گرفت. در علوم کلدانیان و در زبان مقدس ایشان ترقی نمود. او و رفقایش برای پیش خدمتی پادشاه اختیار شدند بعلمت تعبیر خواب بخت النصر، بحکومت بابل و بریاست کهنه سرافراز گشت.

از قرار معلوم هنگامی که رفقایش را در تنور آتشین افکندند وی غایب بود

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده باورقی از صفحه قبل

یابفارتی فرستاده شده بود. در زمان سلطه کوروش نیز مورد عنایت و توجه آن پادشاه عظیم الشان قرار گرفت.

(نقل از قاموس کتاب مقدس)

۱- «ارأیت من اتخذ الهه هوید»

مقصود از آن کسان که هوای نفس خود را معبود خود گرفتند. قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند. (حارث بن قیس) از گروه سنگ پرستان بود. کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد. آواز در قافله افتاد: که سنگ معبود از شتر بیفتاد، توقف کنید، تابجوئیم، ساعتی جستند و نیافتند، گوینده از ایشان آواز داد، یکی سنگ از آن بهتر یافتم کاروان برانید. گفتند در «روم» قومی هستند که هر چه ایشان را نیکو بچشم آید آنرا سجود برند، این آیت در شأن ایشان فرو آمد. گفتند مراد بد (هوی) شهوت است. یعنی بدنبال شهوتند و آنرا مراعات و عبادت می کنند. این آیت در شأن ایشان فرو آمد که بر پی دل خواست و هوای نفس خویش رفتند.

(کشف الاسرار ج ۷- ص ۳۷)

برای مزید فایده بکتاب التصفیه فی احوال المتصوفه تألیف قطب الدین

ابوالمظفر ص ۱۸۸ مراجعه شود.

۲- چون سزای این بت نفس او بداد ص ۷۵ سطر آخر

بیت شماره ۷۷۲

مادر بت‌ها بت نفس شماست ز آنک آن بت مادر این بت اژدهاست

بمصادق مثل معروف «النفس هی ام‌الاصنام» یعنی نفس، ما در بت‌هاست. اشاره بغریزه حب‌ذات و خودخواهی است که اصل آرزوها و هوسهاست. چون این غریزه بنحو مؤکدی بامری تعلق گیرد، انسان آنرا بر همه امور ترجیح می‌دهد، در برابر آن خضوع و خشوع اختیار می‌کند، تا بحدیستش میرسد. اما این بت مادی بمار تشبیه شده است، ولی نفس انسان بت‌گراست و مقابله با آن بسیار دشوار میباشد، از اینرو اژدها قلمداد گردیده است. بنابراین مولوی در بیت فوق با رعایت تناسب شر کوچک را مقابل شرارت بزرگ قرار داده است برای سهولت فهم این مطلب شواهدی چند از مثنوی آورده می‌شود:

۱- از دفتر اول بیت شماره ۹۱۷^۱، دفتر سوم بیت شماره ۷۸۲^۲ دفتر دوم بیت شماره ۳۴۷۲^۳، دفتر ششم بیت شماره ۴۶۵۶^۴ را ملاحظه فرمایند.

و نیز گفته شده است «النفس هی الصنم الاکبر»^۵

همچنین در کتاب مستطاب کلیل و دمنده (ابوالعالی نصر الهمنشی) صفحه ۱۰۴ مطالب سودمندی نزدیک بمضمون فوق نوشته شده است.

۱- بس گیرند از بلا سوی بلا

پس جهند از مار سوی اژدها

۲- گشت مستک آن گدای ژنده دل

از سجود و از تحیرهای خلق

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مال مار آمد که دروی زهرهاست
 آن قبول و سجده خلق ازدهاست
 ۳- چون نباشد خوی بد محکم شده
 کی فروزد از خلاف آتش کده
 بامخالف او مدارائی کند
 در دل او خویش را جائی کند
 ز آنک خوی بد بگشتست استوار
 مورد شهوت شد ز عادت همچو مار
 مار شهوت را بکش در ابتدا
 ورنه اینک گشت مارت ازدها
 ۴- مار بودی ازدها گشتی مگر
 یک سرت بود این زمانی هفت سر
 ازدهای هفت سر دوزخ بود
 حرص تو دانه است و دوزخ فتح بود

۵- فاتح الایات ص ۷۶ س ۶

۶- «همچو آن مرد است که از پیش اشتر مست بگریخت و بضرورت
 خویشتن در چاهی آویخت و دست در دوشاخ زد که بر بالای آن روئیده بود و
 پایهایش برجائی قرار گرفت، در این میان بهترنگریست، هر دو پای بر سر چهار
 مار بود که سر از سوراخ بیرون گذاشته بودند، نظر بقعر حاه افکند، ازدهائی
 سهمناک دید، دهان گشاد، و افتادن او را انتظار میکرد.

بیت شماره ۷۷۳

آهن و سنگست نفس و بت شرار آن شرار از آب می گیرد قرار

بیت شماره ۷۷۴

سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود آدمی با ایندو کی ایمن بود
سنگ و آهن : نفس انسانی به سنگ و آهن ماند، که در نتیجه اصطکاک
آندو، شراری ریشه دار تولید می شود. این شرار درونی را برخلاف شرار بیرونی
آب نمی تواند خاموش گرداند، گرچه بصورت ظاهر سرچشمه هوسهای جسمانی
و امیال حسی و اعمال گناه آمیز با توبه و ندامت برای مدت موقت خشک میشود،
ولی همینکه محرك باطنی، یابت نفس بحرکت درآید، آن امیال مرده، دوباره

مانده پاورقی از صفحه قبل

پس من دنیا را بدان چاه پر آفت و مخافت مانند کردم و موشان سپید و سیاه
و مداومت ایشان بر بریدن شاخها به شب و روز که تعاقب ایشان بر فانی گردانیدن
جانوران و تقریب آجال ایشان مقصور است و آن چهار مار بطبایع که عماد خلقت
آدمی است و هر گاه که یکی از آن در حرکت آید زهر قاتل و مرگ حاضر باشد،
و چشیدن شهد و شیرینی آن را بلذات این جهانی که فایده آن اندک است و رنج
و تبعت بسیار، آدمی را بیهوده از کار آخرت باز می دارد و راه نجات بروی بسته
می گرداند، و ازدها را بمرجمی که بهیچ تأویل از آن چاره نتواند بود. الخ

مطابق با صفحه ۵۷ و ۵۶ نسخه چاپی مرحوم مینوی تهران سال ۱۳۴۵

جان میگیرند و زنده میشوند. چون^۱ اصل و منشأ همه معاصی و گناهان، نفس اماره و شهوت میباشد، همچنانکه اصل آتش و شعله بیرونی سنگ و آهن است. مادام که سنگ و آهن^۲ نفس اماره پابرجاست، انسان از شراره آن که کفر و معاصی است، ایمن نیست، فقط بوسیله فداکاری فوق العاده و ریاضت است که شخصی میتواند ریشه این را از بیخ برکند.

برای توجه بمفهوم تر کیب (سنگ و آهن) به بیت شماره ۳۸۴ دفتر اول رجوع نمایند و نیز به بیت ۳۶۳-۳۵۳ دفتر ششم عنایت فرمایند. پاره از نسخه های چاپی بعد از بیت مزبور، چهار بیت الحاقی دارند، و نیز فاتح الایات^۳ سه بیت اضافی دارد.

۱- سنگ بخفته اختیارش گشته کم

چون شکبه دید جنبانید دم

۲- مولوی نفس را بسنگ و آهن و بتان شهوت و آرزو را بجرقه تشبیه کرده است، تاخواننده را متوجه سازد که نفس ماده اصلی فساد است و همانست که حضرت یوسف فرمود:

«وما یریء نفسی ان النفس لامارة بالسوء» سورة یوسف آیه ۵۳

ترجمه: بری نمیدانم قسم را بدرستی که نفس هر آینه امر کننده است بیدی»

۳- بس ستاره آتش از آهن جهید

و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید

۴ - کلامهم اوقدوا نار الوغی

اطفال الله نارهم حتی انطفأ

عزم کرده که دلا آنجا مه‌ایست
 گشته ناسی ز آنک اهل عزم نیست
 چون نبودش تخم صدقی کاشته
 حق بر اونیان آن بگماشته
 گرچه بر آتش زنده دل میزند
 آن ستارش را کف حق می‌کشد
 شرفه بشنید در شب معتمد
 برگرفت آتش زنده کآتش زند
 دزد آمد آن زمان پیشش نشست
 چون گرفت آن سوخته میگردپست
 می‌هاد آنجا سر انگشت را
 تا شود استاره آتش فنا
 خواجه می‌پنداشت کز خود می‌مرد
 این نمی‌دید او که دزدش میکشد
 خواجه گفت این سوخته نمناک بود
 می‌مرد استاره از تریش زود
 بس که ظلمت بود و تاریکی زپیش
 می‌ندید آتش کشی را پیش‌خویش
 این چنین آتش کشی اندر دلش
 دیده کافر نه بیند از عمش

چون نمی‌داند دل داننده
 هست با گردنده گرداننده
 ۵- سنگ و آهن در درون دارند نار
 آب را برنارشان نبود گذار
 آب جو نار برونی را کشد
 در درون سنگ و آهن کی رود
 آب خم و کوزه گر فانی شود
 آب چشمه تازه و باقی بود
 (فاتح‌الایات ص ۷۶ س ۱۵ یبعد)

نسخه BUL و نسخه L این دو بیت را ضبط کرده‌اند :
 سنگ و آهن چشمه نارند و دود
 قطرهاشان کفر ترسا و جهود
 آب خم و کوزه گر فانی شود
 آب چشمه تا ابد باقی بود

* در باره بت بیرونی و بت درونی کتاب تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ج ۱
 از ۳۵۸-۳۶۱ بحث مستوفی کرده است .

بیت شماره ۷۷۵

بت سیاهابه ست اندر کوزهٔ نفس مرآب سیه را چشمهٔ

از بین کلیهٔ نسخه‌هایی که در دسترس بود فقط نسخهٔ C بیت مزبور را بطریق فوق ضبط کرده است ولی باقی نسخه‌ها^۱ در کوزه‌نهان - چشم‌دان - درج کرده‌اند.

بیت شماره ۷۷۶

آن بت منحوت‌چون سیل‌سیا نفس بتگر چشمهٔ پرآب ورا

قدیم‌ترین ترین نسخهٔ خطی، در مصرع نخست «سیل‌سیاه» و در مصرع ثانوی «چشم‌دایی برآب راه» ضبط کرده است.

هوی و هوس و شهوت، مائندهٔ سیل‌خروشان و گل‌آلودی درمجرای وجود جسمانی روان است و علی‌الدوام باسیاه‌آبهٔ نفس‌اماره ترکیب میشود. بعضی از نسخ خطی و اغلب آنهاییکه بطبع رسیده‌اند، بجای «آب راه» - شاه‌راه - درج کرده‌اند (یعنی راه خدا)

(پرآب‌ورا) در قرائت متن (تصحیح ایست) و مطابق با موازین عروضی نیست باید اصلاح شود*

۱- مثنوی شریف:

بت سیاه‌ها به است در کوزه‌نهان

نفس مرآب سیه را چشم‌دان

ج ۱ ص ۳۱۰

*: سبب این اصلاح تقدم تاریخی تصحیح متن بر تفسیر مثنوی بوسیله نیکلسن است.

بیت شماره ۷۷۷

صد سبور را بشکند يك پارد سنگت و آب چشمه میز هاند بی درنگ
(آب چشمه) را در حالت اضافی باید خواند همچنانکه در نسخه (G) نوشته
شده است .

زهانیدن معادل زایاندن ، روان ، جاری گرداندن در اصطلاح معمولی زائیدن است.

بیت شماره ۷۷۸

بت شکستن سیل باشد نیک سیل سیل دیدن نفس را جیتلت جیل
برای درك مفهوم این بیت بدتفسیر آیات شماره ۷۷۳ و ۷۷۴ همین دفتر
مراجعه فرمایند .

بیت شماره ۷۷۹

صورت نفس از بجوئی ای پسر قصه دوزخ بخوان با هفت در
مولانا جلال الدین رومی گاهی نفس را دوزخ میداند . شاعر مثال در دفتر
اول در بیت شماره ۱۳۷۵^۱ آمده است .
زمانی نفس را ، قسمتی ، یا جزوی از جهنم بشمار میآرد . مثال شعری در
دفتر اول از بیت ۱۳۸۰^۲ بد بعد دیده^۲ میشود .

مانده پاورقی از صفحه قبل

* آن بت منحوت چون سیل سیاه

نفس تبگر چشمه پر آب راه

(فاتح الایات)

بنیه پاورقی در صفحه بعد

در دفتر سوم میگوید همچنانکه فرشتد و عقل یکی بودند، دو صورت گشتن-
شان از نظر حکمت الهی است. اصولاً نفس و شیطان باهم وحدت و یگانگی
دارند. شاهد مثال از بیت ۴۰۵۳ به بعد ذکر شده است.

دوزخ از جنس نفس اماره و در حقیقت در اندرون انسان است،
در کتاب مرصادالعباد در دومورد باین مسأله اشاره شده است:
۱- صفحه ۱۷۷ سطر هشتم از آخر صفحه ۲- صفحه ۱۹۹ سطر آخر.

مانده پاورقی از صفحه قبل

۱- کشتن این، کار عقل و هوش نیست

شیر باطن سخره خرگوش نیست

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست

کو بدریاها نگردد کم و کاست

هفت دریا را در آشامد هنوز

کم نگردد سوزش آن خلق سوز

۲- عالمی را لقمه کرد و در کشید

معددهاش نعره زنان «هل من مزید»

حق قدم بر وی نهاد از لامکان

آنگه او ساکن شود از کن فکان

چونك جزو دوزخست این نفس ما

طبع کل دارند جمله جزوها

۱- نفس و شیطان هر دو يك تن بوده اند

در دو صورت خویش بنموده اند

بقیه پاورقی در صفحه بعد

چون فرشته و عقل کایشان يك بدند
 بهر حکمتهاش دو صورت شدند
 دشمنی داری چنین در سرخویش
 مانع عقلست و خصم جان خویش
 يك نفس حمله کند چون سوسمار
 پس بسوراخی گریزد در فراز
 در دل او سوراخها دارد کنون
 سر زهر سوداخ میآرد برون
 نام پنهان گشتن دیو از نفوس
 و اندر آن سوراخ رفتن شد خنوس

۲: الف - گاه بود که نفس را تجلی را روحانیت حالتی دیگر حاصل شود
 از تحصیل مقاصد هوای خویش که پیش از این نبوده باشد. در تجلی حق جل و
 علا این آفت نتواند زیرا که از لوازم تجلی حق تذکد که «طور» نفس است و
 زهوق صفات باطل حاصل آید.

ب: چون در وی نصیب دوزخ نماند بر دوزخ گذر کند از دوزخ فریاد
 برخیزد که مرا کار بانامؤمن است، این چه اشارتست دوزخ بحقیقت درتست و آن
 صفت ذمیمه نفس اماره است که منشأ درکات دوزخ است،

برای کسب اطلاع بیشتر در مورد هفت دروازه دوزخ به کتاب احوال القیامه
(ترجمه آلمانی)^۱ مراجعه شود^۲

ساری افندی شارح معروف مثنوی معنوی آنرا عبارت از هفت خلق از اخلاق
ذمیمه: از قبیل (حرص و حقد - شر - حسد - غضب - شهوت - کبر) دانسته است.
مولوی در بیت شماره ۱۳۷۶ دفتر اول و بیت شماره ۴۶۵۷ دفتر ششم آنرا
ازدهای هفت سر نامیده است .

۱- ترجمه و طبع WOLFF لایپزیک سال ۱۸۷۲

۲- توصیف جهنم در قرآن کریم در سوره الحجر آیه (۴۳ و ۴۴) آمده است
بدین ترتیب «وان جهنم لموعدهم اجمعین . لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء
مقسوم» . تفسیر این آیه کریمه در حکایت زیر در مجلد اول از بیت ۳۵۰۰ به بعد
بیان شده است که منظور از ابواب سبعة مهلكات هفت گانده می باشد .

گفت خلقان چون بهینند آسمان

من بهینم عرش را باعرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من

هست پیدا همچو بت پیش شمن

یک یک را می شناسم خلق را

همچو گندم من زجو در آسیا

که بهشتی کیست و بیگانه کیست

پیش من پیدا چو مار و ماهیست

واگشایم هفت سوراخ نفاق
 در ضیای ماه بی‌خسف و محاق
 وا نمایم من پیلاس اشقیا
 بشنوانم طبل و کوس انبیا
 دوزخ و جنات و برزخ در میان
 پیش چشم کافران آرم عیان
 ۳- مار بودی ازدها گشتی مگر
 يك سرت بود این زمانی هفت سر
 ازدهای هفت سر دوزخ بود

حرص تو دانه‌ست و دوزخ فخ بود
 ۴- برای مزید استحضار به کشف الاسرار ج ۵ ص (۳۳۲-۳۳۰) رجوع نمایند.
 توضیح: * کتاب کلم الطیب عبدالحسین طیب، از ص (۶۹۳-۷۷۴) در مورد رستاخیز
 و قیامت داد سخن داده است.

بسختن آمدن طفل در میان آتش و تحریر رض کردن خلق

را در افتادن با آتش

در قصص الانبیاء^۱ فارسی (نسخه ادوارد براون) داستان مزبور را چنین آورده است پادشاه دستور داده بود که کنده‌های هیزم را از هر جانب گرد آورند و مغالک‌هایی تعبیه نمایند و این هیزم در آنجا ریزند و آتش فروزان و سوزان آماده کنند و مردم را بدان سوی برانند و اگر کسی به بت سجد نکند در آتش بیفکنند و پاک بسوزانند قضا را روزی زنی با کودک کی را بدان جای آوردند و به‌دین تکلیف بت پرستی کردند و در صورت عدم اطاعت بسوختن در آتش تهدیدش نمودند. آن کودک به‌سختن باز آمد، گفت ای مادر، بدین آتش اندر آی و بت را سجده مکن، که این آتش را خطر نیست. آن زن خود را در آتش انداخت. پس ابری غلیظ توام بادود برخاست و هوا تیره و تار شد، پس مادر و فرزندش از آتش رها شدند و کسی دوباره آنها را ندید.

و نیز چنین روایت شده است که وقتی شعله آتش بالا گرفت و قصد سوزاندن مؤمنان را کرد جرقه‌ای از آتش پدیدار گشت و شاه جهود را با دم و دستگاهش فراگرفت و بیدار نیستی فرستاد. و مؤمنان خلاص شدند.

برای مزید اطلاع به کتاب «قصص الانبیاء» تعلیمی^۱، صفحه ۲۷۳ مراجعه شود.

۱- قصص الانبیاء فارسی بوسیله محمد بن اسدی تستری از يك متن عربی ترجمه

شده است و در عداد نسخ خطی «ادوارد براون» بشماره 1840-ff. 133b MS. می‌باشد.

همچنین به قرآن کریم، سوره ۸۵، آیه ۱۰^۱ مراجعه شود.
 البته در قصص الانبیاء ثعلبی گفته شده که مادر و فرزند در آتش سوخته‌اند
 و پادشاه را نیز در تحت عنوان بت پرست معرفی کرده است.

بیت شماره ۷۸۰

هر نفس مکرری و در هر مکرری از آن غرقه صد فرعون با فرعونیان

بیت شماره ۷۸۱

در خدای موسی و موسی گریز آب ایمان را ز فرعون می‌گریز

بیت شماره ۷۸۲

دست را اندر احد و احمد بزن ای برادر واره از بوجهل تن^۲

احمد و احد: در مثنوی چند بار مورد بحث قرار گرفته است. برای مزید
 فایده ببخش نخست کتاب چهارتمشیل مثنوی از ص ۱۸۶-۱۸۷^۳ رجوع نمایند.
 بوجهل: کینه مسخره آمیزی بود که مسلمانان با او داده‌اند.
 مردم مکه ویرا عمرو بن هشام المغیره المخزومی می‌نامیدند. قریش با او ابو الحکم
 می‌گفتند. او دشمن سرسخت اسلام بود؛ در سال دوم هجرت به قتل رسید^۴

۱- ان الذین قتلوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم، النح
 ترجمه آیه بدرستی که آنانکه (مردان و زنان) بآتش فتنه سوختند و بر آنها عذاب جهنم و
 آتش سوزان مهیاست

بیت شماره ۷۸۳

يك زنى با طفل آورد آن جهود پيش آن بت و آتش اندر شعله بود

بیت شماره ۷۸۴

طفل از او بستد در آتش در فکند زن بترسید و دل از ایمان بکند

مانده پاورقی از صفحه قبل

۳- C.W.WILSON شارح معروف دفتر دوم مثنوی معنوی مولوی او
را پدر دانائی نامیده است.

ج-س

۴- تا بماند جانت خندان تا ابد

همچو چان پاك احمد با احد

۵- بوالحکم نامش بد، بو جهل شد

ای بسا اهل، از حسد نا اهل شد

دفتر دوم ب ۸۰۹

۷- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۵۸ و ۳۸۹

۱- نسخه A مصرع دوم را چنین آورده است:

«پیش این بت و آتش اندر شعله بود»

نسخه L دو بیت اضافی نقل کرده است بدین ترتیب:

گفت ای زن پیش این بت سجده کن

ورنه در آتش بسوزی بی سخن

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۷۸۵

خواست تا او سجده آرد پیش بت بانگ زد آن طفل گانی لم امت

بانگ زدن آن طفل : در قصص الانبیاء^۱ تعلیمی (۲۷۵، ۶) نوشته شده است
که شش کودک در گهواره تکلم کرده اند^۲

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بود آن زن پاک دین و مؤمنه

سجده بت می نکرد آن موقند

نسخه BUL نیز دو بیت دیگر نقل کرده است:

گفت در پیش صنم باش سجده بر

تا ترا ناید ز آتش هیچ ضرر

بود آن زن ز اصحاب ایمان و یقین

کرد اعراض از سجود آن همین

۱- ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری است مؤلف کتاب عرائس-

المجالس فی قصص الانبیاء است. در ۴۳۲ هـ ق وفات یافته است (ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۴۰)

۲- قال «سعيد بن جبیر والضحاك كان صبياً في المهد انطقه الله تعالى . يدل عليه

حديث ابن عباس عن النبي (ص) قال تكلم اربعة في المهد، وهم صغار، ابن ماشطة بنت فرعون،

و شاهد يوسف و صاحب جريح الراهب وعيسى بن مريم» ص ۷۱ سطر یازدهم از

آخر صفحه.

بیت شماره ۷۸۶

اندر آ، ای مادر اینجا من خوشم گسر چه در صورت، میان آتشم

نظر کلی به مفهوم بیت های ۷۸۶- الی ۸۰۲ :

مولوی طبق روش خویش در اشعار مذکور جنبه تمثیلی و استعاره‌ای داستان را در نظر گرفته است. پس آتش مرگ و شهادت در آن نشانه « فنا » است، زیرا که بصورت ظاهر شهادت نابود است ولی در حقیقت حیات جاوید است و بقول معروف بقاست. برای درك دقیق این معنی بدفتر ۵ بیت شماره (۴۲۰-۴۴۰) مراجعه فرمایند.

۱- گفت درویشی بدرویشی که تو

چون بدیدی حضرت حق را بگو

گفت بی چون دیدم اما بهر قال

باز گویم مختصر آنرا مثال

دیدمش سوی چپ او آذری

سوی دست راست جوی کوثری

سوی چپش بس جهان سوز آتشی

سوی دست راستش جوی خوشی

سوی آن آتش گروهی برده دست

بهر آن کوثر گروهی شاد و مست

لیک لعب بازگونه بود سخت

پیش پای هر شقی و نیک بخت

بقیه پاورقی در صفحه بعد

هر که در آتش همی رفت و شرر
 از میان آب می کرد سر
 هر که سوی آب میرفت از میان
 او در آتش یافت می شد در زمان
 هر که سوی راست شد و آب زلال
 سر ز آتش برزد از سوی شمال
 و آنک شد سوی شمال آتشین
 سر برون میکرد از سوی یمین
 کم کسی بر سر این مضر زدی
 لاجرم کم کس در آن آتش شدی
 جز کسیکه بر سرش اقبال ریخت
 کورها کرد آب و در آتش گریخت
 کرده ذوق نقد را معبود خلق
 لاجرم زین لعب مغبون بود خلق
 جوق جوق و صف صف از حرص و شتاب
 محترز ز آتش گریزان سوی آب
 لاجرم ز آتش بر آوردند سر
 اعتبار الاعتبار ای بی خبر
 بانگ میزد آتش ای گیجان گول
 من نیم آتش منم چشمه قبول

مانده پاورقی از صفحه قبل

چشم بندی کرده اند ای بی نظر
 در من آی و هیچ مگریز از شرر
 ای خلیل اینجا شرار و دود نیست
 جز که سحر و خدعه نمرود نیست
 چون خلیل حق اگر فرزانه
 آتش آب تست و تو پروانه
 جان پروانه همی دارد ندا
 کای دریغا صد هزارم پر بدی
 بر من آرد رحم جاهل از خری
 من برو رحم آرم از بینش وری
 خاصه این آتش که جان آبهاست
 کار پروانه بعکس کار ماست
 او بهینند نور و در ناری رود
 دل بهینند نار و در نوری شود
 این چنین لعب آمد از رب جلیل
 تا بهیننی کیست از آل خلیل
 آتشی را شکل آبی داده اند
 و اندر آتش چشمه بگشاده اند

باری چون طفل عقل از مادر طبیعت جدا شود و در آتش ریاضت افتد از لذت معنوی بهره‌ور می‌شود. از شور و شوق شایگان و نور باطن راه را درمیابد، چون یقین حاصل نمود بدنطق درآید، مادر طبیعت را بدان سوی دعوت میکند. کسانی را که از سوز و گداز آتش فقر و زحمت ریاضت می‌ترسند و پیرو نفس اماره هستند، با آواز بلند فرا میخواند و میگوید ترسید بدنه‌ای خویش با آتش بیفکنند تا در آن آتش فقر، راحت و عشرت خاصگان خدا به‌بینید^۱ برای مزید اطلاع مطالعه بیت شماره ۲۱۰۳-۲۰۹۰ دفتر اول مفید بنظر می‌رسد.^۲

۱- مطالعه شرح دو بیت از کتاب فاتح‌الایات درک مفاهیم مذکور را آسان می‌گرداند:

مرغ آبی غرق دریای غسل

عین ایوبی شرابی مغتسل

که درو ایوب از پا تا بفرق

پاك از رنجه‌ها چون نور شرق

اشاره آیه شریفه (ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب) سوره ص آیه ۴۲

یابست را بر زمین بکوب که چشمه خنک بر جوشد که جای تن نشستن و سزاوار نوشتن است.

در روایت دیگر آمده است که از کوب پای ایوب يك چشمه جوشان و يك چشمه خنک بر جوشید و ایوب از آن آشامید و در آب گرم تن‌نشست تا از جمیع امراض و اسقام شفا یافت.

اما مولانا در این حکایت روح پر آرایش پیر چنگی را بدتن ناتوان و نزار

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

ایوب مانند کرده است .
پیرچنگی را در آن حال خواب بمرغ آبی تشبیه کرده که در دریای عسل
غوطه‌ور شود.

دریای عسل : کنایه از کمال لذت و راحت است.
آن ذوق و حال و عشق پاک خدائی او را، مانده چشمه ایوبی تلقی کرده که
دارای شراب مغسل و پیرچنگی در آن مستغرق گشته بود.
در نتیجه بهمان نحو که عین ایوبی تمام بیماریها او را شفا بخشید، عشق
الهی نیز تمام بیماریها و ناهنجاریها و دردهای پیرچنگی را بهمود داد، بر همین
قیاس است در مورد همه سالکان راه حق .
در بیت ثانوی مولوی بطور تأکید اضافه می نماید که در اثر آب آن چشمه
ایوب از سر تا (پا) از رنجها راحت و مانند نور آفتاب پاک و پاکیزه شد.
در بعضی از نسخه ها بجای نور شرق نور حق نوشته اند.
نقل از فاتح الایات دفتر اول صفحه ۱۹۳ از سطر سوم به بعد چاپ اسلامبول.
۲- بیت ۲۱۰۴-۲۰۹۰

خواب بردش مرغ جانفش از حبس دست
چنگ و چنگی را رها کرد و بجست
گشت آزاد از تن و رنج جهان
در جهان ساده و صحرای جان
جان او آنجا سرایان ماجرا
کاندر اینجا گسر بماندندی مرا
بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

خوش بدی جانم درین باغ و بهار
 مست این صحرا و غیبی لاله‌زار
 بی سر و بی پا سفر می‌کردمی
 بی لب و دندان شکر می‌خوردمی
 ذکر و فکری فارغ از رنج دماغ
 کردمی با ساکنان چرخ لاغ
 چشم بسته عالمی می‌دیدمی
 ورد و ریحان بی کفی می‌چیدمی
 مرغ آبی غرق دریای عسل
 عین ایوبی شراب مغسل
 که بدو ایوب از پا تا بفرق
 پاک شد از رنجه‌ها چون نور شرق
 کآن زمین و آسمان بس فراخ
 کرد از تنگی دلم را شاخ شاخ
 وین جهانی کاندرین خوابم نمود
 از گشایش پر و بالم را گشود
 این جهان و راهش از پیدا بدی
 کم کسی يك لحظه آنجا بدی
 امر می‌آمد که نی طامع مشو
 چون زیایت خار بیرون شد برو
 مول مولی میزد آنجا جان او
 در فضای رحمت و احسان او

بیت شماره ۷۸۷

چشم بندست آتش از بهر حجاب رحمتست این سر بر آورده ز جیب^۱
 در حقیقت رنج و زحمت ریاضت، يك نوع نعمت و برکت است که از جیب
 غیب بیرون آمده و بالطف عشق حق بدانها تحمیل می شود.
 برای تحقیق این مسأله بیت شماره ۴۱۸۱-۴۱۶۴^۲ دفتر سوم مطالعه فرمایند.
 روی همین اصل است که آفریدگار، برای ادامه نظام عالم، مردم عادی را از درك
 و فهم این حقیقت نایبنا می سازد.

• بیان تفصیلی این مطلب را بشرح زیر در مثنوی مطالعه فرمایند :

الف دفتر اول ۲۰۷۰-۲۰۶۴^۳

ب - دفتر ششم ۳۵۳۲-۳۵۲۶^۴

ج - دفتر چهارم - ۳۷۴۰^۵

۱- ضبط فاتح الایات چنین است:

چشم بندست آتش از بهر حجب

رحمتست این سر بر آورده ز جیب

۲- بنگراند در نخودی در دیگ چون

می جهد بالا چو شد ز آتش زبون

هر زمان نخود بر آید وقت جوش

بر سر دیگ و بر آرد صد خروش

کد چسرا آتش بمن در میزنی
 چون خریدی چون نگویم می کنی
 می زند کفلیز کدبانو که نی
 خوش بجوش و برمجد ز آتش کنی
 ز آن نجوشانم که مکروه منی
 بلك تاگیری تو ذوق و چاشنی
 تاغذی گردی بیامیزی بجان
 بهر خواری نیست این امتحان
 آب میخوردی بدستان سبز و تر
 بهر این آتش بدست آن آب خور
 رحمتش سابق بدست از قهر ز آن
 تا ز رحمت گردد اهل امتحان
 رحمتش بر قهر از آن سابق شدست
 تا کد سرمایه وجود آید بدست
 ز آنک بی لذت نروید لحم و پوست
 چون نروید چه گدازد عشق دوست
 ز آن تقاضا گر بیاید قهرها
 تا کنی ایشار آن سرمایه را
 باز لطف آید برای عذر او
 که بکردی غسل و برجستی ز جو

مانده پاورقی از صفحه قبل

گوید ای نخود چریدی در بهار
 رنج مهمان تو شد نیکوش دار
 تا که مهمان باز گردد شکر ساز
 پیش شد گوید ز ایشار تو باز
 ای نخود می جوش اندر ابتلا
 تانه هستی و نه خود ماند ترا
 اندر آن بستان اگر خندیده
 تو گل بستان جان و دیده
 گر جدا از باغ آب و گل شدی
 لقمه گشتی اندر احیا آمدی
 شو غدی و قوت اندیشهها
 شیر بودی شیر شو در بیشها
 ۳- گر بر آن آتش بماندی آدمی
 بس خرابی در فتادی و کمی
 این جهان ویران شدی اندر زمان
 حرصها بیرون شدی از مردمان
 استون اینعالم ای جان غفلت است
 هوشیاری اینجهان را آفتست
 هوشیاری ز آن جهانست و چو آن
 غالب آید پست گردد این جهان

بنیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

هوشیاری آفتاب و حرص یخ
 هوشیاری آب و این عالم و سخ
 ز آن جهان اندک ترشح میرسد
 تا نبرد در جهان حرص و حسد
 گر ترشح بیشتر گردد ز غیب
 نی هنر ماند در این عالم ند عیب
 ۳. خواجده گفت ای پای مرد بانمک
 آنچه گفتی من شنیدم یک یک
 لیکن پاسخ دادم فرمان نبود
 بی اشارت لب نیارستم کشود
 ماچو واقف گشتدایم از چون و چند
 مهر بر لبها ما بنهاده اند
 تا نگردد رازهای غیب فاش
 تا نگردد منهدم عیش و معاش
 تا ندرد پرده غفلت تمام
 تا نماند دیگ محنت نیم خام
 ما همد گوئیم کرشد نقش گوش
 ما همد نطقیم لیکن لب خموش
 هرچه ما دادیم دیدیم این زمان
 این جهان پرده ست و عینست آن جهان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۷۸۸

اندر آما در به بین برهان حق تابه بینی عشرت خاصان حق

بیت شماره ۷۸۹

اندر آ و آب بین آتش مثال از جهانی کآتش آتش مثال

شرح و تفصیل این مسأله را در آیات ۴۳۶-۴۲۰ و ۴۵۳، دفتر پنجم مطالعه فرمایند.

فقر و فنا مانده آتش سوزانی است، اما در واقع مثل آب خنک و گوار است. و حال آنکه لذات دنیوی درست در جهت عکس آنست.

بیت شماره ۷۹۰

اندر آ اسرار ابراهیم بین کو در آتش یافت سرو و یاسمین

برای درك تفسیر این بیت بد صفحہ ۳۸۷ بخش نخست مراجعه فرمایند.

مانده پاورقی از صفحہ قبل

روز کشتن روز پنهان کردندست

تخم در خاکی پریشان کردندست

وقت بدرودن گه منجل زدن

روز پاداش آمد و پیدا شدن

۱- گفت درویشی بدرویشی که تو

چون بدیدی حضرت حق را بگو

بقیه پاورقی در صفحہ بعد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

گفت بی چون دیدم اما بهر قال
 باز گویم مختصر آنرا مثال
 دیدمش سوی چپ او آذری
 سوی دست راست جوی کوثری
 سوی چپش بس جهان سوز آتشی
 سوی دست راستش جوی خوشی
 سوی آن آتش گروهی برده دست
 بهر آن کوثر گروهی شاد و مست
 ليك لعب بازگونه بود سخت
 پیش پای هر شقییء نيك بخت
 هر که در آتش همی رفت و شرر
 از میان آب برمی کرد سر
 هر که سوی آب میرفت از میان
 او در آتش یافت میشد در زمان
 هر که سوی راست شد و آب زلال
 سر ز آتش برزد از سوی شمال
 و آنک شد سوی شمال آتشین
 سر برون می کرد از سوی یمین
 کم کسی بر سر این مضر زدی
 لاجرم کم کس در آن آتش شدی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

جز کسیکه بر سرش اقبال ریخت
 کورها کرد آب و در آتش گریخت
 کرده ذوق نقد را معبود خلق
 لاجرم زین لعب مقبون بود خلق
 جوق جوق وصف صف از حرص و شتاب
 محترز ز آتش گریزان سوی آب
 لاجرم ز آتش بر آوردند سر
 اعتبار الاعتبار ای بی خبر
 بانگ میزد آتش ای گیجان گول
 من نیم آتش منم چشمه قبول
 چشم بندی کرده اند ای بی نظر
 در من آی و هیچ مگریز از شرر
 ج-س

۲- نیست آتش هست آن ماء معین

و آن دگر از مکر آب آتشین

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

ای خلیل اینجا شرار و دود نیست
 جز که سحر و خدعه نمرود نیست
 چون خلیل حق اگر فرزانه
 آتش آب تست و تو پروانه
 جان پروانه همی دارد ندا
 کای دریغا صد هزارم پر بدی
 تا همی سوزید ز آتش بی امان
 کوری چشم و دل نامحرمان
 برمن آرد رحم جاهل از خری
 من برو رحم آرم از بینش وری
 خاصه این آتش که جان آبهاست
 کار پروانه بعکس کار ماست
 او بهیند نور و درناری رود
 دل بهیند نار و در نوری شود
 این چنین لعب آمد از رب خلیل
 تا بهیننی کیست از آل خلیل
 آتشی را شکل آبی داده‌اند
 و اندر آتش چشمه بگشاده‌اند
 ساحری صحن بربخي را بفن
 صحن پر کرمی کند در انجمن

بیت شماره ۷۹۱

مرک می‌دیدم که زادن ز تو سخت خوفم بود افتادن ز تو

بیت شماره ۷۹۲

چون بزادم رستم از زندان تنگ در جهانی خوش هوای خوب رنگ

بیت شماره ۷۹۳

من جهان را چون رحم دیدم کنون چون درین آتش بدیدم این سکون

مانده پاورقی از صفحه قبل

۲- من نیم فرعون کآیم سوی نیل

سوی آتش میروم من چون خلیل

نیست آتش هست آن ماء معین

و آن دگر از مکر آب آتشین

پس نکو گفت آن رسول خوش جواز

ذره عقلت بد از صوم و نماز

ز آنک عقلت جوهرست ایندو عرض

اینده در تکمیل آن شد مفترض

تاجلا باشد مرآن آئینه را

که صفا آید ز طاعت سینه را

لیک گر آئینه از بن فاسدست

صیقل او را دیر باز آرد بدست

و آن گزین آئینه که خوش مغرس است

اندکی صیقل گیری آنرا بس است

موضوع جالبی مطرح است، مقایسه وضع روح انسان در این دنیا، و جنین در زهدان، شرح تفصیلی این مسأله در دفتر سوم از بیت^۱ ۶۸-۵۰-۳۵۵۶ و- ۳۵۶۳، ۳۹۷۴، ۳۹۶۰^۲ و در دفتر ششم از بیت ۳۴۱۹-۳۴۱۶^۳ بیان شده است.

۱- چون جنین بد آدمی بد خون غذا
از نجس پاکی برد مؤمن کذی
از فطام خون غذا اش شیر شد
و ز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمائی شود
طالب اشکار پنهانی شود
گر جنین کس بگفتی در رحم
هست بیرون عالمی بس منتظم
یک زمین خرمی باعرض و طول
اندر و صد نعمت و چندین اکول
کوهها و بحرها و دشتها
بوستانها، باغها و کشتها
آسمانی بس بلند و پر ضیا
آفتاب و ماهتاب و صد سها
از جنوب و از شمال و از دیور
باغها دارد عروسیها و سور

در صفت ناید عجایبهای آن
 تو درین ظلمت چپی در امتحان
 خون خوری در چار میخ تنگنا
 در میان حبس و انجاس و عنا
 او بحکم حال خود منکر بدی
 زین رسالت معرض و کافر شدی
 کین مخالست و فریست و غرور
 ز آنک تصویر ندارد و هم کور
 جنس چیزی چون ندید ادراک او
 نشنود ادراک منکر ناک او
 همچنان کی خلق عام اندر جهان
 ز آن جهان ابدال می گویندشان
 کین جهان چاهیست بس تاریک و تنگ
 هست بیرون عالمی بی بو و رنگ
 هیچ در گوش کسی ز ایشان نرفت
 کین طمع آمد حجاب ژرف و زفت
 گوش را بندد طمع از استماع
 چشم را بندد غرض از اطلاع
 همچنانک آن جنین را طمع خون
 کان غدای اوست در اوطان دون
 از حدیث این جهان محجوب کرد
 غیر خون او می نداند چاشت خورد

۲- خانه تنگ و درون جان چنگ لوك

كرد ويران تا كند قصر ملوك
 چنگ لوكم چون جنين اندر رحم
 نه مهه گشتم شد اين نفلان مهم
 گر نباشد درد زه بر مادرم
 من در اين زندان ميان آذرم
 مادر طبعم ز درد مرگگ خویش
 می کند زه تارهد بره زمیش
 تا چرد آن بره در صحرای سبز
 هین رحم بگشاکه گشت این بره گبز
 درد زه گر رنج آستان بود
 برجنین اشکستن زندان بود
 حامله گریان ز زه کاین المناس
 و آن جنین خندان که پیش آمد خلاص
 هرچ زیر چرخ هستند امهات
 از جماد و از بهیمه و ز نبات
 هر یکی از درد غیری غافلند
 جز کسانی که نبیه و کاملند
 ۳- آن چنانك گفت جالینوس راد

از هوای این جهان و از مراد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

راضیم کز من بماندینم جان
 که زکون استری بینم جهان
 گربه می بیند بگرد خود قطار
 مرغش آیس گشته بودست از مطار
 یاعدم دیدست غیر این جهان
 در عدم نادیده او حشری نهان
 چون جنین کش می کشد بیرون کرم
 می گریزد او سپس سوی شکم
 لطف رویش سوی مصدر می کند
 او مقرر در پشت مادر می کند
 که اگر بیرون فتم زین شهر و کام
 ای عجب بینم بدیده این مقام
 یادری بودی در آن شهر و خم
 تا نظاره کردمی اندر رحم
 یا چو چشمه سوزنی راهم بدی
 که زیرونم رحم دیده شدی
 آن جنین هم غافلست از عالمی
 همچو جالینوس او نا محرمی
 او نداند کآن رطوبانی که هست

آن مدد از عالم بیرونست

بقیه پاورقی در صفحه بعد

آن چنانك چار عنصر در جهان
 صد مدد آرد ز شهر لامكان
 آب و داند در قفص گر یافته‌ست
 آن ز باغ و عرصه در تافته‌ست
 جانهای انبیا بینند باغ
 زین قفص در وقت نقلان و فراغ
 ۴- نیست زندانی وحش‌تر از رحم
 ناخوش و تار يك و پر خون و رخم
 چون گشادست حق در یچه‌سوی خویش
 در رحم هر دم فزاید تنّت بیش
 اندر آن زندان ز ذوق بی قیاس
 خوش شگفت از غرس جسم توحواس
 ز آن رحم بیرون شدن بر تو درشت
 می‌گریزی از زهارش سوی پشت

بیت شماره ۷۹۴

اندرین آتش بدیدم عالمی ذره ذره اندر او عیسی دمی

بیت شماره ۷۹۵

نك جهان نیست شکل هست ذات و آن جهان هست شکل بی ثبات

نظر کلی در خصوص دو بیت مذکور :

هر يك از ذرات عالم معنی زنده اند ، میگویند و می‌نیوشند ، این مطلب در دفتر ۵ بیت شماره ۳۵۹۴-۳۵۹۱ آشکارا بیان شده است .

مسیح‌آوار مردگان را زندگی می‌بخشند ، مانند معدن نيك معنوی است

صاف و مصفا و پاك و مطهر . به دفتر ششم از بیت ۱۸۶۵-۱۸۵۵ رجوع شود
جهان حقیقی غیبی ، بظاهر معدوم و در معنی و حقیقت وجود دارد ، ولی جهان حس از
حیث ظاهر موجود مینماید ولی در باطن معدوم است

۱- آن جهان چون ذره ذره زنده اند

نکته دانند و سخن گویندند اند

در جهان مرده‌شان آرام نیست

کین علف جز لابق انعام نیست

هر کرا گلشن بود بزم و وطن

کی خورد او باده اندر گو لخن

جای روح پاك علیین بود

کرم باشد کش وطن سرگین بود

۲ - تاخم يك رنگی عیسی ما
 بشکند نرخ خم صد رنگ را
 کآن جهان همچون نمکسار آمدست
 هرچه آنجا رفت بی تلوین شدست
 خاک را بین خلق رنگارنگ را
 می کند يك رنگ اندر گورها
 این نمکسار جوم ظاهرست
 خود نمکسار معانی دیگرست
 آن نمکسار معانی معنویست
 از ازل آن تا ابد اندر نویست
 این نوی را کهنگی ضدش بود
 آن نوی بی ضد و بی ند و عدد
 آنچنانك از مقل نور مصطفی
 صد هزاران نوع ظلمت شد ضیا
 از جهود و مشرك و ترسا و مغ
 جملگی يك رنگ شد ز آن الپ الغ
 صد هزاران سایه کوتاه و دراز
 شد یکی در نور آن خورشید راز
 لیک يك رنگی که اندر محشرست
 بربرد و برنیک کشف و ظاهرست

بیت شماره ۷۹۶

اندر آ ما در بحق مادری بین که این آذر ندارد آذری

نسخ خطی قدیم (ماذر) - (ماذری) با تبدیال دال (بدال) ضبط کرده‌اند.
از اشعار متعدد مثنوی پیداست که مولانا بجای (دال) - ذال - تلفظ می‌کرده
و می‌نوشته است. شاهد مثال این مسأله، در دفتر اول بیت ۲۱۷۲^۱ است. و نیز
مادر و آذر را باهم قافیه آورده است. دلیل این مدعی در مجلد سوم بیت شماره
۳۵۵۷^۲ می‌باشد.

بیت شماره ۷۹۷

اندر آ مادر که اقبال آمدست اندر آ مادر مده دولت ز دست

بیت شماره ۷۹۸

قدرت آن سنگ بدیدی اندر آ تا به بینی قدرت لطف خدا

بهترین نسخ خطی مثنوی قدرت و لطف ضبط کرده‌اند^۳

بیت شماره ۷۹۹

من ز رحمت می‌کشانم پای تو کز طرب خود نیستم پروای تو

۱- پیرچنگی کی بود خاص خدا

چندا ای سر پنهان حیدا

۲- گر نباشد درد زه بر مادرم

من از این زندان میان آذرم

— نسخه AL و نسخه BUL

نسخه AL بجای (می کشانم) - می گشایم

نسخه A بجای - پروای - (برپای) ضبط کرده است.

عارف، چون از تمایلات مادی رها، و از جاذبه جسمانی و دنیوی جدا شود، مست و مستغرق بدقایق و منتهای عنایات وی می گردد؛ دیگران را براه رستگاری هدایت میکنند

بیت شماره ۸۰۰

اندر آ و دیگران را هم بخوان کاندر آتش شاه بهیادست خوان

بیت شماره ۸۰۱

اندر آئید ای مسلمانان همه غیر این عذبی عذابست آن همه

عذبی: پاره از نسخ خطی مرجع و کتاب فاتیح الایات عذب دین ضبط کرده است

بیت شماره ۸۰۲

اندر آئید ای همه پروانه وار اندرین بهرد که دارد صد بهار

نسخه I در مصرع دوم بجای - اندرین بهرد - (اندر این آتش)

نسخه C بعوض - صد بهار - (صد هزار) ضبط کرده است.

بیت شماره ۸۰۳

بانگ میزد در میان آن گروه پرهمی شد جان خلقان از شکوه

بیت شماره ۸۰۴

خلق خود را بعد از آن بی خویشان می‌فکند اندر آتش مرد و زن

نسخه A بجای بعد از آن - (بعد از این ضبط کرده است).

بیت شماره ۸۰۵

بی‌هوکل بی‌کش از عشق دوست ز آنک شیرین کردن هر تلخ ازوست

بیت شماره ۸۰۶

تاچنان شد کآن عوانان خاق را منع می‌کردند کآتش در میا

بیت شماره ۸۰۷

آن یهودی شد سیه روی و خجیل شد پشیمان زین سبب بیمار دل

نسخه L بجای آن یهودی - آن جهودك - و نسخه A درازاء سیدرو - سید - روز - ضبط کرده است .

بیت شماره ۸۰۸

مکر شیطان هم درو پیچید شکر دیو هم خود را سیه رو دید شکر

نسخه AL (دیو. خود را هم) ضبط کرده است.

در بیت مزبور ، پادشاه جهود ، همانند شیطان ، قلمداد گردیده است.

بیت شماره ۸۱۰۵۵

آنچ می مالید در روی کسان
جمع شد در چهره آن فاکس آن
نسخه I (آن کسان) ضبط کرده است.

بیت شماره ۸۱۱

آنک می دریدد جاءه خلق چست
شد دریده آن او ایشان درست
نسخه B در مصرع دوم (وایشان)
نسخه I در مصرع دوم (و آنها) ضبط کرده است.

- ۱- فاتح الابیات سیدروی ضبط کرده است.
- ۲- آن پادشاه جهود و وابستگیانش که کمر بدآزار مؤمنان بستد بودند ، برعکس منظور آنان ، آتش بگروندگان گلستان شد. بحکم آنکه « بدمکن که بدافتی ، جه ممکن کد خود افتی » جهودان در آن آتش افروخته بدست خویش و در آتش قهر و غناب پروردگار سوختند و کباب شدند ، بمقتضای حدیث معروف:
«من حفر بئراً لاخید وقع فیها»

(نقل از فاتح الابیات ص ۷۸ سطر آخر)

ج-س

اما در باره عبارت عربی مذکور ، کتاب احادیث مثنوی استاد ، فروزانفر
علامه فقید چنین ضبط کرده است:
« من حفر لاخید حفرة وقع فیها »

کثر ماندن دهان آن مرد کی نام محمد را علیه السلام بتسخیر خواند

در امثال قدیم آمده است :
کسیکه برای برادر خود چاه بکند ، خویشتن در آن چاه گرفتار میشود و
در حدیث قدسی نیز ذکر شده است :
هر که برادر دینی خود را آزاد، مرا آزرده است،^۱ و آنکه بمرد خدائی
جسارت ورزد، گوئی با خدا وارد کارزار شده است.

بیت شماره ۸۱۲

آن دهان کثر کرد و از تسخیر بخواند نام احمد را دهانش کثر بماند
پاره از متون مرجع «مر محمد را» بجای - نام احمد را ضبط کرده اند.

بیت شماره ۸۱۳

باز آمد کای محمد عفو کن ای ترا الطاف علم من لدن

۱- من حفر بئر آلاخیه وقع فیه

۲- ای که تو از ظلم چاهی می کنی از برای خویش دامی می تنی
تسخیر = بافتح تاوسکون سین و فتح خاء بمعنی استهزا آمده است.

(علم من لدن): برای مزید اطلاع (بقرآن کریم و سوره ۱۸ آیه شماره ۶۴) مراجعه نمایند: در بخش نخست ضمن شرح بیت ۲۲۴ باین موضوع اشاره شده است. و نیز به کتاب le PASS'ION d,el-HALLAJ ص ۷۱۸ و ۵۳۷ مراجعه شود.

بیت شماره ۸۱۴

من ترا افسوس می کردم ز جیل من بدم افسوس را منسوب و اهل

بیت شماره ۸۱۵

چون خدا خواهد که پرده کسی درد میلش اندر طعنه پاکان برد

بیت شماره ۸۱۶

چون خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب معیوبان نفس
برای درك موضوع «بداستان مفتون شدن قاضی برزن جوحی و در صندوق ماندن و نایب قاضی صندوق را خریدن از جوحی»، در دفتر ششم مثنوی از بیت ۴۵۳۶-۴۵۲۰ مطالعه را فرمایند.

۱- و علمنا من لدنا علماً. سوره الکهف آیه ۶۴ آموختیم او را از نزد خود علمی (علم من لدن) = مقابل علم اکتسابی است مانند علوم که پیامبر و امام ها دارند و علم اولیاء که از طریق کشف و شهود حاصل شود.

۲- LOUIS MASSIGNON این کتاب را در سال ۱۹۲۲ در پاریس بطبع رسانده است.

۳- نایب آمد گفت صندوقت بچند

گفت نهصد بیشتر زر می دهند
بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

من نمی آیم فروتر از هزار
 گر خریداری گشا کیسه بیار
 گفت شرمی دار ای کوتاه نمد
 قیمت صندوق خود پیدا بود
 گفت بی رؤیت شری خود فاسد است
 بیع ما زیر گلیم این راست نیست
 برگشایم گر نمی ارزد مخیر
 تا نباشد بر تو حیفی ای پدر
 گفت ای ستار برمکشای راز
 سر بسته می خرم با من بساز
 ستر کن تا بر تو ستاری کنند
 تا نبینی ایمنی بر کس میخند
 بس در این صندوق چون تو مانده اند
 خویش را اندر بلا بنشانده اند
 آنچ بر تو خواه آن باشد پسند
 بردگر کس آن کن از رنج و گزند
 رآنك بر مرصاد حق و اندر کمین
 میدهد پاداش پیش از یوم دین

خداوند ستار العیوبست، چنان دوست داد که عیب‌ها پوشیده و در پرده بماند،
در حدیث آمده است «مَنْ عَیَّرَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّىٰ يَعْمَلَهُ ۲» هر کس عیب برادر خود
را فاش سازد، نمی‌میرد مگر عین آن عمل زشت را مرتکب شود.

آن عظیم‌العرش عرش او محیط
تخت داشت بر همه جانها بسیط
گوشه عرشش بتو پیوسته است
هین معنبنان جز بدین و داد دست
تو مراقب باش بر احوال خویش
نوش بین در داد و بعد از ظلم نیش
گفت آری اینچ کردم استم است
لیک هم میدان که بادی اظلمست
گفت نایب یک بیک ما بادیم
با سواد وجه اندر شادیم

بیت شماره ۸۱۷

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند

تفسیر این بیت بکرات در مثنوی آمده از جمله در دفتر دوم در داستان
 « فضیلت حسرت خوردن آن مخلص برفوت نماز جماعت »
 از بیت شماره (۲۷۷۹-۲۷۷۱)'

مانده پاورقی از صفحه قبل

همچو زنگی کو بود شادان و خوش

او نبیند . غیر او بیند رخس

ماجرا بسیار شد در (من بزید)

داد صد دینار و آن از وی خرید

۲- فیض القدیر شرح جامع الصغیر ج ۶ ص ۱۸۵ شماره ۸۸۶۹

۳- کم زند = معادل ترند

۱- آن یکی میرفت در مسجد درون

مردم از مسجد همی آمد برون

گشت پیرسان که جماعت را چه بود

که ز مسجد می برون آیند زود

آن یکی گفتش که پیغمبر نماز

با جماعت کرد و فارغ شد ز راز

در دفتر سوم در موضوع « بیان آنک الله گفتن نیازمند عین لیک حق است »
بیت شماره ۲۰۴-۱۸۹ :

مانده باورقی از صفحه قبل

تو کجا در میروی ای مرد خام
چونک پیغمبر بدادست السلام
گفت آه و دود از آن آه شد برون
آه او میداد از دل بوی خون
آن یکی از جمع گفت این آه را
تو بمن ده و آن نماز من ترا
گفت دادم آه و پذیرفتم نماز
اوستد آن آه را با صد نیاز
شب بخواب اندر بگفتش هانفی
که خریدی آب حیوان و شفا
حرمت این اختیار و این دخول
شد نماز جمله خلقان قبول
۱- آن یکی الله میگفتی. شبی ج-س
تا که شیرین می شد از ذکرش لبی
گفت شیطان آخر ای بسیار گو
اینهمه الله را لیک کو

بقیه باورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

می‌نیاید يك جواب از پیش تخت
چندالله می‌زنی با روی سخت
او شکسته دل شد و بنهاد سر
دید در خواب او خضر را درخضر
گفت هین از ذکر چون وامانده
چون پشیمانی از آنکش خوانده
گفت لبیکم نمی‌آید جواب
ز آن همی ترسم که باشم رد باب
گفت آن الله تو لبیک ماست
و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
حیله‌ها و چاره جوئیهای تو
جذب ما بود و گشاد این پای تو
توس و عشق تو کمند لطف ماست
زیر هر یارب تو لبیک هاست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست
ز آنک یا رب گفتنش دستور نیست
بردهان و بردلش قفاست و بند
تا نثالد با خدا وقت کردند
داد مرفرعون را صد ملک و مال
تا بکرد او دعوی عز و جلال
بقیه پاورقی در صفحه بعد

دفتر ششم در داستان^۱:

«سبب تأخیر اجابت دعای مؤمن). برای مزید اطلاع مطالعه ص ۷۷ رساله القشیریه
(باب الحزن) بساز سودمند است^۲

فضیل ابن عیاض گفت :

« وقتی خدا یکی از آفریدگان خود را دوست داشته باشد او را به بلا
گرفتار می کند .

مانده پاورقی از صفحه قبل

در همد عمرش ندید او درد سر

تا نثالد سوی حق آن بد کهر

داد او را جمله ملک این جهان

حق ندادش درد و رنج و اندهان

درد آمد بهتر از ملک جهان

تا بخوانی مرخدا را در نهان

خواندن بی درد از افسرد کیست

خواندن بادرد از دل برد کیست

۱- ای بسا مخلص که نالد در دعا

تا رود دود خلوصش بر سما

تا رود بالای این سقف برین

بوی مجمر از این المذنبین

بته پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

پس ملا يك باخدا نالند زار
 كای مجیب هر دعاوی مستجار
 بنده مؤمن تضرع می کند
 او نمی داند بجز تو مستمند
 تو عطا بیگانگان را میدهی
 از تو دارد آرزو هر مشتهی
 حق بفرماید که نه از خواری اوست
 عین تأخیر عطا یاری اوست
 حاجت آوردش ز غفلت سوی من
 آن کشیدش موکشان در کوی من
 گریب آرم حاجتش او وا رود
 هم در آن بازیچه مستغرق شود
 گر چه می نالد بجان یا مستجار
 دل شکسته سینه خسته گو بزار
 خوش همی آید مرا آواز او
 و آن خدایا گفتن و آن راز او
 و آنك اندر لابه و در ماجرا
 می فریباند بهر نوعی مرا
 طوطیان و بلبلان را از پسند
 از خوش آوازی قفص در می کند
 بته پاورقی در صفحه بعد

زاغ را و جغد را اندر قفص
 کی کند این خود نیامد در قصص
 پیش شاهد باز چون آید دو تن
 آن یکی کمپیر و دیگر خوش ذفن
 هردو نان خواهند او زوتر فطیر
 آرد و کمپیر را گوید که گیر
 آن دگرا که خوششش قد و خد
 کی دهد نان بل بتأخیر افکند
 گویدش بنشین زمانی بی گزند
 که بخانه نان تازه می پزند
 چون رسد آن نان گرمش بعد کد
 گویدش بنشین که حلوا میرسد
 هم بدین فن دار دارش می کند
 وز ره پنهان شکارش می کند
 که مرا کاریست با تو یک زمان
 منتظر می باش ای خوب جهان
 بی مرادی مؤمنان از نیک و بد
 تو یقین میدان که بهر این بود

بیت شماره ۸۱۸

ای خنك چشمی که آن گریان اوست ای همایون دل که آن بریان اوست

بریان اوست : بریان از عشق خداست .

بیت شماره ۸۱۹

آخر هر گریه آخر خنده ایست^۱ مرد آخر بین مبارك بنده ایست

بیت شماره ۸۲۰

هر کجا آب روان سبزه بود^۲ هر کجا اشگی دوان رحمت شود

مانده باورقی از صفحه قبل

۲- کتاب تذکرة الاولیاء عطار ج ۲ ص ۱۸۱

« نقل است سی سال هیچ کس لب او خندان ندیده بود. مگر آن روز که پسرش بمرد تبسمی بکرد. گفتند خواجه این چه وقت است؟! »
 « گفت دانستم که خدای راضی بود، بمرگ این پسر من، موافقت رضاء او را تبسمی بکردم »

تذکرة الاولیاء ج ۱ باب دهم ص ۸۷

۱- نسخه BUL وی همایون ضبط کرده است . ج-س

۲- نسخه A «است» بجای «ایست» ضبط کرده است.

۳- نسخه A هر کجا آن رو و آن سیرت بود.

باتوجه بمضمون دو بیت باید گفت، ریزش اشک توام باتضرع و التماس و درخواست قلبی و بی‌ریب و ریا، نشانه ظاهری از بشارت و شادمانی اخروی و معنویست. شرح تمام این معنی در سایر مجلدات مثنوی آمده‌است بدین ترتیب:

۱- دفتر دوم بیت شماره ۴۷۵-۳۷۳^۱ و نیز ازبیت ۱۹۶۱-۱۹۵۰^۲

۱- چون بگریانم بجوشد رحمت
آن خروشنده بنوشد نعمتم
گر نخواهم داد خود ننمایم
چونش کردم بسته دل بگشایم
رحمت موقوف آن خوش‌گریهاست
چون گریست از بحر رحمت موج‌خاست
۲- زاری و گریه قوی سرمایه‌است
رحمت کلی قوی‌تر دایه‌است
دایه و مادر بهانه جو بود
تا که کی آن طفل او گریان شود
ظل حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید
گفت (ادعوا الله) بی‌زاری مباش
تا بجوشد شیرهای مهرهاش
هوی هوی باد و شیر افشان ابر
در غم ما اندیک ساعت تو صبر
بقیه پاورقی در صفحه بعد

و نیز دفتر پنجم از بیت^۱ ۱۳۳-۱۳۴ و نیز ۱۶۰۷-۱۵۹۵^۲
دفتر ششم از بیت ۱۵۸۹-۱۵۷۶ «در داستان جواب دادن قاضی صوفی^۳ را»

مانده پاورقی از صفحه قبل

«فی السماء رزقکم» نشنیده

اندرین پستی چه بر چسبیده
ترس و نومیدیت دان آواز غول
می کشد گوش تو تا قعر سفول
هر ندائی که ترا بالا کشید
آن ندا میدان که از بالا رسید
هر ندائی که ترا حرص آورد
بانگ گریه کی دان که او مردم درد
این بلندی نیست از روی مکان
این بلندیهاست سوی عقل و جان
جس

۱- چون ز حد بیرون بلرزید و طپید
مصطفی اش در کنار خود کشید
ساکتش کرد و بسی بنواختش
دیده اش بگشاد و داد شناختش

بقیه پاورقی در صفحه بعد

تانگرید ابر کی خندد چمن
 تانگرید طفل کی جوشد لبن
 طفل یکروزه همی داند طریق
 که بگریم تا رسد دایه شفیق
 تو نمی دانی که دایه دایگان
 کم دهد بی گرید شیر او رایگان
 گفت «فلیبکوا کنیرا» گوش دار
 تا بریزد شیر فضل کردگار
 گریه ابرست و سوز آفتاب
 استن دنیا همین دو رشته تاب
 گر نبودی سوز مهر و اشک ابر
 کی شدی جسم و عرض زفت و سطر
 کی بدی معمور این هر چار فصل
 گر نبودی این نف و این گریه اصل
 سوز مهر و گریه ابر جهان
 چون همی دارد جهان را خوش دهان
 آفتاب عقل را در سوز دار
 چشم را چون ابر اشک افروز دار
 چشم گریان بایدت چون طفل خرد
 کم خورد آن نان را که نان آب تو برد

مانده پاورقی از صفحه قبل

۲- رفت میکائیل سوی رب دین
 خالی از مقصود دست و آستین
 گفت ای دانای سر و شاه فرد
 خاکم از زاری و گریه بسته کرد
 آب دیده پیش تو با قدر بود
 من نتانستم که آرام ناشنود
 آه و زاری پیش تو بس قدر داشت
 من نتانستم حقوق آن گذاشت
 پیش تو بس قدر دارد چشم تر
 من چگونه کشتمی استیزه گر
 دعوت زاریست روزی پنج بار
 بنده را که در نماز آ و بزار
 نعره مؤذن که «حیا علی فلاح»
 و آن فلاح این زاری است و اقتراح
 آنک خواهی کز غمش خسته کنی
 راه زاری بردلش بسته کنی
 تا فرو آید بلا بی دافعی
 چون نباشد از تضرع شافعی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و آنک خواهی کز بلاش و آخری
 جان او را در تضرع آوری
 گفته اندر نبی کان امتان
 که برایشان آمد آن قهر کران
 چون تضرع می نکردند آن نفس
 تا بالاز ایشان بگشتی باز پس
 لیکن دلهایشان چو قاسی گشته بود
 آن گنههاشان عبادت می نمود
 تا نداند خویش را مجرم عنید
 آب از چشمش کجا داند دوید

ج-س

۳- گفت قاضی واجب آیدمان رضا
 هر قفا و هر جفا کآرد قضا
 خوش دلم در باطن از حکم زبر
 کرچه رویم ترش کالحق مر
 این دلم باغست و چشمم ابروش
 ابر گرید باغ خنددشاد و خوش
 سال قحط از آفتاب خیره خند
 باغها دزمرگ و جان کنند رسند

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

ز امر حق (وابکو اکثراً) خوانده

چون سر بریان چه خندان مانده

روشنی خانه باشی همچو شمع

گرفرو پاشی تو همچون شمع دمع

آن ترش روئی مادر یا پدر

حافظ فرزند شد از هر ضرر

ذوق خنده دیده ای خیره خند

ذوق گریه بین که هست آن کان قند

جون جهنم گریه آرد یاد آن

پس جهنم خوشتر آید از جنان

خنده ها در گریه ها آمد کتیم

کنج در ویرانه ها جو ای سلیم

ذوق در غمهاست پی کم کرده اند

آب حیوانرا بظلمت برده اند

باز گونه نعل در ره تا رباط

چشمها را چارکن در احتیاط

چشمها را چارکن در اعتبار

یارکن با چشم خود دو چشم یار

ج-س

توضیح : قصه قوم یونس علیه السلام بیان و برهان آنست کی تضرع و زاری

بیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

دافع بلای آسمانیست، و حق تعالی فاعل مختارست پس تضرع و تعظیم پیش او مفید باشد، و فلاسفه گویند فاعل بصنعت و بعلت نه مختار پس تضرع طبع را نگرداند.

قوم یونس را چو پیدا شد بلا
ابر پر آتش جدا شد از سما
برق می انداخت می سوزید سنگ
ابر می غریب رخ می ریخت رنگ
جملگان بر بامها بودند شب
که پدید آمد ز بالا آن کرب
جملگان از بامها زیر آمدند
سر برهنه جانب صحرا شدند
مادران بیچکان برون انداختند
تاهمه ناله و نفیر انداختند
از نماز شام تا وقت سحر
خاک می کردند بر سر آن نفر
جملگی آوازاها بگرفته شد
رحم آمد بر سر آن قوم لد
بعد نومیدی و آه ناشکفت
اندک اندک ابر واگشتن گرفت

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

قصه یونس درازست و عریض
وقت خاکست و حدیث مستفیض
چون تضرع را برحق قدرهاست
و آن بها کآنجاست زاری را کجاست
بین امید اکنون میان را چست بند
خیز ای گرینده و دایم بخند
که برابر می نهد شاه مجید
اشک را در فضل باخون شهید

(دفتر ۵ بیت ۱۶۱۹-۱۶۰۸)

جس

* قدیم ترین نسخ خطی مثنوی بیت ۸۲۰ را چنین ضبط کرده اند:

هر کجا آب روان سبزه بود
هر کجا اشکی روان رحمت شود

«بعقیده نیکلسن این بهترین قرائت است»

باید یادآور شد که چون تصحیح متن مثنوی و ترجمه آن مقدم بر تفسیر مثنوی معنوی مولوی است. بنابراین هر جا رفع اشتباهی و حک اصلاحی ضروری در آندو اثر بنظرش رسیده در این کتاب متذکر گردیده است.

جس

فاتح الابیات: «هر کجا اشکی دوان رحمت بود»

جس

بیت شماره ۸۲۱

باش چون دولاب نالان چشم تر تاز صحن جانت بر روید خضر

مطالعه باب سوم گلستان شماره ۲۹۴ مفید بنظر میرسد.
نالان: کنایه است از صدای خاص دولاب که در هنگام گردش، دور محور
شنیده می شود. چگونگی کار و توصیف دولاب در کتاب مشهور «یک سال در میان
ایرانیان» صفحه ۴۸۴ بطور تفصیل نوشته شده است.

۱: نسخه GRAFE که در سال ۱۸۵۸ در وین بطبع رسیده است:

شنیدم که پیری شبی زنده داشت
سحر دست حاجت بحق بفراشت
یکی هاتف انداخت در گوش پیر
که بی حاصلی روسر خویش گیر
برین در دعای تو مقبول نیست
بخواری برو یا بزاری بایست
شب دیگر از ذکر و طاعت نخفت
مریدی ز حالش خبر یافت گفت
چو دیدی کز آن روی بستمست در
بیی حاصلی سعی چندین مبر
بدیبا چه بر اشک یا قوت فام
بحسرت بیارید و گفت ای غلام

بیت شماره ۸۲۲

اشک خواهی رحم کن بر اشک بار رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر^۱

رخم خواهی اشاره باین حدیث است:

«ارحموا ترحموا»^۲

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بنومیدی آنکه بگردیدمی

از این ره که راه دگر دیدمی

مپندار کروی عنان بر شکست

که من باز دارم ز فتراک دست

چو خواهنده محروم گشت ازدوری

چه غم گر شناسد در دیگری

شنیدم که راهم درین کوی نیست

ولی هیچ راه دگر روی نیست

درین بود سر بر زمین فدا

که گفتند در گوش جانش ندا

قبولست اگر چه هنر نیستش

که جز ما پناهی دگر نیستش

ج-س

مانده پاورقی از صفحه قبل

۱- نسخه L بعد از بیت فوق يك بيت الحاقی دارد :

مرحمت فرمود سید غفو کرد

پس ز جرأت توبه کرد آن روی زرد

۲- الف «فیض القدیر شرح جامع الصغیر شماره ۹۴۲ ص ۴۷۴ ج ۱ ج-س

ج-س «أرحموا ترحموا و اغفرو یغفر لکم»

ب- «أرحم من فی الارض یرحمک من فی السماء

فیض القدیر شماره ۹۴۱ صفحه ۴۷۳ ج ۱ ج-س

ج- «لا یرحم الله من لا یرحم الناس» المعجم المفهرس ج ۲ ص ۲۳۶ ج-س

اگر اشک و دقت قلب را طالبی، بر دیدگان اشک بار و یتیمان و ستمدیدگان

و تنگدستان مهربانی و یاری کن چنانکه فرموده است.

«ارحمو ترحموا»

فاتح الایات ص ۷۹ س ۱۷ ج-س

عتاب کردن آتش را آن پادشاه جهود

بیت شماره ۸۲۳

رو با آتش کرد کای تند خو آن جهان سوز طبیعی خوت کو

بیت شماره ۸۲۴

چون نمی سوزی چه شد خاصیت یاز بخت ما دگر شد نیت

بیت شماره ۸۲۵

می نبخشائی تو بر آتش پرست آنک نپرستد ترا او چون پرست

مصرع اول یادآور این بیت از گلستان سعدی است :

۱- الف : نسخه A مصرع اول بیت ۸۲۳ چنین ضبط کرده است.

«رو با آتش کرد شاه تندخو»

ب فاتح الایات چنین درج کرده است:

رو با آتش کرد شه کای تند خو

وی جهان سوز طبیعی خوت کو

(ص ۷۹ س ۲۳)

۳- نسخه C مصرع دوم را چنین آورده است . ج-س

«آنکه او نپرستد او چون پرست» ج-س

«اگر صد سال کبر آتش فروزد
چو یکدم اندر آن افتد بسوزد»

بیت شماره ۸۲۶

هرگز ای آتش تو صابر نیستی چون نسوزی چیست قادر نیستی

بیت شماره ۸۲۷

چشم بندست این عجب یاهوش بند چون نسوزد آتش افروز بلند
مصرغ دوم را فاتح الایات^۱ و سایر نسخ خطی مرجع چنین ضبط کرده‌اند:
«چون نسوزاند چنین شعله بلند»

بیت شماره ۸۲۸

جادوی کردت کسی یاسیمیاست یاخلاف طبع تو از بخت ماست
قدیم‌ترین نسخه خطی مثنوی بیت فوق را چنین ضبط کرده‌اند:
«جادوئی کردت کسی یاسیمیا»

بیت شماره ۸۲۹

گفت آتش من همانم آتشم اندر آ تا تو ببینی تابم

از نسخ خطی قدیم ضبط دو نسخه چنین است
گفت آتش من همانم ای شمن اندر آ تا تو به بینی تاب من

اما ضبط فاتح الایات متفاوت است^۱

اصول و کلیات مذکور از بیت (۸۵۳-۸۳۰) چنین خلاصه می شود:

خداوند عامل واقعی و حقیقی است، یعنی هر چه در دنیا بوجود می آید، تحت تأثیر قدرت اوست. کلیه علل مشهود در عالم حدوث، در مرتبه دوم قرار دارند، آنها از اراده کردگار ناشی هستند، بوسیله حق آفریده میشوند و تابع همان علت-العلل می باشند.

انواع علت های حصول و عدم حصول و ظهور کلیه نتایج افعال و اراده ها فقط بقدرت آفریدگار بسته است.

بیت شماره ۸۳۰

طبع من دیگر نگشت و عنصرم تیغ حقم هم بدستوری برم

بیت شماره ۸۳۱

بردر خرگه سگان ترکمان چاپلوسی کرده پیش میهمان

نسخه I خرگه ضبط کرده است با (کسر خاء)

بیت شماره ۸۳۲

ور بخرگه بگذرد بیگانه رو حمله بیند از سگان شیرانه او

۱- گفت آتش من همان آن آتشم

اندر آ تو تا به بینی تابشم

فاتح الایات ص ۷۹ ج-س

بیت شماره ۸۳۳

من ز سگ کم نیستم در بندگی کم ز تو کی نیست حق در زندگی
مضمون بیت‌های ۸۳۱-۸۳۳ در دفتر پنجم، در داستان مثل شیطان بر درگاه
رحمان که مشتاق انجام او امر آفریدگار است، باسک وفادار در حالی که سرو روی
بدرخز گاه‌تر کمان نهاده، مقایسه شده است.^۱

۱- حاش لله ایش شاء الله کان
حاکم آمد در مکان و لامکان
هیچ کس در ملک او بی امر او
در نیفزاید سر یسک تای مو
ملک ملک اوست فرمان آن او
کمترین سگ بر در آن شیطان او
تر کمان را گر سگی باشد بدر
بردرش بنهاده باشد رو و سر
کودکان خانه دمش می‌کشند
باشد اندر دست طفلان خوارمند
باز اگر ییکانه معبر کند
حمله بروی همچو شیر نر کند
که «أشداء علی الکفار» شد
با ولی کل باعدو چون خارشد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ز آب و تماجی که دادش تر کمان
 آنچنان وافی شدست و پاسبان
 پس سگ شیطان که حق هشتش کند
 اندرو صد فکرت و حیلت تند
 آب روها را غذای او کند
 تا برد او آب روی نیک و بد
 آب تماجست آب روی عام
 که سگ شیطان از آن یابد طعام
 بر در خرگاه قدرت جان او
 چون نباشد حکم را قربان بگو
 کله کله از مرید و از مرید
 چون سگ « باسط ذراعی بالوصید »
 بر در کهف الوهیت چو سگ
 ذره ذره امر جو برجسته رک
 ای سگ دیو امتحان میکن که تا
 چون درین ره می نهند این خلق یا
 پس اعوذ از بهر چه باشد چوسگ
 گشته باشد از ترفع تیز تک

بقیه پاورقی در صفحه بعد

این اعوذ آنست کای ترک ختا
 بانك برزن برسکت ره برکشا
 تا بیایم بر در خرگاه تو
 حاجتی خواهم ز جود و جاه تو
 چونك ترك از سطوت سگ عاجزست
 این اعوذ و این فغان نا جایزست
 ترك هم گوید اعوذ از سگ کهمن
 هم ز سگ درماندهام اندر وطن
 تو نمی‌باری بر من در آمدن
 من نمی‌آرم ز در بیرون شد
 خاک اکنون بر سر ترك و قنق
 که یکی سگ هر دو را بندد عنق
 حاشا لله ترك بانگی بر زند
 سگ چه باشد شیرنر خون‌قی کند
 ای که خود را شیر یزدان خوانده
 سالها شد با سگی درمانده
 چون کند این سگ برای نوشکار
 چون شکار سگ شدستی آشکار

تفسیر ابیات ۸۳۴-۸۳۵

بیت شماره ۸۳۴

آتش طبعت اگر غمگین کند سوزش از امر ملیک دین کند

بیت شماره ۸۳۵

آتش طبعت اگر شادی دهد اندر و شادی ملیک دین نهد

ذهن مولانا در ابیات مزبور، از آتش مادی (نار ظاهر) به آتش درونی (نار باطن) معطوف گشته است :

زحمت و عذاب را از بی ایمانی و نافرمانی، لذت و مسرت را از رحم و مهر و محبت و عشق و ایمانی میداند، که خداوند در آغاز آفرینش، روح انسانی را با آن سرشته است^۱.

مالك يوم الدين : برای آگاهی بیشتر در مورد مفهوم این آیه بقرآن کریم، یا تفسیر سوره اول، آیه سوم، مراجعه نمائید^۲.

۱- بخش نخست ص ۳۲۶-۳۲۵ رجوع نمایند.

۲- الف: مالك يوم الدين: اشارت بدوام ملك احدیت و بقاء جبروت آلهیت، یعنی که هرملکی را روزی مملکت با آخر رسد، و زوال پذیرد و ملکش بسر آید، و حالش بگردد. و ملك الله بردوام است امروز و فردا که هرگز بسر نیاید و زوال پذیرد.

در هر دو عالم هیچ چیز و هیچ کس، از ملك و سلطان وی بیرون نیست و بقیه پاورقی در صفحه بعد

کس را چون ملک وی ملک نیست . امروز رب العالمین و فردا مالک یوم الدین و کس نبود، از خلقان چنین . عجباً - کار رهی چون میدانند؟ که در کونین ملک و ملک الله راست، بی شریک و انباز و بی حاجت و بی نیاز، پس اختیار رهی از کجاست. آنرا که ملک نیست حکم نیست. و آنرا که حکم نیست اختیار نیست و «ربک یخلق ما یشاء و یشتر ما کان لهم الخیرة»

و گفته اند : معنی دین اینجا شمار است و پاداش - میگوید مالک و متولی حساب بندگان منم. تا کس را بر عیوب ایشان وقوف نیفتد، که شرمسار شوند، هر چند که حساب کردن، راندن قهر است. اما پرده از روی کار نگر فتن، در حساب، عین کرم است. خواهد تا کرم نماید. پس از آنکه قهر راند . اینست سنت خدای جل جلاله ، هر جای که ضربت قهر زند ، مرهم کرم بر نهد.

نقل از کشف الاسرار و عدت الابرار (ج ۱ ص ۳۳)

ج-س

ب - تفسیر شریف لاهیجی (ج ۱ ص ۳۳)

ج-س

ج - تفسیر صفی (ج ۱ ص ۲۱۴)

ج-س

د - سابقاً معنی مالک را که از ملک (بر وزن فکر) گرفته شده دانستیم ولی در قرائت دیگر ملک (بفتح میم و کسر لام) خوانده شده و آن مشتق از ملک

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۳۶

چونك غم بينی تو استغفار كن غم بامر خالق آمد كار كن

یعنی تنها با فرمان کردگار، غم و رنج و عذاب مؤثر واقع می‌شود، چه خدا قادر است آنرا برطرف سازد.

مانده پاورقی از صفحه قبل

(بر وزن مثنی) بمعنی سلطنت می‌باشد.

اما کدام یک از این دو قرائت، بواقع نزدیکتر است. وجوهی درباره آن گفته‌اند ولی آنچه مسلم است هر دو معنی در حق خداوند متعال صادق و صحیح است. منتهی در لغت و متداول میان مردم مالک بزمان اضافه نمی‌شود، مثلاً نمی‌گویند، مالک فلان عصر، ولی ملک اینطور نیست، مثلاً می‌گویند ملک و سلطان فلان عصر، چون در آیه شریفه بزمان یعنی «یوم الدین» اضافه شده مناسب همان قرائت دوم است. در جای دیگر قرآن نیز مشابه آن استعمال شده است، (لمن الملك اليوم الله الواحد القهار)

سوره غافر- آیه ۱۶

نقل از تفسیر المیزان (جزء اول ص ۲۴ از سطر ۲۳-۱۳)

ج-س

هـ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۱۹ سطر ۴

ج-س

بعضی از شارحان مثنوی، «کار کن» را، فعل امر تصور کرده‌اند، در این صورت چنین معنی می‌دهد که درد، از دستور خداوند، ناشی می‌شود، تا ترا را دارد که بدرگاه کردگار تضرع و زاری نمائی.^۱

بیت شماره ۸۳۷

چون بخواهد عین غم شادی شود عین بند پای آزادی شود

بیت شماره ۸۳۸

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند با من و تو مرده با حق زنده‌اند

بخش به شرح بیت ۵۱۳-۵۱۲ ص ۳۴۶ مراجعه نمایند.

بیت شماره ۸۳۹

پیش حق آتش همیشه در قیام همچو عاشق روز و شب پیچان مدام

۱- هنگامی که غم و غصه‌ایی در دل خود احساس کردید، بایست از درگاه کردگار درخواست آمرزش کنید، چه استغفار کردن موجب رهایی از اندوه و پریشانی می‌شود، همان‌طور که فرموده‌اند:

« من لزم الاستغفار جعل الله من كل هم مخرجا و من كل ضيق مخرجا »

باری بیک اعتبار اگر ترکیب «کار کن» را وصف ترکیبی بدانیم، تأثیر بخش معنی می‌دهد، و اگر وصف ترکیبی تصور نکرده «کن» را امر حاضر بدانیم معنی بیت چنین می‌شود:

غم بحکم آفریدگار جهان روی نمود، ای اندوه‌گین، از پروردگار آمرزگار، آمرزش بخواه و پیوسته در نیکوکاری و انجام عمل صالح میکوش.

اقتباس (از فاتح‌الایات ج ۱ ص ۸۰ س ۴ یعد) ج-س

کتاب فاتح‌الایات و منهج‌الغوی (بیجان ضبط کرده و گفته‌اند) :
اگر «بیجان» باشد، پیچنده و گوناگون معنی میدهد، یعنی آن آتش مانند عاشق
«پیوسته در پیچ و تاب است»^۱

بیت شماره ۸۲۰۵

سنگ بر آهن زنی بیرون جهد هم با مر حق قدم بیرون نهد

بیت شماره ۸۲۱۰۵

آهن و سنگ ستم بر هم مزین کین دو می‌زایند همچون مرد و زن

فولاد و سنگ چخماقی که شعله بی‌داد ایجاد می‌کند، مانند نفس اماره و
هوی و هوس میباشد، چون هر زمان آیندو بهم برخورد، فتنه و فساد بی‌شمار از
آن آشکار گردد.^۲

نسخه خطی H و سه نسخه قرن چهاردهم (آهن نفس و هوی) ضبط کرده است.

۱- فاتح‌الایات درس (۸۰ تا ۱۷) بیجان را مرجع دانسته است.

ج-س

۲- مادر بتها بت نفس شماست

ز آنک آن بت مار و این بت ازدهاست

آهن و سنگست نفس و بت شرار

آن شرار از آب می‌گیرد قرار

سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود

آدمی با آیندو کی ایمن بود

بقیه باورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۴۲

سنگ و آهن خود سبب آمد و لیک تو ببالاتر نگرای مرد نیک

بیت شماره ۸۴۳

کین سبب را آن سبب آورد پیش بی سبب کی شد سبب هرگز ز خویش

در واقع خداوند کلیه علت‌ها و معلول‌ها را می‌آفریند، در صورتیکه منطقی
چنین بنظر می‌رسد که، هر علتی معلول علت دیگر است، ولی باری تعالی این سببیت
را در ممکنات نهاده است.

چنانچه آهن و سنگ چخماق که وسیله ظهور آتش است ایندو نیز «بنا
بمعتقدات فیزیکدانهای مسلمان» - در تحت تأثیر، آباء هفت گانه^۲ و امهات چهار-

مانده پاورقی از صفحه قبل

بت سیاه بست اندر کوزه

نفس بر آب سیه را چشمه

صد سو را بشکند یک پاره سنگ

و آب چشمه می‌زھاند بی درنگ

بت شکستن سهل باشد نیک سهل

سهل دیدن نفس را جهلست جهل

دفتر اول (بیت شماره ۷۷۸-۷۷۳).

ج-س

۱- نسخه AB (کین سبب را ز آن سبب)

(فرهنگ معین ج ۳)

۲- کواکب سبعه، هفت پدران

ج-س

چهار گانه^۱ قرار دارند.

بنابر آن اصل کواکب سبعة و عناصر اربعة، در آهن و سنگ چخماق
تأثیر دارند.

باری اعتقاد و سنت عامه مردم بر این جاری است:

سوختن که از آتش بظهور میرسد، یا رفع عطش که از نوشیدن آب حاصل
می گردد، بدان سبب نیست که آتش یا آب بخودی خود می سوزاند، یا تشنگی را
برطرف می سازد. بلکه ایندو در واقع واسطه ظهور فعل و اراده خدا هستند.
زمانی فی المثل غذا و دوا موجب سیری و سلامت مزاج می گردد، که اراده
باری تعالی، بر آن تعلق گرفته باشد.

حتی شیطان و شاگردش^۲ (نفس اماره) بظهور فتنه و فساد و قتال و جدال و
و گناه وسیله ای بیشتر نیستند، که در سر نوشت انسان، تأثیر بسزا بخشیده اند.
شاهد مثال را در دفتر سوم مثنوی، در داستان «کواهی دادن دست و پا و
زبان بر سر ظالم هم در دنیا»، ازبیت (۲۴۷۱-۲۴۵۵) مطالعه فرمایند^۳

۱- عناصر اربعة

(فرهنگ معین ج ۲)

ج-س

۲- کافران هم جنس شیطان آمده

جانشان شاگرد شیطانان شده

صد هزاران خوی بد آموخته

دیده های عقل و دل برداشته

کمترین خوشان بزشتی آن حسد
 آن حسد که کردن ابلیس زد
 ج-س

۳- پس هم اینجاست و پایت در گزند
 بر ضمیر تو گواهی میدهند
 چون موکل می شود بر تو ضمیر
 که بگو تو اعتقادت وامگیر
 خاصه در هنگام خشم و گفت و گو
 می کند ظاهر سرت را مو بمو
 چون موکل می شود ظلم و جفا
 که هویدا کن مرا ای دست و پا
 چون همی گیرد گواه سرلگام
 خاصه وقت جوش و خشم و انتقام
 پس همانکس کین موکل می کند
 تا لوای راز بر صحرا زند
 پس موکلهای دیگر روز حشر
 هم تواند آفرید از بهر نشر
 ای بده دست آمده در ظلم و کین
 گوهرت پیداست حاجت نیست این

مانده پاورقی از صفحه قبل

نیست حاجت شهره گشتن در گزند
 بر ضمیر آتشینت واقفند
 نفس تو هر دم آرد صد شراز
 که به بینیدم منم ز اصحاب نار
 جزو نارم سوی کُل خود روم
 من ند نورم که سوی حضرت روم
 همچنان کین ظالم حق ناشناس
 بهر گاوی کرد چندین التباس
 او از و صد گاو برد و صد شتر
 نفس اینست ای پد از وی بیر
 نیز روزی با خدا زاری نکرد
 یار بی نآمد ازو روزی بدرد
 کای خدا خصم مرا خشنود کن
 گر منش کردم زیان تو سود کن
 گر خطا گشتم دیت بر عاقله است
 عاقله جانم تو بودی از الست
 سنگ می ندهد باستغفار در
 این بود انصاف نفس ای جان حر
 ج-س

و نیز به کتاب مرصادالعباد من مبدء الی المعاد ص^۱ ۹۵ از سطر دهم، و صفحه ۱۰۳^۲ از سطر چهاردهم به بعد، مراجعه نمایند.

بیت شماره ۸۴۴

و آن سببها کانیبارا رهبرست^۳ آن سببها زین سببها برترست
خلق و خوی خدائی که هدایت بخش جان انبیاء میگردد، از اینروست
که آن ذوات مقدس میدانند که:
«علت العلل تمام عالم هستی و افعال جاری، ناشی از علم و اراده و قدرت
حق است».

۱- بابزر گواری حق هیچ چیز را بزرگ نشناسی، و نظر بر هر چه نمائی،
نفس و هوی است، بردار و دل در بزرگواری خداوند بنه.

ج-س

۲- روح را در اینعالم جهت مراحت باعالم خویش براق نفس می بایست زیرا
که او پیاده نتواند رفت. آن وقت که بدینعالم میآمد، بر براق نفس سوار بود که
«نفخت فیه من روحی».

این ساعت که می رود بدان عالم، براق نفس حاجت دارد. تا آنجا که سرحد
میدان نفس است و نفس را در روش بدو صفت هوی و غضب حاجت است، اگر
بعلورود و اگر بسفل بی ایشان نتواند بود.

ج-س

۳- نسخه های AB BUL «رهبرند» ضبط کرده است.

۴- « » «برترند» « » «ج-س»

بیت شماره ۸۴۵

کین سبب را آن سبب عامل کند باز گاهی بی بر و عاطل کند

شرح این بیت در دفتر سوم مثنوی از بیت ۲۵۲۵ - ۲۵۱۵^۱ و نیز از بیت ۳۱۶۲ - ۳۱۴۶^۲ آمده است.

۱ - چشم بر اسباب از چه دوختیم

گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم

هست بر اسباب اسبابی دگر

در سبب منکر در آن افکن نظر

انیا در قطع اسباب آمدند

معجزات خویش بر کیوان زدند

بی سبب مر بحر را بشکافتند

بی زراعت چاش گندم یافتند

ریگها هم آرد شد از سعیشان

پشم بز ابریشم آمد کش کشان

جمله قرآن هست در قطع سبب

عز درویش و هلاک بولهب

مرغ بایلی دوسه سنگ افکند

لشکر زفت حبش را بشکند

پیل را سوراخ سوراخ افکند

سنگ مرغی کو بیلا پر زند

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

دم گاو کشته بر مقتول زن
 ناشود زنده همان دم در کفن
 حلق بیریده جهد از جای خویش
 خون خودجوید ز خون بالای خویش
 همچنین ز آغاز قرآن تا تمام
 رفض اسبابست و علت و السلام
 ج-س

۲- جمله از آن مشک اوسیراب کرد
 اشتران و هر کسی ز آن آب خورد
 راویه پر کرد و مشک از مشک او
 ابر گردون خیره ماند از رشک او
 این کسی دیدست کز يك راویه
 سرد گردد سوز چندان هاویه
 این کسی دیدست کز يك مشک آب
 گشت چندین مشک پر بی اضطراب
 مشک خود روپوش بود و موج فضل
 می رسید از امر او از بحر اصل
 آب از جوشش همی گردد هوا
 و آن هوا گردد ز سردی آبها

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

بلك بى علت و بیرون زین حکم
 آب رویانید نکوین از عدم
 تو ز طفلی چون سببها دیده
 در سبب از جهل برچسبیده
 با سببها از مسبب غافل
 سوی این روپوشها ز آن مایلی
 چون سببها دفت بر سر میزنی
 ربا و رباها می کنی
 رب می گوید برو سوی سبب
 چون ز صنم یاد کردی ای عجب
 گفت زین پس من ترا بینم همه
 ننگرم سوی سبب و آن دمدمه
 گویدش «ردو العادوا» کار تست
 ای تو اندر توبه و میثاق سست
 لیک من آن ننگرم رحمت کنم
 رحمتم پرست بر رحمت تنم
 ننگرم عهد بدت بدهم عطا
 از کرم این دم چو میخوانی مرا
 قافله حیران شد اندر کار او
 یا محمد چیست این ای بحر خو

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۴۶

این سبب را محرم آمد عقلها و آن سببها راست محرم انبیا

بیت شماره ۸۴۷

این سبب چه بود ، به تازی گو، رسن اندرین چه ، این رسن آمد، بفن

مانده پاورقی از صفحه قبل

کرده روپوش مشک خرد را

غرفه کردی هم عرب هم کرد را

ج-س

توضیح بیت ۸۴۵ از نظر فاتح الایات :

سبب معنوی، سبب صوری راپیش آورد ، بدون سبب حقیقی، کی سبب صوری
از خویش بوجود آید و مادام، اقتضای اسباب معنوی ایجاب نکرده، اسباب صوری
پدیدار نگردیده است، مراد و منظور از اسباب معنوی بشرحی است که در ابیات زیرین
ملاحظه میشود:

آن سبب ها کانبیاء را رهبرند

آن سبب ها زین سببها برترند

این سبب را آن سبب عامل کند

بازگاهی بی پرو عاطل کند

این سبب را محرم آمد عقلها

و آن سببها راست محرم انبیا

ص: ۸۰ سطر ۳۰ بعد چاپ اسلامبول ج-س

بیت شماره ۸۴۸

گر دش چرخه^۱ رسن را ، علتست چرخه گردان را ندیدن، زلتست^۲

بیت شماره ۸۴۹

این رسنهای سببها در جهان هان وهان زین^۳ چرخ-رگردان مدان^۴

بیت شماره ۸۵۰

تا نمائی صفرو سرگردان چو چرخ تا نسوزی توزیی مغزی چو مرخ

آنچه از سدیت مذکور مستفاد می شود، چنین است :

معنی لغوی سبب در زبان فارسی ریمان و بربی رسن است، که بوسیله آن دلو را به قعر چاه فرو می برند. پرآبش می کنند، بالامی کشند. مولانا در ابیات مذکور، دنیا را بچاهی مانند میکند، نسبت های میان علت و معلول و حوادث عرضی را، بر ریمان دلودولاب تشبیه مینماید. نو گوئی که طناب از چرخش چرخاب، در حرکت است. غافل از آنکه چرخ مزبور نیز بوسیله عاملی و محرکی، از قسبل گاو یا خر و غیره بحرکت درآمده است.

۱- نسخه L بجای (چرخه) - چرخ - ضبط کرده است.

۲- نسخه BUL بجای « زلت » - ذات - ضبط کرده است.

۳- در نسخه A در مصرع دوم بعوض (زین) - این - مندرج است.

۴- چوب درختی که بزودی آتش میگیرد و از آن آتش زنده می سازند.

براین قیاس است سلسله اسباب، که مانند ریمان چرخاب وسیله ظهور آثار و افعال است. ولی ناشی از گردش چرخ سرگردان و چاه سرنوشت نیست، بلکه همه این سببها بحق منتهی می‌شود.

در مورد تشبیه (دنیا بچاه و نیزدلو) به کتاب برگزیده اشعار شمس تبریز غزل شماره ۲۴، بیت هشتم مراجعه فرمایند.

و نیز برای تحقیق بیشتر در موضوع مذکور بدفتر پنجم^۱ در «داستان باز جواب گفتن امیرایشانرا از بیت (۳۵۹۰-۳۵۸۳) را ملاحظه فرمایند.

همچنین در دفتر ششم از بیت^۲ (۹۰۳-۹۳۸) رجوع نمایند.

۱- گفت ندنه من حریف آن میم
 من بذوق این خوشی قانع نیم
 من چنان خواهم که همچون یاسمین
 کثر همی کردم چنان گاهی چنین
 وارهیده از همه خوف و امید
 کثر همی کردم بهرسو همچو بید
 همچو شاخ بیدگردان چپ‌وراست
 که زیاده گونه گونه رقصه‌است
 آنک خو کردست باشادی می
 این خوشی را کی پسندد خواجه‌هی

مانده پاورقی از صفحه قبل

انبیا ز آن زین خوشی بیرون شدند

که سرشتمد در خوشی حق بدند

ز آنک جانشان آن خوشی دادیده بود

این خوشیها پیششان بازی نمود

با بت زنده کسی چون گشت یار

مرده را چون در کشد اندر کنار

۲- برک کاهم پیش تو ای تند باد

من چه دانم که کجا خواهم افتاد

ماه را بازفتی و زاری چه کار

در پی خورشید پیوید سایه وار

با قضا هرکو قراری میدهد

ریش خنده سبک خود می کند

گاه برگی پیش باد آنکد قرار

دستخیزی و آن گهانی عزم کار

کریه در انبانم اندر دست عشق

یکدمی بالا و یکدم پست عشق

او همی گرداندم بر گرد سر

ند بزیار آرام دارم ند زبیر

عاشقان برسیل تند افتاده اند

بر قضای عشق دل بنهاده اند

بقیه پاورقی در صفحه بعد

همچو سبک آسیا اندر مدار
 روز و شب گردان و فالان بی قرار
 گردش برجوی جویان شاهدست
 تا نگوید کس که آن جو را کدست
 گر نمی بینی تو جو را در کمین
 گردش دولاب گردونی بدین
 چون قراری نیست گردون را ازو
 ای دل اختروار آرامی مجو
 گرزنی در شاخ دستی کی هلد
 هر کجا پیوند سازی بسکاد
 گر نمی بینی تو تدویر قدر
 در عناصر جوشش و گردش نگر
 زآنک گردشها آن خاشاک و کف
 باشد از غلیان بحر با شرف
 باد سرگردان بدین اندر خروش
 پیش امزش موج دریا بین بجوش
 آفتاب و ماه دو گاو و خرآس
 گرد می گردند و می دارند پاس
 اختران هم خانه خانه می دهند
 مرکب هر سعد و نحسی می شوند

مانده پاورقی از صفحه قبل

اختران چرخ گسردورند هی
 زین حواست کاهلند و سست پی
 اختران چشم و گوش و هوش ما
 شب کجااند و بیداری کجا
 گاه در سعد و وصال و دلخوشی
 گاه در نحس و فراق و بی‌هشی
 ماه گردون چون در این گردیدنت
 گاه تاریک و زمانی روشنت
 که بهار و صیف همچون شهدوشیر
 که سیاست گاه برف و ز مهریر
 چونک کلیات پیش او چو گوشت
 سخره و سجده کن چو گان اوست
 تو که یک جزوی دلازین صدهزار
 چون نباشی پیش حکمش بی‌قرار
 چون ستودی باش در حکم امیر
 که در آخور حبس گاهی در مسیر
 چونک برمیخت بیندد بسته باش
 چونک بگشاید برو برجسته باش
 آفتاب اندر فلک کثر می‌جهد
 در سیه روئی خسوفش می‌دهد
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

کز ذنب پرهیز کن هین هوش دار
تا نگریدی تو سیه رو دیک واد
ابر را هم تازیانه آتشین
می زنندش کآنچنان رو نه چنین
بر فلان وادی بیار این سو مبار
کوشمالش میدهد کد کوش دار
عقل تو از آفتابی بیش نیست
اندر آن فکری کد نهی آمد مه ایست
کز منه ای عقل تو هم کام خویش
تا نیاید آن خوف رو به پیش
چون کنه کمتر بود نیم آفتاب
منخسف بینی و نیمی نور تاب
که بقدر جرم می گیرم ترا
این بود تقریر در داد و چرا
خواه نیک و خواه بد فاش و ستیر
بر همه اشیا سمیعیم و بصیر

مرخ^۱: چوب این درخت آتشگیر است و از آن در قدیم، «آتش زنه» میساختند از دو چوب تشکیل می‌شد و در اصطلاح «زند» می‌نامیدند .
در مصرع ثانوی بازی لفظ وجود دارد، مجوف بودن چوب مرخ را بابت مغزی خلق برابر آورده است.

بیت شماه ۱۵۱۵

باد آتش می‌شود از امر حق هردو سرمست آمدند از خمر حق

آب بالقوه ، هواست . هوا بالقوه ، آتش است .
کتاب فردوس^۲ الحکمة در این زمینه بهترین مرجع اطلاع است . و نیز مراجعه به کتاب علم الاجتماع اسلام^۳ مفید بنظر میرسد .

۱- مرخ درخت بادام تلخ را گویند. در قدیم جهت ایجاد آتش از این درخت زنداسفل می‌ساختند، که چوبی بود در پائین چوب دیگری بنام زند اعلی قرار میدادند، که از چوب عفار تهیه میشد. بوسیله اصطکاک و مالش با چوب بالائی ایجاد آتش می‌کرد.

(فرهنگ معین)

۲- فردوس الحکمة فی الطب تصنیف علی بن ربن الطبری ص ۱۴ س ۶ چاپ ۱۹۲۸، برلین از تألیفات دیگر وی کتاب الدین والدوله و کتاب حفظ الصحه در دست است.

ج-س

۳- تألیف RUBEN LEvy فصل دوم ص ۳۵۷، طبع لندن سال ۱۹۳۱-۱۹۳۳

ج-س

مولانا در این بیت و ابیات دیگر به کرات ، به قلب ماهیت و استحاله و تغییر شکل مستقیم مادی عناصر، بیکدیگر اشاره می کند.

«خمر حق»: باده عشق خدا که در اثر آن کلیه اشکال عرضی و جمیع عناصر، بر حسب استعداد خویش ، سرخوش و از خود بی خود می گردند، این موضوع را شیخ محمود شبستری، در کتاب گلشن راز، از بیت شماره ۸۲۸-۸۲۵)^۱ بهترین کرده است .

بیت شماره ۸۵۲

آب حلم و آتش خشم ای پسر هم ز حق بینی چو بگشائی بصر

شرح این بیت در دفتر چهارم از (۲۴۲۲-۲۴۰۵) به تفصیل آمده است^۲

۱- نگر در چشم شاهد چیست پیدا

رعایت کن لوازم را بدانجا

ز چشمش خاست بیداری و مستی

ز لعلش گشت پیدا عین هستی

ز چشم اوست دلها مست و مخمور

ز لعل اوست جانها جمله مستور

ز چشم او همه دلها جگر خوار

لب لعلش شفای جان بیمار

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

۲- نور را بایه خود نسبت نبود

نسبتش بخشید خلاق و دود

آدم است از خاک کی ماند بخاک

جنی است از نار بی هیچ اشتراک

نیست مانندای آتش آن پری

گرچه اصلش اوست چون می بنگری

مرغ از بادست کی ماند بیاد

نامناسب را خدا نسبت بداد

نسبت این فرعها بااصلها

هست بی چون ارچه دادش وصالها

آدمی چون زاده خاک هب است

این پسر را باید نسبت کجاست

نسبتی گر هست مخفی از خرد

هست بی چون و خرد کی پی برد

باد را بی چشم اگر بینش نداد

فرق چون می کرد اندر قوم عاد

چون همی دانست مؤمن از عدو

چون همی دانست می را از کدو

آتش نمرود را گر چشم نیست

باخلیلش چون تبسم گرد نیست

گر نبودی نیل را آن نورو دید
 از چه قبطی را ز سبطی می گزید
 کر نه کوه و سنگ بادیدار شد
 پس چرا داود را او یار شد
 گر نبودی چشم دل حنانه را
 چون بدیدی هجر آن فرزانه را
 سنگ ریزه گر نبودی دیده در
 چون گواهی دادی اندر مشت در
 ای خرد برکش تو پر و بالها
 سوره برخوان « زلزلت زلزالها »
 در قیامت این زمین بر نیک و بد
 کی زنا دیده گواهی ها دهد
 که « تحدث حالها و اخبارها »
 « تظهر الارض لنا اسرارها »
 این زمین را گر نبودی چشم جان
 از چه قارون را فرو خورد آنچنان

بیت شماره ۸۵۳

گر نبودی واقف از حق جان باد فرق کی کردی میان قوم عاد

برای بینش بیشتر بقرآن کریم سوره ۹۹ آیه ۳ و ۴ مراجعه نمایند.
نص صریح قرآن دلالت دارد، بر اینکه آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست
بهستایش و تسبیح حق اشتغال دارند.
مولوی در بیت شماره ۱۰۱۹ دفتر سوم از قول جمادات و نباتات و سایر
موجودات می گوید.

ماسمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نا محرمان ما خامشیم

شاهد مثال دیگر در سوره (۱۷ آیه ۳۶) و سوره (۴۱ آیه ۴۱) قرآن کریم
آمده است. (ملاصدرا) در کتاب اسفار، در باب مطاعن الصوفیه فرماید:
«فهم حمد و ستایش خداوند بدون داشتن علم و دانش غیر قابل تصور است
زیرا که کلام باری تعالی مشعر بر این است:

« چون اراده کنیم، گوئیم باش - همان دم، نیست هست می شود، معدوم
موجود می گردد بقرآن مجید سوره (۱۶ آیه ۴۲) رجوع شود.
«ابن عربی» نیز نظر جالبی دارد.

پس ایندو، دلیل واضحی است که کلیه موجودات و اجزای عالم خبیر و
بصیر و سخنگوی و سخن داند، آنها پروردگار خود را درک می کنند و آفریدگار
خود را می شناسند و سخنان او را می شنوند و باندازه استعداد و درک، فرمان و اوامر

۱- بدانکه این سوره همه صفات رستاخیزست و بیان احوال و احوال آن روز که جلال

بقیه پاررقی در صفحه بعد

او را انجام میدهند

در کتاب «الطوا سین» و در شرح شطحیات^۱ روزبیان بقلی شیرازی باین مسأله بشیوه مشروح اشاره شده است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

را سیات راسخات از بیخ بر کنند و چون پشم زده، در هوا پیران گردانند. آسمان فرو گشایند، ستارگان فرو ریزند، ماه از گردون بیفکنند و آفتاب از فلک جدا کنند، ترکیب جهان نیست کنند. و نظام عالم خراب کنند، و گرد از کون بر آرند. از هوا فرشته فرو آید. راز خاک مرده بر آید. ندر هوا فرشته ماند، نه در خاک مرده، همه را در یک عرصه جمع کنند. و همه را جزای کردار خویش دهند. مؤمنان را احسان و رضوان و غفران، کافران را انکال و اغلال و زقوم و قطران.

ای مسکین یکی بر اندیش تاچه کرده ای و چه ساخته ای، آن روز را هر چه کرده ای از اعمال و هر چه گفته ای از اقوال هم سنگ زده ای فرو نگذارند همه را در حساب آرند و جزاء آن بتمامی برسانند.

آن روز در گاه حکومت و خصومت بگشایند. خروش مظلومان بر آید. فریاد از ظالمان برخیزد، سرگشتگی غاصیان ظاهر شود. اقویا در دست ضعفاء اسیر شوند، فقرا بر امرا امیر گردند.

مطیع که طاعت دارست، شادان و خندان بود، مقصر که تقصیر کرده: گریان و سوزان بود، نه کس را زهره حمایت بود، نه کس را مکننت عنایت بود.

نبیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

یکی از بزرگان دین گفته ، «هر کد را توفیق رفیق بود و سعادت مساعد، از همه قرآن در وعظ، او را این آیت بس» که (فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره) پس آن مرد بشوید . آشوبی و شوری از نهاد وی برآمد، فریاد و لوله در گرفت ، چون مرغ نیم بسمل بخاک در افتاد و زار بگریست.

مرد دانا چون بدانست که در آن عرصه کبری بر مقام سؤال از ذرات و حبات و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ فرو نخواهند گذاشت.

دست در دامن ورع زند و در هیچ معاملات گراف کاری نکند و بانفس خویش بنقیر و قطمیر حساب بکند ، تا خود باایمان بود و خلق از وی در امان باشند. وی بااسلام بود و خلق از قصد جنایت وی سلامت باشند.

نقل از کتاب کشف الاسرار وعدت الابرار (ج ۱ ص ۵۸۲-۵۸۰)

۲- تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن . جای دیگر گفت :

«سبح لله مافی السموات و مافی الارض»

بستود الله تعالی را و یدپاکی یاد کرد و بدی عیبی گواهی داد و بکمال بروی ثنا گفت و خدای خواند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین چیز است .

«وان من شیء الا یسبح بحمده» ، نیست هیچ چیز مگر که ویرا می ستاید و حمد می کند و از وی آزادی میکند و بخدائی وی گواهی میدهد.

«ولکن لاتفقهون تسبیحهم» لکن شما آنرا دریابید، مؤمنانرا و تسلیم سپرد و از ایشان توقف نپسندید، و گردن نهادن و پذیرفتن نادر یافته ایشان را درین شمرد گفت شما توانید که تسبیح باد و خاك و آتش و آب دریابید، صریح الباب بقید پاورقی در صفحه بعد

مانده باورقی از صفحه قبل

تسبیحه، خریبر الماء تسبیحه، دوی الجور، تسبیحه، جای دیگر گفت :
« کل قد علم صلاته و تسبیحه »

همه آنند که تسبیح آن خالق میداند و سجود آن می بیند، می داند که خود
میراند، می بیند که خود می کند، می بندد که خود می گشاید، همه چیز پرداخته و
و همه کار ساخته .

نقل از کتاب کشف الاسرار و عدت الابرار «ج ۵ ص ۵۶۵-۵۵۳»

ج-س

۴- ثم استوی الى السماء و هی دخان فقال لها و للارض اتینا طوعاً او کرهاً ،
قالتا اتینا طائعين
پس آنکه آهنگ آسمان کرد و آن نیز دود بود، آسمان را گفت و زمین را
با فرمان برداری آئید و بایستید، خوشه کامه یا بنام کام، هر دو گفتند آمدیم
خوش کامگان .

ج-س

۵- «انما قولنا لشيئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون»

یعنی به امر نافذ خود هر چه اراده کنیم و گوئیم موجود باش، همان لحظه
موجود خواهد بود

۶- اینک جمادات و نباتات و حیوانات و کلیه اجزاء عالم، مطابق نظام
طبیعت سر بر خط فرمان دارند، در این زمیند کتاب فصوص الحکم ابن عربی، در تعلیقه
۸۲، متضمن مطالب بسیار سودمند است.

ج-س

مانده باورقی از صفحه قبل

۷- هر ذره‌ئی در کاینات از عرش تا ثری زبانی دارد از حقیقت، که بدان زبان جلال قدیم را تسبیح و تمجید گوید قال الله تعالی:

«وان من شیء الا یسبح بحمده»

این از یافت معرفت است و از حق اهل حقائق را خطابست، تا چنانچه از واقعیات غیب در دل ایشان چه صادر خواهد شد، خصوص راست ندعموم گفت:

«ولکن تفقهون...»

درست است در حدیث که خواص صحابه - (رضی الله عنهم) آن تسبیح می شنیدند، و حقیقت آن می دانستند.

سلمان گفت - رضی الله عنه - که «ما تسبیح قصعه و حصا می شنیدیم».

«نقل از کتاب شرح شطاحیات روزبهان، فصل ۲۲۲ صفحه ۳۷۰ - ۳۶۹، از

شطاحیات حسین بن منصور الحلاج»

به تصحیح هنری کریم تهران ۱۳۴۴

قصه باد که در عهد هود علیه السلام، قوم عاد را هلاک کرد.

عنوان فوق در دو نسخه خطی خیلی قدیم وجود ندارد .
موضوع اعزام (هود پیامبر) است، برای هدایت قوم و قصه نابود گشتن آنان
بابلای بادمدهش.

در قرآن سه در مورد ذکر از این داستان گردیده است:

۱- سوره هفتم آیه ۳۳ و آیات بعدی

۲- سوره ۶۹ آیات (۸-۶)

۳- سوره (۵۱ و آیه ۴۱ و بعد آن)

نیز مراجعه به کتاب تاریخ ادبیات عرب تألیف R.A. NICHOLSON مفید
است. مولوی اغلب اوقات باروش خاص خویش بطور تلویح یا آشکار از این مقوله
صحبت میدارد.

۱- والی عاد اخاهم هوداً قال یا قوم اعبدا لله مالکم من الغیره.

ترجمه : فرستادیم بقوم عاد برادرشان هود را گفت ای قوم من بپرستید
خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی جز او.

۲- «و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه» الخ

ترجمه آیه: و اما عاد پس هلاک گردانیده شد به باد تند زور آور.

۳- و فی عاد اذ ارسلنا علیهم الريح العقیم

ترجمه آیه: و نیز در قوم عاد که مر هلاک شان تند باد خزان فرستادیم

۴- A literary History of The ARABS

چاپ نخست لندن ۱۹۰۷ چاپ دوم کمبریج ۱۹۳۰

بیت شماره ۸۵۲

هود گرد مؤمنان خطی کشید نرم می شد باد کآنجا میرسید

پادرفی درباره قوم هود

علی بن ابراهیم روایت کرده که بلاد قوم «هود» در بادیه بود و ایشان صاحب زراعت و نخل بسیار بودند و عمر طویل و قنات دراز داشتند و عبادت اصنام می کردند.

حق تعالی «هود» را برایشان مبعوث گردانید، تا ایشان را بدین اسلام آورد. ایشان از قول «هود» سرباز زدند، ایمان نیاوردند و آزار به «هود» رسانیدند پس حق تعالی هفت سال متوالی باران را از ایشان منع نمود، تا آنکه گرفتار قحط و غلا شدند و ناچار بخدمت «هود» آمدند.

«گفتند ای پیغمبر خدا قحط و خشکی شهرهای ما را فرو گرفت و باران نباریده، از تو التماس دعا داریم» هود مہیای نماز شام شد و نماز گزارد و برای ایشان دعا کرد و بایشان گفت بروید، توبه و استغفار کنید، پس ایشان باوجود دیدن این چنین معجزه ایمان نیاوردند و گفتند.

«یا هود ما جئنا ببینة»

حق تعالی ایشانرا «صرصر» یعنی بیادسرد معذب ساخت، چنانچه در سوره قمر فرمود:

«انا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً یوم نحس مستمر»

نقل از تفسیر شریف لاهیجی ج ۲ ص ۴۵۲

بقرآن کریم سوره (۱۱ آیه ۶۱) مراجعه شود ،
 ماهود و گرویدگان وی را رهائی بخشیدیم
 تفسیر طبری در این باره شرح مستوفی نوشته است^۱
 مولوی در بیت مزبور می گوید که، هود در گروندگان خطی کشید، هر زمان
 که باد بدان جا میرسید نرم می شد و بآنان گزندى وارد نمى کرد.
 قصص انبیاء فارسی خطی، نیز هم چنین آورده است^۲

بیت شماره ۸۵۵

هرک ییرون بود زآن خط جمله را پاره پاره می سکت^۳ اندر هوا

اینکلمه در مثنوی در حدود بیست مورد بکار رفته است.
 گاهی بمعنی شکستن ، صدای شکستن، حمله کردن ، زمانی در معنی گاز
 گرفتن، از هم پاشیدن ، ترکیدن . شکافتن- منفجر شدن معنی میدهد. بدو صورت
 لازم و متعدی استعمال شده است.
 متون چاپی لاینقطع بجای اینکلمه (گستن) یا شکستن- بکار برده اند، در

۱- وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابِ غَلَطٍ وَجُونَ فَرْمَانِ قَهْرٍ ، بَهْلَاكَتِ قَوْمِ دِرْ رُسَيْدٍ بِفَضْلِ وَرَحْمَتِ خُودِ هُودِ رَا وَهَر
 کِس بَا اَو اِيْمَانِ اَوْرْدِ نَجَاتِ بَخْشِيْدِيْمِ
 ۲- ج ۲ س ۲۳۹ س ۹ و بعد از آن

۳- از جمله کتب خطی ادوارد براون تحت شماره ۳۳

۴- نسخه ABL می گست ، نسخه BUL می شکست

سورتیکه باقتضاء قافیه، حتی لازم است سکستن ذکر شود.

دو فقره مثال از مثنوی ذکر می شود:

۱- دفتر سوم بیت ۳۵۹۶^۱

۲- « ۳۴۶۱ »^۲

متون خطی بسیار قدیم و نیز در بیت فوق (می گسست ضبط کرده اند)^۳

بیت شماره ۸۵۶

همچنان شبان را عی می کشید گرد بر گرد رمد خطی پدید

برای کسب اطلاع بیشتر از موضوع شبان را عی رجوع شود بد. دفتر ششم^۴

مثنوی در تحت عنوان « کرامات شیخ شبان را عی قدس الله روحه العزیز »

شبان را عی ابو محمد دمشقی یار وفادار سفیان^۵ « ثوری »، مرد خدای و زاهد

نابت قدم بود. او دنیا را ترك و در کوه لبنان شبانی می کرده است. لقب را عی بمناسبت

پیشه چوبانی بوی اطلاق گردیده است، کرامت مزبور را ابوالمحسن روایت کرده

است. وفات وی ۱۸۵ هجری قمری دانسته اند (حلیة الاولیاء^۶ ابو نعیم اصفهانی) اشاره

اجمالی به (شبان) را عی نموده بحث دیگری نکرده است.

۱- این تائی از پی تعلیم تست

که طلب آهسته باید بی سگست

۲- چون قضایش جبل تدبیرت سگست

چون نشد بر تو قضای آن درست

باین موضوع در صفة الصفوہ طبع حیدر آباد دکن ج ۳ ص ۳۴۰ - ۳۳۹ اشاره

شده است.

۳- می سگست او بند و ز آن بانك بلند

هر طرف میرفت چاق چاق بند

۴- همچو شیپان راعی از گرگ غنید

وقت جمعه بر دعا خط می کشید

تا برون ناید از آن خط گوسفند

ند در آید گرگ و دزد باگزند

بر مثال دایره تعویذ هود

کاندر آن صرصر امان آل بود

هشت روزی اندرین خط تن زنید

وز برون مثلد تماشا می کنید

بر هوا بردی فکندی بر حجر

تا دریدی لحم و عظم از همدگر

یک گره را بر هوا درهم زدی

تا چو خشخاش استخوان ریزان شدی

آن سیاست را که لرزید آسمان

مثنوی اندر نگنجد شرح آن

گر بطبع این می کنی ای باد سر

گرد خط و دایره آن هود کرد

ای طبیعی فوق طبع این ملک بین

یا بیا و محو کن از مصحف این

مانده پاورقی از صفحه قبل

مقربان را منع کن بندی بنه
 یا معلم را بمال و سهم ده
 عاجزی و خیره کین عجز از کجاست
 عجز توتابی از آن روز جزاست
 عجزها داری تو در پیش ای لجوج
 وقت شد پنهانیان را نک خروج
 خرم آن کین و عجز و حیرت قوت اوست
 در دو عالم خفته اندر ظل دوست
 هم در آخر هم در آخر عجز دید
 مرده شد دین عجایز را گزید
 چون زلیخا یوسفش بروی بتافت
 از عجزی در جوانی راه یافت
 زندگی در مردن و در محنتست
 آب حیوان در درون ظلمتست

ج-س

۴- نوریه مذهب و فرقہ منسوب به سفیان نوری است.

فرهنگ معین ج ۵

ج-س

۵- این کرامت را ابوالحسن در (ج ۱ ص ۴۲۴) ضبط کرده است، در صورتیکه

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

تاریخ وفات وی را سال ۱۵۸ هجری تعیین نموده است.

اما نسخه خطی حلیه الاولیاء (نسخه‌ایدن) شماره ۱۶۹ فقط باشاره اجمالی پرداخته است.

رساله قشیریة^۲ درس (۲۱۳ از سطر ۲۳) به بعد، تفصیل مباحث و سئوال و جواب احمد حنبل و شیخان راعی و شکست و شرمساری احمد حنبل را بیان کرده است. اما با توجه به تاریخ وفات شیخان که مذکور گردید، باید اذعان نمود در اینصورت اشتباه تاریخی بزرگی را مرتکب گردیده است.

چون احمد باهوش آمد شافعی (رضی الله عنه) گفت، گفتم ترا که این مجتبان شیخان راعی می بود چون از ایشان محل امی این باشد بنگر که امامان ایشان چگونه باشند.

در مسأله کرامت الف: بنا به گفته مولوی اولیاء اطفال حقند یعنی در تحت تربیت و حضانت خاص حق قرار دارند. چنانکه در دفتر سوم مثنوی از بیت شماره ۷۹ در حکایت «خورندگان پیل بچه» می فرماید:

اولیا اطفال حقند ای پسر

غایبی و حاضری بس با خبر

غایبی مندیش از نقصانشان

کو کشد کین از برای جانشان

گفت اطفال منند این اولیا

در غریبی فرد از کار و کسب

از برای امتحان خوار و یتیم

لیک اندر سر منم یار و ندیم

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

پشتدار جمله عصمت‌های من
گوئیا هستند خود اجزای من
هان و هان این دلق پوشان منند
صد هزار اندر هزار و يك تنند

ب - در دفتر اول در ضمن داستان حضرت یوسف علیه السلام از بیت شماره (۳۱۸۷-۳۱۸۹) اولیای امانند اصحاب کهف معرفی کرده که در ظاهر بیدار و بمعنی خفته و در تحت تصرف حقند.

اولیا اصحاب کهفند ای عنود
در قیام و در قلب هم رقود
می کشدشان بی تکلف در فعال
بی خبر ذات الیمین ذات الشمال
چیست آن ذات الیمین فعل حسن

چیست آن ذات الشمال اشغال تن

۳- گویند سفیان ثوری بایشیان راعی به حج میرفت، شیری فرراه آمد، سفیان گفت مرشیا ترا، شیر نمی بینی، گفت مترس، شیبان گوش شیر بگرفت و بمالید شیر دنبال می جنبانید سفیان گفت این چیست این خویشتن شهره بکردن است، شیبان گفت اگر نه از بیم شهره بودی، زاد خویش بر پشت او نهادمی تا بمکه .
ص ۶۶۶ ترجمه رساله قشیریه

داستان شیبان و احمد حنبل - چاپ تهران سال ۱۳۴۵

احمد ابن حنبل تزدیک شافعی بود (رضی الله عنه) شیبان را عی بیامد ، احمد گفت یا با عبد الله میخواهم پیدا کنم این مرد را ، بر نقصان علم او تا بعلم مشغول باشد ، شافعی ویرا گفت نباید، ویرا سیری نکرد، احمد بن حنبل شیبان را گفت، « یاشیبان چه گوئی در کسی که يك نماز از جمله پنج نماز فراموش کند، در شبانروز و نداند که کدام نماز فراموش کرده است، چه واجب بود بروی؟»

گفت شیبان ای احمد این دلی بود از خدای خویش غافل شده، واجب بود او را ادب کردن تا از خداوند خویش غافل نباشد پس از آن احمد حنبل از هوش بشد چون احمد با هوش آمد شافعی گفت گفتم ترا که این مجننان»

(ترجمه رساله قشیریه ص ۷۲۴)

۴- ابن حنبل ، احمد مروزی الاصل و بغدادی الولاده است . پدرش از اهل مرو بود. در ایامی که مادرش حامله بوده در سال ۱۶۴ هـ . ق به بغداد آمده است. احمد در بغداد متولد گردیده است.

چهارمین امام از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت بوده و مذهب حنبلی بدو منسوب میباشد.

بنا بنوشته ابن خلکان و احمد رفعت، زیاده از سیصد هزار حدیث را حفظ بوده از این روی را امام المحدثین می گفتند . از تلامذه و خواص اصحاب امام شافعی و ملازم او بود وی را تألیفات بسیار است از آن جمله است:

۱- المسند ۲- مناقب حضرت علی بن ابی طالب است. وفات وی در سال ۲۴۱

در بغداد اتفاق افتاد. ریحانة الادب ج، ۵، ص ۳۱۶

ج-س

بیت شماره ۸۵۷

چون بجمعه می شد او وقت نماز تانیا رد سرری آنجا ترك تاز
ترك تاز :

مولانا اینکلمه را در معانی متعدد بکار برده است:
تاراج ناگهانی، تهاجم، یا، چپاول، جستجوی شکار، پیدا کردن رد شکار.
چنانکه معمول زمان بود و بوسیله تر کمانان انجام میگرفت.
بمعنی غارت^۱ و هجوم در بیت شماره ۱۴۷۹ دفتر اول مثنوی مولوی آمده است
تر کتازی در همین معنی در بیت ۳۳۴۱ دفتر دوم^۲ » » »
بمعنی حمله و هجوم، باشتاب رفتن، پیشرفت تند دفتر ششم بیت ۴۱۲۳^۳

مانده پاورقی از صفحه قبل

*- ابونعیم احمد اصفهانی از اجداد مجلسی بود فقه و تصوف را با حدیث
توأم ساخته مصنفات وی شانزده فقره است از جمله تاریخ اصفهان و حلیه اولیاء
است که در مصر چاپ شده است.

(ریحانة الادب ج ۵ ص ۱۸۵-۱۸۴)

ج-س

۱- کر گشاید دل سرانبان راز

جان بسوی عرش آرد ترك تاز

۲- بادم شیری نو بازی میکنی

بر ملایك ترك تازی میکنی

۳- شرط تسلیم است نه کار دراز

سود نبود در ضلالت ترك تاز ج-س

ترکی تاز، پیشرفت تند و باشتاب، دفتر اول بیت ۱۸۲۶^۱
 ترك تاز: حرکت سریع و جست و خیز قورباغه دفتر ششم بیت ۲۶۶۶^۲
 ترك تاز: درنده خو - خشمگین، ستمکار - حریص، دفتر ششم بیت ۱۹۶۸^۳

بیت شماره ۸۵۸

هیچ گرگی در زلفی اندر آن گوسفندی هم نگشتی ز آن نشان

بیت شماره ۸۵۹

باد حرص گرگ و حرص گوسفند دایرهٔ مرد خدا را بود بند

۱- طوطی مرده چنان پرواز کرد

کآفتاب شرق ترکی تاز کرد

۲- این سخن پایان ندارد گفت موش

* چغز را روزی که ای مصباح هوش

دقتها خواهم که گویم با تو راز

تو درون آب داری ترك تاز

۳- ترك تاز و تن گداز و بی حیا

در بلا چون سنگ زیر آسیا

ج-س

نسخهٔ A می‌شد «از وقت» نسخهٔ A «گرگ تاز»

نسخهٔ BUL ترك و تاز»

* چغز بفتح اول و سکون غین بمعنی غوك آمده است.

فرهنگ لغات مثنوی ج ۴

ج-س

بیت شماره ۸۶۰۵

همچنین باد اجل با عارفان نرم و خوش همچون نسیم یوسفان

قرائت فاتح‌الابیات «یوسف آن» و تعبیر آن متفاوت است و برای ینش بیشتر به بخش نخست صفحه ۱۳۴ شرح بیت ۱۲۵ مراجعه نمایند.

چون مرگ^۱ برای عارفان لذت بخش است، مانده بوی پیراهن یوسف در مذاق یعقوب، آنرا خوش دارند و استقبال می‌کنند، چه از آن بوی وصل دوست می‌آید.

توضیح بیشتر در دفتر سوم از بیت شماره ۳۵۳۴-۳۵۱۷ در داستان وفات یافتن (بلال) رضی‌الله‌عنه و داستان نکته گفتن آن شاعر، جهت طعن شیعه‌حلب، دفتر ششم بیت (۸۰۳-۷۹۳)^۲ مراجعه فرمایند.

۱- چون بلال از ضعف شد همچون هلال

رنگ مرگ افتاد بر روی بلال

جفت او دیدش به گفتا و احرب

پس بلالش گفت نه نه و اطرب

تاکنون اندر حرب بودم ز زیست

تو چه دانی مرگ چون عیش است و چیست

این همی گفت و رخس در عین گفت

نر کس و کلبر ک و لاله می‌شکفت

تاب رو و چشم پر انوار او

می‌کواهی داد بر گفتار او

بقیه باورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

هر سیه دل می سیه دیدی ورا
 مردم دیده سیاه آمد چرا
 مردم نا دیده باشد رو سیاه
 مردم دیده بود مرآت ماه
 خود که بیند مردم دیده ترا
 در جهان جز مردم دیده فرا
 چون بغیر مردم دیده اش ندید
 پس بغیر او که در رنگش رسید
 پس جز او جمله مقلد آمدند
 در صفات مردم دیده بلند
 گفت جفتش الفراق ای خوش خصال
 گفت نه نه الوصال الوصال
 گفت امشب غریبی می روی
 از تبار و خویش غائب می شوی
 گفت نه نه بلك امشب جان من
 می رسد خود از غریبی در وطن
 گفت رویت را کجا بینیم ما
 گفت اندر حلقه خاص خدا
 حلقه خاصش بتو پیوسته است
 گر نظر بالا کنی نه سوی پست

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

اندر آن حلقه ز رب العالمین
 نور می تابد چو در حلقه نگین
 گفت ویران گشت این خانه دریغ
 گفت اندر مه نگر منکر، بمیغ
 کرد ویران تا کند معمور تر
 قومم انبه بود و خانه مختصر
 ۲- (نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب)
 گفت آری لیک کو دور یزید
 کی بدست این غم چه دیر اینجارسید
 چشم کوران آن خسارت را بدید
 گوش کران آن حکایت را شنید
 خفته بود سستید تا اکنون شما
 که کنون جامه دریدیت از عزا
 پس عزا برخود کنید ای خفتگان
 ز آنک بدمر کیست این خواب کران
 روح سلطانی ز زندانی بجست
 جامه چه دراینم و چون خائیم دست
 چونک ایشان خسرو دین بوده اند
 وقت شادی شد چو بشکستند بند

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۶۱

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بود چو نش گزد

برای اطلاع از موضوع حضرت ابراهیم، و آتش نمرود، عدم تأثیر آتش سوزاننده، بقرآن کریم سوره ۲۱ آیه ۶۹ مراجعه نمایند.^۱

مطالعه دفتر اول مثنوی بیت ۷۹۰^۲

» سوم » ۱۰۱۶^۳

» ششم » ۱۳۱۷^۴

این موضوع را بسیار روشن می گرداند.

سوی شادروان دولت ناخند

کنده و زنجیر را انداختند

روز ملکست و کش و شاهنشهی

گر تو يك ذره از ایشان آکهی

ورنه آکه برو بر خودگری

ز آنك در انكار نقل و محشری

بردل و دین خرابت نوحه کن

که نمی بینند جز این خاك کهن

۱- قلنا یانار کونی بردأ و سلاماً علی ابراهیم.

۲- اندرآ اسرار ابراهیم بین

کو در آتش یافت سرو و یاسمین

کش- بالفتح خوب و خوش رفتار باناز و تکبر (غیاث اللغات)

مانده پاورقی از صفحه قبل

۳ - باد حمال سلیمانی شود

بـحـر با موسی سخندانی شود

ماه با احمد اشارت بین شود

ابراهیم را نسرین شود

باخلیل آتش گل و ریحان و ورد

باز بر نمرودیان مرگست و درد

۱- قلنا یا نار کونی بردا و سلاماً علی ابراهیم.

اصحاب معارف و ارباب حقایق را در این آیت رمزی دیگر است. گفتند این ندا آتشی است که در کانون جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را در منجنیق نهاد خلیل نیز سر خویش در منجنیق شهادت نهاد. راست که به نزدیک آتش نمرود رسید، از سوز شهود حق خواست که آه کند و آتش نمرود را تباہ کند. ندا آمد که «یا نار» ای آتش شهودی.

«کونی بردا» بر آتش نمرودی سردباش سلطنت خود بروی مران که ما قضا کرده ایم که از میان آتش بستانی پیر ازهار و انوار بر آریم، کرامت خلیل خود را و اظهار معجزه ویرا و اگر تو آنرا تباہ کنی بستان نباشد و معجزه پیدا نکرده. سرد باش، بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید، سلامت باش بر ابراهیم، تا معجزه پدید آید.

لطیفه دیگر شنو از این عجیب تر، نفس تو بر مثال نمرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوخته تو خلیل است.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۶۲

ز آتش شهوت نرورید اهل دین باقیانرا برده تا قعر زمین

نرورید: تصحیح کلمه نرورید است، (نسخه C)

کلیه نسخه‌های چاپی و تمام نسخ خطی «نسوزد» ضبط کرده‌اند که بدون شك همان قرائت صحیح است^۲

بیت شماره ۸۶۳

موج دریا چون باءِ رحق^۱ بتاخت اهل موسی را ز قبطی* و اشناخت^۲

برای مزید فایده بقرآن کریم سورة دوم آیه ۴۷ رجوع نمایند^۳

نفس آتش هوی برافروخته و دل را با سلاسل مکرو اغلال شهوت درمنجنیق معاصی نهاده و با آتش هوی برانداخته هنوز يك گام نارفته که عقل چون شیفتگان می آید بچاگری دل که «هل لك من حاجة» دل جواب میدهد «اما اليك فلا» ای عقل یادداری که ترا گفتند بیا بیامدی، گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فروماندی؟ آن روز راه بخود ندانستی، امروز بمن چون دانی راست؟ چون دل با آتش هوی فرو آید فرمان در آید که «یا نار کونی» ای آتش هوی سرد باش بر دل او خود سوخته محبت ماست.

کشف الاسرار وعدت الابرار ج ع ص (۲۷۳-۲۷۴)

ج-س

۱- نسخه C «نرورید» اهل دین- حاشیه همان نسخه «نسوزید»

۲- * فاتح الایات: (ز آتش شهوت نسوزد اهل)

* قبطی: محرف EGYPT سکنه قدیم مصر فرهنگ معین

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۶۴

خاك قارون را چو فرمان در رسيد با زر و تختش بتغر خود كشيد
برای سهولت درك بیت مذکور «بقرآن مجید سوره ۲۸، آیه ۴۷ و به کتاب
قصص الانبیاء (ص ۱۳۳) به بعد مراجعه نمایند.

تفسیر بیت مزبور در مثنوی معنوی نیز در دو مورد ذکر شده است:

دفتر دوم بیت ۲۳۶۷^۲

دفتر ششم بیت ۲۱۶۸^۳

مانده باورقی از صفحه قبل

نسخه ABL - BUL «نسوزد»

۳- نسخه C با مرحق «بتافت»

۴- « » «واشتافت»

و اذ فرقنا بكم البحر فانجيناكم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون
ترجمه آیه: هنگامی شکافتیم برای شما دریا را پس رهانیدیم شما را
و غرق کردیم آل فرعون را و شما نگاه میکردید.
* ۱- ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم . الخ

* ۲- در خبر چنانست که موسی او را عزیزداشتی و هر علمی ویرا آموختی. تا
علمها حاصل کرد. گفتند که موسی بمال درویش بود، روزی بخدای تعالی بنالید
از درویشی. جبرئیل پیش آمد علیه السلام، و علم کیمیا او را بیاموخت، پس موسی
قارون را بیاموخت، تا آن شغل پیش گرفت. تا رسید بدانچه رسید و بر موسی عاصی
شد. نام قارون در تورات قوزخ است که بر نصب هارون بریاست ذبایح و کهنوت
اعتراض نمود. همانا قارون از قوم موسی بود پس بر ایشان تفوق تجست
* ۳- کورنشناسدنه از بی چشمی است

بلک این ز آنست کز جهلست مست

نیست خود بی چشم تر کور از زمین
 این زمین از فضل حق شد خصم بین
 نور موسی دید و موسی را شناخت
 خسف* قارون کرد قارون را شناخت
 زحف کرد اندر هلاک هر دعی*
 فهم کرد از حق که «یا ارض* ابلعی*»
 خاک و آب و باد و نار با شرر
 بی خبر با ما و با حق با خبر
 ۳- هم نکر سازید بهر قوم عاد
 *زود خیز تیز رو یعنی که باد
 هم نکر سازید بر قارون ز کین
 در حلیمی این زمین پوشید کین
 تا حلیمی زمین شد جمله قهر
 برد قارون را و گنجش را بقعر
 لقمه را کو ستون این تست
 دفع تیغ جوع نان چون جوشنت
 چونك حق قهری نهد در نان تو
 چون خناق آن بگیرد در کلو
 خسف در زمین فرو شدن و گرفته شدن ماه (غیاث اللغات)
 *در باره تشخیص هویت قارون با رجال تاریخی میان محققان اختلاف است
 (فرهنگ معین)

بیت شماره ۸۶۵

آب و گل چون از دم عیسی چرید بال و پر بگشاد مرغی^۱ شد پرید

برای اطلاع کامل از مضمون بیت مذکور بقرآن کریم سوره پنجم آیه ۱۰۰ مراجعه نمایند.

ماندهٔ باورقی از صفحه قبل

این لباسی که ز سرما شد مجیر

حق دهد او را مزاج ز مهریز*

نو دو * قله نیستی يك قله

غافل از قصه عذاب ظله*

امرحق آمد بشهرستان و ده*

خانه و دیوار را سایه مده

۲ سوره ۴۴ هود آیه ۱۱

۱* دعی: بفرزندی گرفته شده و حرام زاده

(غیاث اللغات ج ۱)

* ظله - بضم ظاء و کسر و تشدید لام ، سایه پوش و ابری که سایه افکند

یوم الظله روز عذاب آن ابرسیاهی بود که سر قوم شعیب، سایه انداخته و آتش بارید و همه را بسوخت. و یا کوهی بر سر ایشان بداشت و همدره هلاک کرد.

(فرهنگ لغات مثنوی)

* زحف (بافتح) ز اوسکون حاء - حمله کردن - رفتن بسوی کسی بمنظور قتل و انگیزی

* نکر ناسپاس و مجازاً عذاب (غیاث اللغات)

* زمهریر = جای بسیار سرد

* قله = بضم قاف و تشدید لام آبی معادل کر در فقه شیعه

هست تسبیحت بخار آب و گل مرغ جنت شد ز نفع صدق دل
نفع بخوانید زیرا که نفع - کلمه نیرومند تر و شدت آن از «نفعه» بیشتر است.
در اصطلاح قرآنی درباره حضرت تمیمی اطلاق گردیده که در بیت مذکور،
بدان مراتب اشاره شده است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

- ۱- ضبط نسخه A «مرغی شد بدید» - نسخه B (و مرغی شد برید)
- ۲- «واذ علمتک الکتاب و الحکمة و التوریه و الانجیل و اذ
تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی و تبرئ الاکمه و
والابرس باذنی و اذ کفت بنی اسرائیل عنک اذ جئتہم بالبینات فقال الذین کفروا
منہم ان هذا الاسحر مبین»
ترجمه فارسی: آندم که کتاب و حکمت و تورات و انجیل بتو تعلیم دادیم
و آن دم که باذن من از گل بشکل پرندہ بساختی و در آن دمیدی و باذن من پرندہ ای
شد و کور و مادر زاد و برص زده را شفادادی و آن دم که مردگان را باذن من باز
میاوردی و آن دم که پسران اسرائیل را از تو بازداشتیم، و قتی که معجزہ ها بایشان
آورده بودی و کسانی از آنها که کافر شدہ بودند گفتند این جادویی آشکار است.
توضیح: تکرار کلمہ «باذنی» چنانکه در سوزہ آل عمران گذشت بجهت دفع
و هم الوہیت عیسی علیہ السلام است.

نقل از تفسیر شریف لاهیجی ج ۱ ص ۷۲۳

بنظر میرسد ، مولانا در این بیت، بین مرغ عیسی، که او آنرا از گل ساخت و پرداخت ، تا باذن خدا جان گرفت ، پیرواز در آمد، و از استحاله انسان از قالب خاکین بی جان بوجود زنده بیدار ، دارای معنویت و توانائی، که در اوج هفت گنبد افلاک در پیران است، مقایسه ایی جالب بعمل آورده است.

از طرفی در احادیث متعدد چنین آمده است:

«تسبیح و تهلیل گروندگان بی ریب و ریا ، که از روی صدق و صفا بعمل آید تبدیل بمرغان بهشتی می شود.»

برای کسب اطلاع کامل به کتاب برگزیده غزلیات دیوان شمس تبریز و تعلیقه شماره I و D مراجعه نمایند.^۲

۱- نسخه ABL ، BUL «زنفخ»

۲- زاده از اندیشه های خوب تولدان و حور

زاده از اندیشه های زشت تو دیو کلان

سر و اندیشه مهندسین شده قصر و سرا

سر تقدیر ازل را بین شده چندین جهان

۳- ای برادر تو همان اندیشهء

مابقی تو استخوان و ریشه

گر کاست اندیشه تو کلشنی

ور بود خاری ، تو هیمة کلشنی

دفتر دوم بیت ۲۷۲-۲۷۳ ج-س

۴- فکرت بد ناخن پر زهر دان

می خراشد در تعمق ، روی جان

دفتر ۵ بیت ۵۵۸ ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده باورقی از صفحه قبل

※ شاهد مثال دیگر در مورد تأثیر تسبیح و دعای توأم با صدق و صفا را در حکایت امرء القیس کی پادشاه عرب بود از بیت ۴۰۴۷-۴۰۳۸ دفتر ۶ مطالعه فرمایند :

۱- عام می خوانند هر دم نام پاک
این عمل نکند چون نبود عشقناک
آنچ عیسی کرده بود از نام هو
می شدی پیدا و را از نام او
چونک با حق متصل گردید جان
ذکر آن اینست و ذکر اینست آن
خالی از خود و پراز عشق دوست
پس ز کوزه آن تلابد که دروست
خنده بوی زعفران وصل داد
گریه بوهای پیاز آن بعد
هر یکی را هست در دل صد مراد
این نباشد مذهب عشق و وداد
یار آمد عشق را روز آفتاب
آفتاب آن روی را همچون نقاب
آنک نشناسد نقاب از روی یار
عابد الشمس است دل از وی بدار
روز او و روزی عاشق هم او
دل همو دلسوزی عاشق هم او
بقیه باورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

ماهیان را نقد شد از عین آب

نان و آب و جامه و دارو و خواب

ج-س

شاهد مثال دیگر «در بیان آنک دای عارف و اصل و درخواست او از حق همچو درخواست حق است از خویشتن، کی «كنت له سمعاً و بصرأ و لساناً و يداً»

دفتر ۵ بیت ۲۴۴۶-۲۲۴۲

آن دعا از هفت کردون در گذشت

کار آن مسکین بآخر خوب گشت

کآن دعای شیخ نه چون هر دعاست

فانی است و گفت او گفت خداست

چون خدا از خود سؤال و کد کند

پس دعای خویش را چون رد کند

يك سبب انكيخت صنع ذوالجلال

که رهانیدش ز نفرین و وبال

الی آخر ج-س

اشاره به بیت قبلی است، که عیسی از پاره کل صورت مرغی میساخت، و در آن میدمید، و از تأثیر نفس وی، آن پیکر جان می گرفت و به پرواز درمی آمد و نیز اشاره به مضمون حدیثی است که در (ج اول احیاء العلوم ص ۱۱۲) و در کتاب اللالی المصنوعه

ج ۲ ص ۳۴۱

نیز در همان کتاب ج ۲ ص ۳۴۶ دارد :

من قال لا اله الا الله خلق الله من كل كلمة منها طيرا متقاربه من ذهب وریشه

من مرجان .

بیت شماره ۸۶۷

کود طور از نور موسی شد برقص صوفی کامل شد و دست او ز نقص

(از نور موسی) یاد آور تجلی انوار ربانی است که در بیت شماره ۲۵ و ۲۶ همین دفتر آمده است:

جسم خاک از عشق برافلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق جان طور آمد عاشقا

طور مست و خمر موسی صعقا^۱

در دفتر ششم مثنوی از بیت^۲ ۲۴۵۰-۲۴۲۹ در مورد کوه و صف هیئات تجلی بحث مستوفی شده است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

و نیز در کتاب اللؤلؤ المرصوع ص ۷۰ و ۸۳ و ۸۹

(کتاب احادیث مثنوی ص ۸)

ج-س

۱- برای بینش بیشتر به صفحه (۶۸-۷۰) بخش نخست مراجعه فرمایند.

ج-س

۲- در پی موسی شدم تا کوه طور

هرسه مان گشتیم ناپیدا ز نور

هرسه سایه محو شد ز آن آفتاب

بعد از آن نور شد يك فتح باب

نور دیگر از دل آن نور دست

پس ترقی جست آن ثانیست جست

هم من و هم موسی و هم کوه طور
 هر سه گم گشتیم ز آن اشراق نور
 بعد از آن دیدم که که سه شاخ شد
 چونک نور حق درو تفاق شد
 وصف هیبت چون تجلی زد برو
 می سکست از هم همی شد سو بسو
 آن یکی شاخ که، آمد سوی یم
 گشت شیرین آب تلخ همچو سم
 آن یکی شاخش فرو شد در زمین
 چشمه دارو برون آمد معین
 که شفای جمله رنجوران شد آب
 از همایونی، وحی مستطاب
 آن یکی شاخ دگر پرید زود
 تاجوار کعبه که عرفات بود
 باز از آن صعقه چو باخود آمدم
 طور بر جا بد نه افزون و نه کم
 لیک زیر پای موسی همچو ینخ
 می گدازید او نمانش شاخ و شخ
 با زمین هموار شد که از نهیب
 گشت بالایش از آن هیبت نشیب
 باز باخود آمدم ز آن انتشار
 باز دیدم طور و موسی برقرار

نیز مطالعه تفسیر (آیه ۱۳۹ سوره هفتم) بسیار مفید بنظر میآید.^۱
مطالعه کتاب گلشن راز ص ۱۹۲^۲ به بعد شیخ شبستری، ابهامی در این موضوع
نمی گذارد.

مسأله جالب توجه این است که در بیت فوق تأثیر تجلی حق در کوه سینا،
با رقص پراز وجد و حال يك صوفی صافی، و مرد کامل مورد مقایسه و مشابَهت قرار
گرفته که کوه از جلوۀ جمال الهی مست و حیران شد و صوفی وار خرقه هستی
را درید.

برای اطلاع کامل از کیفیت سماع و رقص درویشان^۳ فرقه مولوی توام
با آهنگ موسیقی بمقاله H-RITTER مراجعه نمایند^۴

و آن بیابان سر بسر در ذیل کوه
پر خلائق شکل موسی در وجوه
چون عصا و خرقه او خرقه شان
جمله سوی طور خوش دامن کشان
جمله کفها در دعا افراخته
نغمه (أرنی) بهم در ساخته
باز آن غشیان چو از من رفت زود
صورت هر يك دگرگونم نمود
انبیا بودند ایشان اهل ود
اتحاد انبیاء فهم شد

صعقه == بیهوشی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

باز املاکی همی دیدم شگرف

صورت ایشان بد از اجرام برف

حلقه دیگر ملایک مستعین

صورت ایشان بجمله آتشین

زین نسق می گفت آن شخص جهود

بس ربه جهودی آخرش محمود بود

۲- «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ:

موسی را دوسفر بود: یکی سفر طلب، دیگر سفر طرب، سفر طلب لیلۃ النار

بود (و ذالك في قوله تعالى): «آنس في جانب الطور نارا»

و سفر طرب این بود که: «ولما جاء موسى لميقاتنا»

موسی آمد از خود بیخود گشته، سر دسر خود گسم کرده، از جام قدس

شراب محبت نوش کرده، درد شوق این حدیث در درون وی تکیه زده و از بحار

عشق موج «ارنی» برخاسته بر محله های بنی اسرائیل می گشت و کلماتها جمع میکرد

از پیغام و رسالت و مقاصد ایشان تا چون بحضرت شود سخنش دراز گردد:

حرام دارم با دیگران سخن گفتن

کیجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

پس چون بحضرت مناجات رسید مست شراب شوق گشت، سوخته سماع

کلام حق شد، آنهمه فراموش کرد. نقد و قش این بر آمد که

انی انظر اليك

فریشتگان سنگ ملامت در ارادت وی میزدند، که خاکی و آبی را چه

رسد که حدیث قدم کند، (لم یکن ثم کان) را چون سزد که وصال لم یزل ولا یزال

جوید! موسی از سرمستی و بیخودی بزبان تفرید جواب می دهد که:

« معذورم دارید که من نه بخویشتن اینجا افتادم ، نخست او مرا خواست نه من خواستم . دوست بر بالین دیدم که از خواب برخاستم ، من بطلب آتش میشدم که اصطناع پیش آمد که «واصطنعتك لنفسی» بی خبر بودم که آفتاب تقریب بر آمد که: «قربناه نجیاً»:

ز اول تو حدیث عشق کردی آغاز

اندر خور خویش کار ما را می ساز

فرمان آمد بفریشتگان که دست از موسی بدارید که آنکس که شراب «واصطنعتك لنفسی» از جام «والقیث علیک محبة منی» خورده باشد، عربده کمترین نکند. موسی در آن حقائق مکاشفات از خم خانه لطف شراب محبت چشید. دلش در هوای فردایت پیبرد. نسیم انس وصلت از جانب قربت بر جانش دمید. آتش مهر زبانه زد، صبر از دل بر مید، بی طاقت شد گفت:

«ارنی انظر الیک» آخر نه گم از نظری.

گر زین دل سوخته بر آید شرری

در دایره نری نماند اثری

گر پیش تو هست نگارا خطری

بردار حجاب هجر قدر نظری

پیر طریقت گفت : هر کسی را امیدی و امیدعارف دیدار . عارف را بی دیدار نه بمزد حاجت است نه بابهشت کار . همگان برزند گانی عاشقند و مرگ برایشان دشوار

اضطناع = پروردن مراد از پیر طریقت = خواجه عبدالله انصاری است.

عارف بمرگ محتاج است بر امید دیدار ، گوش بلذت سماع بر خوردار
حق مهر را وام گزار ، دیده آراسته روز دیدار ، جان از شراب وجودمستی بی خمار

دل ز آن خواهم که بر تو نگزیند کس
جان ز آنکه نزد بی‌غم عشق تو نفس
تن ز آنکه بجز مهر تو اش نیست هوس

چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس
«قال لن ترهانی» گفته‌اند موسی آن ساعت که «لن ترانی» شنید، مقام وی برتر
بود از آن ساعت که میگفت «ارنی انظر الیک» زیرا که این ساعت در مراد حق بود،
و آن ساعت در مراد خود، و بود موسی در مراد حق او را تمامتر بود از بود وی
در مراد خود، که این تفرقه است و آن جمع، و عین جمع لامحاله تمام تر، «قال لن
ترانی» موسی را زخم «لن ترانی» رسید اما هم در حال مرهم بر نهاد که «ولکن» گفت:
ای موسی زخم «لن ترانی» زدیم (لکن) مرهم نهادیم، نادانی که آن نه‌فهری است که
آن عذری است.

کشف الاسرار وعدت الابرار (ج ۳ ص ۷۳۳-۷۳۱)

ج-س

۳- چون مشاهده ذات مطلق در مراتب تجلیات اسماء و صفات آسان‌تر
است فرمود که (متن)

و یا چون موسی عمران در این راه

برو تا بشنوی انی انا الله

یعنی در سیر و سلوک راه اله همچو ابراهیم خلیل علیه السلام روی از مظاهر
گردانیده توجّه بعالم اطلاق کن و یا بحکم «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق».
همچو موسی بن عمران علیه السلام در راه حق چندان برو که تجلی حق در
صور مظاهر حسید مشاهده نمائی که

«نودی من شاطئ الواد الايمن فی البقعة المباركة من الشجرة ان یا موسی انی

انا لله رب العالمين» (آیه ۳۱ سوره قصص) یعنی ندا رسید از کنار وادی ایمن در بقعه
مبار که از درخت که ای موسی منم پروردگار جهانیان
ترا تا کوه هستی بیش باقی است

جواب لفظ (أُرِنِي لَن) (لست

چون حجاب میان سالک و حق هستی موهوم سالکست میفرماید که تا کوه
هستی تو پیش تو باقی است و توئی با تست البته حق محتجب پرده اسماء و صفات
خواهد بود و با وجود این حجب نورانی او را بحقیقت نتوان دید و در رؤیت البته
رائی و مرئی ملاحظه است و در انکشاف ذاتی اصلاً غیر نمی ماند.

ولایری الله الا الله و چون موسی علیه السلام مشاهده حضرت حق در ملابس
اسماء و صفات نموده بود لاجرم باسم کلیمی مخصوص بود و در مکالمه غیرت
می باید که باشد و شوق موسی علیه السلام زیاده از آن بود که به تجلیات اسمائی قانع
باشد و گفت که «رَبِّ اُرِنِي اَنْظُرِ الْيَك» یعنی ذات خود را به من نمای تا من در تو نظر
کنم (قال لن ترانی) حضرت جواب فرمود که هرگز تو ما را نه بینی یعنی تا توئی
تو باقیست من در حجاب توئی از تو محجوبم .

حقیقت کهر با ذات تو کاه است

اگر کوه توئی نبود چه راه است

تجلی گر رسد بر کوه هستی

شود چون خاك ره هستی ز پستی

گدائی گردد از يك جذبه شاهی

بيك لحظه دهد کوهی بکاهی

برو اندر پی خواجد به اسراء

تفرج کن همه آیات کبری

برون آی از سرای ام هانی

بگو مطلق حدیث (من رآنی)

کتاب شرح گلشن راز ص ۱۵۸-۱۵۶

مقصود از سرای ام هانی == معراج روحانی ایضاً ص ۱۶۰

ج-س

۵- جلال الدین مولوی پس از ملاقات با شمس تبریز، بترك مسند تدریس و کرسی وعظ و تذکر و محرآب و منبر گفت ، چندان فریفته گشت که از همه چیز و همه کس صرف نظر کرد باشارت او بسماع درآمد و بیش از آن حالات و تجلیات که از پرهیز و زهد میدید، در صورت سماع بر او جاوه گر گردید، چنانکه فرزند وی سلطان ولد گوید:

چونکه دعوت کرد او را شمس دین

در سماعی که بد آن پیشش گزین

چون در آمد در سماع از امر او

حال خود را دید صد چندان ز هو

شد سماعش مذهب و رایی درست

از سماع اندر دلش صد باغ دست

مثنوی ولدی جزو سوم

و باز همان کتاب گوید :

يك زمان بی سماع و رقص نبود

روز و شب لحظه نمیآسود

تا حدی که نماند قوالی

که ز گفتن نماند چون لالی

ج-س

چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز جسم موسی از کلوخی بود نیز

در مناقب العارفین آمده است:

همچنان روزی از سر سماع سؤال کردند، فرمود که این تجلی و رؤیت خدا، مردان خدا را در سماع بیشتر باشد، ایشان از عالم هستی خود بیرون آمده‌اند، از عالمهای دیگر بیرون آردشان سماع و بلقay حق پیوندد.

ج ۲ ص ۶۵۸ چاپ آنقره سال ۱۹۶۱

ج-س

استاد امام گوید که سخن من نددین نفی است در سماع که رتبت این طایفه برتر از آن بود که سماع ایشان بر اهو بود یا نشستن ایشان اندر سماع بسهو بود یا اندر اندیشه دل ایشان لغو بود، یا سماع ایشان بر صفت غیر کفو بود.

ترجمه رساله قشیریه ص ۵۹۴

ج-س

ظاهر سماع فتنه است و باطنش عبرت است آنکه اهل اشارتست مر او را سماع عبرت حلال باشد والا آن دیگر طلب فتنه است و تعلق بیلا، یعنی آنرا که کلیت دلش مستغرق حدیث حق نیست سماع بلای و یست و آفتگاه وی.

کشف المحجوب هجویری ص ۵۲۸

ج-س

۶- مجله موسیقی شناسی تطبیقی شماره ۲ (۱۹۳۳) ص ۴۰-۲۸ آلمان

ج-س

موسی و کوه‌طور هر دو در ابتداء جامد و غیر متحرک بودند، عجب نباشد که عنایت حق بهر دو الهام بخشید و دگرگون گردانید.^۱

۱- عجیبی نیست اگر کوه طور صوفی عزیز شود، چون جسم مقدس حضرت موسی نیز از گل و کلوخ یعنی در اصل آفرینش از خاک آفریده شده بود، پس حضرت باری بآن زندگی، توانائی، دانش و اراده و نیرو بخشید، شرافت نبوت و رسالت را باو ارزانی داشت تا بمقام کلیم الهی رسید و شایسته گفتن: «ارنی انظر الیک» گردانید.

بنابراین اگر اراده حق تعلق گیرد، و بر کوهی تجلی کند آن کوه از برکت آن نعمت صوفی عزیز شود. برقص برمی‌خیزد و دست استغنا بر جهان می‌افشاند و بکمال راه یابد منظور آنکه سنگ و خاک در مقابل قدرت و فعل حق یکسانند و این جلوه جمال الهی است که آنها را از نقص‌رہائی بخشیده و بسوی کمال، هدایت کرده است.

فاتح الایات ص ۸۲-۳۲ به بعد چاپ استانبول

ج-س

۲- برای مزید اطلاع در مورد تجلی و کوه‌طور به کتاب شرح گلشن‌راز ص (۱۵۳-۱۵۴) مراجعه فرمایند.

ج-س

طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت

خاصان^۱ خویش

بیت شماره ۸۶۹

این عجایب دید آن شاه جهود جز که طنز و جز که انکارش نبود

بیت شماره ۸۷۰

ناصران گفتند از حد مگذران مرکب استیزه را چندین مران

بیت شماره ۸۷۱

ناصران را دست بست و بند کرد ظلم را پیوند در پیوند کرد

بیت شماره ۸۷۲

بانگ آمدگار چون اینجا رسید پای دار ای سگ که قهرما رسید

۱- «طنز و انکار کردن شاه جهود و قبول ناکردن نصیحت ناصران خویش»

فانج‌الایات چاپ استانبول (ص ۸۰ يك سطر مانده بآخر)

ج.س

نسخه I. ناصران خویش

ج.س

نسخه B. BUL «ناصران و خاصان خویش»

بیت شماره ۸۷۳

بعد از آن آتش چهل گز بر فروخت حلقه گشت و آن جهودا نرا بسوخت

(آن جهودا نرا بسوخت): مولوی در تحت تأثیر مندرجات کتاب

قصص الانبیاء فارسی قرار گرفته و گفته است که:

آتش همه جهودانی که در آن مکان اجتماع کرده بودند و همچنین پادشاه جهود را نیز سوزانید و تبدیل بخاکستر کرد.

ولی باامعان نظر بمندرجات قصص الانبیاء^۱ ثعلبی^۲ پادشاه از آتش رهاشد، و گزندی بروی نرسید.

برای مزید اطلاع به شرح بیت ۲۲۸ همین دفتر مراجعه شود.

بیت شماره ۸۷۴

اصل ایشان بود ز آتش ابتدا سوی اصل خویش رفتند انتها

«اصل ایشان»: سرشت آنان از ازل آتشین و دوزخی بود، منزلگاه منافقان در آخرین در که جهنم است.^۳ مفهوم آیات ۲۸۹-۴- ۲۹۶. ۲۹۸ و ۷۶۹ موضوع را روشن مینماید.

۱- ص ۲۷۵ سطر ۲۶ بد بعد

۲- ابواسحق احمد بن بن محمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به امام ثعلبی فقیهی است محدث، مفسر، ادیب و واعظ و موثق و حافظ از مشاهیر فقهاء و محدثین و مفسرین که در علم حدیث واحد زمان خود بود و تألیفات وی بدین شرح است:

۱- تاج العرائس ۲- تفسیر صغیر در دو جلد ۳- العرائس یا عرائس المجالس فی قصص الانبیاء که در مصر چاپ شده است و غیره. وفات وی در ۴۲۷ یا ۴۲۶ اتفاق

افتاده است.

ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۴۰

ج-س

۳- ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار (سوره ۴ آیه ۱۴۴)

۴- با توجده آیه (۳۹ سوره ۱۳)، علم باری تعالی بر چه شمول کلی به تقدیر و سر نوشت کلیه موجودات را در تمام ازمنه ازماضی و حال و استقبال و بطور کلی از ازل تا ابد متضمن است.

۵- این تضادها و تناقضها در عالم صوری و ظاهری است ولی در نظر عارف فی الواقع وحدت مطلق حکم فرماست و برتر از این مقولات است.

۶- این يك اصلی کلی است، که هر چیز باصل خود بر میگردد، جزوها بسوی کذ گرایش دارند. بنابراین اصل مسلم «کل شیئی یرجع الی اصله»

چنانکه ملاحظه می شود مسأله سرشت اولی انسانی یا خمیر ماصلی، را مولوی بکرات رحمته الله کتاب مثنوی معنوی ذکر کرده است ولی موضوعی که باید یادآوری کرد آنست چنانکه انسان از لحاظ خیر و نیکوئی و رشد شخصیت بعدی برسد که پنداری سرشت او را، از خیر سرشته اند و برعکس امکان دارد از لحاظ ارتکاب معاصی و تبهکاری بدرجه سقوط کند که گوئی خمیره ذات او از منشاء شر ناشی شده است. ولی تبعیت از اصل خیر و پیروی از سرشت شر مشکل است. قبول این مطلب قوانین تعلیم و تربیت و اصول اخلاقی را بی ارزش می گرداند.

ج-س

توضیح: از آغاز آفرینش ایشان آتشین آفریده شده بودند پس آتش برایشان چیره شد و بسوی اصل خویش برگشتند.

(فاتح الایات ض ۸۳ ص ۳)

بیت شماره ۸۷۵

هم ز آتش زاده بودند آن فریق^۱ جزوها را سوی کل آمد طریق

بیت شماره ۸۷۶

آتشی^۲ بودند مؤمن سوز و بس سوخت خود را آتش ایشان چو خس
بیدادگران اشتیاق داشتند تاخرمن هستی راستان و گروندگان را آتش
برزند. زیرا که از آتش درونی عشق نصیبی نداشتند. بالمآل آثار شوم امیال
حیوانی و شهواتشان، دامنگیر آنها گشت گوشت و پوست و استخوانشان را
سوخت و بدیار نیستی روانه‌شان نمود.

۱- منظور از آن فریق اصحاب‌اخدود است که از آتش زاده بودند. ازاینرو
خاصیت آتش داشتند که گروندگان را سوختند، طبق اصل معروف که جزوها
سوی کل گرایش دارند آخر الامر به‌خمیره و سرشت خویش برگشتند.
مضرع دوم «جزوها را سوی کل باشد طریق» ضبط شده است.

فاتح‌الابیات ص ۸۳ س ۷ چاپ استانبول

۲- جفا پیشگان آتشی بودند که بغیر از مؤمن سوزی نفعی دیگری در بر-
نداشتند، آخر الامر گرفتار نتایج اخلاق و رفتار زشت خود گشتند و سوختند،
و تبدیل به خاکسر شدند.

(فاتح‌الابیات ص ۸۳ س ۱۲)

بیت شماره ۸۷۷

آنك بودست امه الهاویه هاویه آمد مرا ورا زاویه

برای کسب اطلاع کامل از مضمون بیت مذکور بآیات (۵-۸) سوره ۱۰۱ قرآن مجید مراجعه فرمایند. باری مفاد آیات چنین است:

« اما هر که گران باشد ترازوهای اعمال او از کثرت حسنات درزند گانی »
 « پسندیده است »^۱ « اما آنکس که ترازوی او سبک آید، باز گشت وی درهاویه است »^۲
 تو چه دانی که هاویه چیست ، آتشی بغایت تف رسیده است.^۳
 اینهمد شرح اصطلاحی آیه (فامه هاویه) بود.
 اما زمنخسری می گوید معنی و مفهوم و تفسیر آیه چنین است:
 هاویه بمعنی مادر است ، بنابراین مادر او دچار محرومیت و داغدیدگی خواهد شد و هلاک خواهد گردید.^۴

۱- فاما من ثقلت موازینہ - فهو فی عیثۃ راضیة

۲- و اما من خفت موازینہ - فامه هاویه

۳- و ما ادربك ماهیه - نارحامیة

۴- الف - آتشی است ستبر و ژرف و یایکی از طبقات دوزخ است.

تفسیر ابو الفتوح رازی ج ۵ ص ۵۷۵

ب - فامه الهاویه (ای مسکنه و مأویه) آتش بدانجهت مادر او گفته اند برای

آنکه در آنجا پناه می گیرد همچنانکه مادر بچه اش را پناه میدهد.

ج- هاویه یکی از نامهای دوزخ است و آن مادر مردم کافر است.

(کشف الاسرار وعدت الابرار، ج ۱۰ ص ۵۹۲)

منظور مولوی از زمینه موضوع و قرینه کلام اش اینجا پیداست. غرض از مادر سرشت دوزخین است. چون بنده بدکار در کانون قهر و غضب الهی قرار میگیرد و بآن متمایل می شود همچنانکه فرزند پیوسته بمادر می گراید، سرانجام نیز سرو کارش بادوزخ^۱ خواهد بود.

مطالعه (صفحه ۱۷۶^۲، ۹ سطر بآخر مانده) کتاب مرصاد العباد و نیز ایضاً همان کتاب (ص ۱۹۴^۳ سطر ۱۴ به بعد)، بسیار مفید بنظر می رسد.

۱- دوزخ بیک اعتبار صورت قهر الهی و تجسم اعمال شر و زشت است که آن نیز ظهور قهر و غضب خداست، بر بنده ای که اعمال شر از وی صدور می یابد.

«مثنوی شریف ج ۱ ص ۳۳۰»

۲- بدانکه چون آئینه دل از کدورات وجود ما سوای حضرت صفات پذیرد و صفا به کمال رسد، مشرقه آفتاب جمال حضرت گردد و جام جهان نمای ذات متعالی الصفات شود ولیکن نه هر که را دولت صفات و صفاست، سعادت تجلی مساعدت نماید «ذالك فضل الله يؤتیه من يشاء».

اما بدین سعادت هم دلهای صافی مستعد نشود. ج-س

۳- اهل صف اول را نفس مطمئنه باشد و اهل صف دوم را نفس ملهمه باشد. و اهل صف سوم را نفس لوامه باشد.

چهارم را نفس اماره باشد و هر يك از مقام خویش نتوانند گذشت، زیرا که در آن تخم بیش از این استعداد نهاده بودند، مگر اهل صف اول چنانکه شرح دادیم. ج-س

بیت شماره ۸۷۸

مادر فرزند جویان و یست اصلها مرفرها را در پیست

بیت شماره ۸۷۹

آب^۱ اندر حوض اعرزندان نیست دانشفش میکند کار کان نیست

کار کان نیست: نسبت بارکان، چون بادی یکی از عناصر اربعه است قوی و آزاد. ذکر تناقض و تضاد، مانند ارکانی وزندانی در بیت دیگر از مثنوی (دفتر پنجم بیت شماره ۱۷۱۵)^۲ نیز دیده می شود.

املائی دیگری از ترکیب - کار کان نیست - در نسخه های^۴ دیگری ضبط شده است و آن عبارتست از ترکیب - (کان کانی) است می باشد. باین اعتبار باید گفته شود. آب باصل خود بر میگردد یعنی ابر، از دریا برمی خیزد، دوباره بشکل باران بدریا فرو میریزد. و مدلل میدارد که هر فرعی دوباره باصل خویش می پیوندد.

۱- (آبها در حوض) ص ۸۳ س ۱۹ فاتح الایات

۲- نشف: بخود کشیدن و جذب کردن جسم رطوبت و نم را مانند بخود کشیدن جامه عرق را. (منتهی الارب)

۳- برج زندان را شکست ارکانی - هیچ از او رنج دل زندانی

۴- نسخه I «کان کان نیست»

۵- اراکینه جمع ارکانی، بکار برد کلمه، در این معنی در کتاب شهرستانی (ملل و نحل) ص ۲۱۳ س ۱۲، چاپ CURETON، سال ۱۸۸۴ (شهر لندن) مراجعه نمایند. اراکین (لغت نامه دهخدا)

ارکانی: نسبت است به «ارکان» یعنی چهار عنصر بلحاظ آنکه جسم از آنها ترکیب می یابد. کشاف اصطلاحات الفنون در ذیل رکن. ج.س

بیت شماره ۸۸۰

میرهاند می برد تا معدنش اندك اندك تانه بینی بردنش

بیت شماره ۸۸۱

وین نفس جانهای ما را همچنان اندك اندك دزدد از حبس جهان

جانهای ما را : یعنی اندك اندك بادنفس، جوهر سرشت وجود ما را، بتدریج میدزدد، همچنانکه بادهوا، آب محتوای حوض را، کم کم، بشکل نامرئی میرباید، برای فهم این موضوع مندرجات ص ۲۲۴ کتاب Makdonald Religious Attitude مورد مقایسه قرار گیرد. باری آیات زیرین یادآور روح، در دمه‌های واپسین است. برای تکمیل فایده بشرح بیت ۸۶۶ همین دفتر مراجعه نمایند.

بیت شماره ۸۸۲

تا الیه یصعد اطیاب الکلم صاعداً منا الی حیث علم

الیه یصعد اطیاب الکلم تصرفی است شاعرانه در اصل کلام، که عبارتست «الیه یصعد الکلم الطیب» آیه یازدهم از سوره ۳۵ قرآن کریم است. هر کسی خواهد که بزرگی و شرافت برسد، پس باید که طلب آن بزرگی و شرافت همه از خدای تعالی بکند زیرا که عزت خاص خداست، سخنان پاکیزه را سوی بالا می برد، و عملهای شایسته نیکان را نیز بسوی بالا می برد.

کلمات پاکیزه عبارتست از شهادتین می باشد، برای مزید فایده به کتاب (مرصاد العباد من مبدء الی المعاد) ص ۱۳۵، ۸ سطر مانده به آخر ایضاً و صفحه ۱۴۹ س ۱۰ همان کتاب مراجعه فرمایند.

۱- لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله اکبر

و نیز هر سخنی که برای دعا و یاد خدا گویند.
 «غزالی» در کتاب احیاء العلوم فصل چهار^۵ (ص ۳۰۴ سطر ۱۸ به بعد) میگوید:
 «مراد از کلمه طیب، معرفت و عمل صالح است، که در نتیجه تصفیة دل
 حاصل می گردد».

۲- مفسرین شیعه بولایت اهل بیت اطلاق می نمایند چنانکه در ص ۷۱۰ ج ۳
 تفسیری لاهیجی آمده است ج-س
 ۳- همچنانکه تصرف مرغ در بیضه پدید می آید و بیضه را از وجود بیضکی
 تغییر میدهد و بوجود مرغی مبدل میکند تصرف کیمیای همت شیخ وجود بشریت
 صفت مرید را مبدل کند بوجود عبدیت خاص ج-س
 ۴- اما اختصاص بذکر (لا اله الا الله) حکمت آنستکه می فرماید که
 «الیه یصعد الکلم الطیب» و این کلمه (لا اله الا الله) است. یعنی این کلمه را بحضرت عزت راه
 تواند بود. اما از راه صورت و جهت آنستکه خواجه فاضل ترین ذکرها این کلمه
 را نهاده که «افضل الذکر» (لا اله الا الله).

۵- احیاء العلوم الدین (بوقاق ۱۲۸۹ هـ) ج-س
 توضیح: سورة الفاطر باین آیه شریفه اشاره مینماید که سخنان پاکیزه و
 ثواب کلمه توحید و سایر ادعیه و اذکار، بسوی آفریدگار، عروج میکند
 قاشانی کلمه طیب را چنین تأویل و تعبیر کرده است:
 «ای النفوس الصافیة الطیبه عن خبائث الطبایع الذاکرة لمیشاق توحید»
 تشبیه نفوس زکیه، بکلمه طیبیه، از این جهت است که جمیع موجودات از
 کلمه (کن) آفریده شده اند، و باین تقدیر از قبیل اطلاق اسم سبب به مسبب میشود.

بیت شماره ۸۸۳

ترتقی انفاسنا بالمنتقی متحفاً منا الی دار البقا

پس همه موجودات ، کلمه الله هستند ، اما انبیاء و اولیاء کلمات تام هستند .
 بهمان نحو که باری تعالی در باره حضرت مریم فرماید «و کلمته القاها الی مریم» و کلمه
 او بود که انداخت آن کلمه را ، بسوی مریم . یعنی (خلق کرد او را در رحم مریم)
 (تفسیر لاهیجی ج ۱ سورة النساء ص ۵۹۴)

پس از این جهت است ، اطلاق کلمات بر نفوس زکیه
 (والعمل الصالح یرفعه) یعنی کارهای نیکو که باصدق و صفا آراسته شود آنرا
 بالا می برد یعنی آن کلمه طیبه را به محل قبول و رضای پروردگار میرساند .
 در مورد شرح بیت ، مولانا می فرماید که :
 (تالیه) تاب حضرت حق ، «یصعد» بالا میرود .
 «اطیاب الکلم» سخنان پاکیزه مانند کلمه توحید و علوم الهی و معارف ربانی ،
 و کارهای همانند اینان ، بسوی حق صعود می کنند .

«صاعداً منا» آن کلمه طیبه در حالیکه از ما صعود میکند و یا اینکه صاعد
 بمعنی صعود باشد . که آن وقت مفعول مطلق می شود با تقدیر (یصعد صعوداً) یعنی
 به جانب آن خدا ، کلمات پاکیزه با صعود کردن از جانب ما صعود می کند «الی-
 حیث» به آن محل و مقام که آنرا «علم» الله تعالی دانست .

اقتباس از کتاب فاتح الایات ، ص ۸۳ س ۲۶ چاپ استانبول

۱- «ترتقی» از ارتقاء است - انفاسنا = کلامهای ما

منتقی = پاکیزه و تمیز شدن از لقمه حرام و گناهان و از سخنان نهی شده

بالمنتقی شارحان این کلمه را مترادف با کلمه (بالنقاوة) یعنی پاک و پاکیزه میدانند. ولی من تصور میکنم آن در معنی (بکلام المنتقی) بکار رفته است.

بیت شماره ۸۸۴

ثم تأتينا مكافات المقال^۱ ضعف ذاك رحمة من ذی الجلال

بیت شماره ۸۸۵

ثم يلدجينا الى امثالها كي ينال العبد مما نالها

بعضی از شارحان ضمیر در (امثالها) بکلمه (مکافات) که در بیت قبلی ذکر شده است عطف مینمایند.

متحفأمنّا = در حالی که از ما تحفه و ارمغان گشته است -

دار البقا = آخرت. (فاتح الابیات ج ۱ ص ۴۸۳ دو سطر با آخر مانده)

توضیح - انفس ما بوسیله ترکیه شدن آنها مانند ارمغانی از ما بسوی سرای ابدیت بالا میروند.

ج-س

۲- ثم از حروف عاطفه

جمله «تأتینا» مذکور بیت قبل به جمله «ترقی» عطف شده است مکافات فاعل «تأتینا» است و مضاف به مقال است.

ال : در «المقال» عوض از مضاف الیه است. میتوان گفت «ای مقالنا»

ضعف : لفظاً مرفوع و بدل از مکافات است.

ذاك : اسم است از اسماء اشارات، از لحاظ اعراب محلاً مجرور، مضاف

الیه میباشد به «ضعف» و مشار الیه (مقال) است.

ج-س

تقدیر کلام : تأتینا مکافات قدر ضعف ذاك المقال.

رحمة بنا به تمیز بودن منصوب است.

من : حرف جر بامتعلقش صفت «رحمت» می باشد.

ای رحمة كائنة من ذی الجلال .

مفهوم بیت: «ثم تأتینا» یعنی بعد الصعود بهما می آید «مکافات المقال» پاداش

گفتار ما

«ضعف ذاك» ضعف آن مقالمان می آید . یعنی بدقدر دو مثل آن مقالمان

پاداش می آید.

(رحمة) از جهت رحمة - «من ذی الجلال» از آن صاحب جلال و عظمت یعنی

از آن جهت نیست که برایش لازم و واجب آید بلکه از نظر محبت و عنایت بسوی

بندگان در گاهش می آید.

نقل از فاتح الایات ص ۸۳ دو سطر با آخر مانده.

۳- جمله ثم «یاجینا» به جمله «تأتینا» عطف شده است، فاعل آن ضمیر مستتر است

که بد ذی الجلال بر میگردد.

ضمیرها در «امثالها» به مکافات بر میگردد.

«العبد» مرفوع و فاعل «ینال» است.

ما : موصوفه یا موصوله است بهر دو تقدیر ، عبارت از مکافات مقال است .

نال: فعل ماضی، فاعل آن «هو» ضمیر مستتر است که به عبد بر میگردد.

ها : ضمیر ظاهر محلاً منصوب ، مفعول «نال» است و راجع است به «ما»

که در حکم مکافات است.

ما : باصفت یا صلهاش محلاً مجرور بوسیله «من» است

(من) بیانیه می باشد متعلقش محذوف است که آن خبر است .

هَكَذَى تَعْرِجُ وَ تَنْزِلُ دَائِمًا ذَا فَلَا زِلْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا^۲

اگر «العبد» منصوب خوانده شود، مفعول «ینال» می شود و حرف جر با متعلق مخدوفش فاعل «ینال» می شود، و اگر مرفوع خوانده شود، حرف جر با متعلق مخدوفش مفعول «ینال» می گردد.

باری تقدیر کلام در دو بیت مذکور چنین می شود:

بعد از آمدن مکافات مقالمان بهما، حضرت باری برای توفیق بنده اش ما را بامثال آن پاداش ها می رساند که آن نعمت ها و نیکو کاری هاییکه بنده نایل شده است مانند مکافات مقال است.

(فاتح الابیات ص ۸۴ س ۱۹-۷)

ج.س

۱- ضبط نسخه AB - دایماً و قایماً - است.

۲- هَكَذَا - «ها» حرف تنبیه است، «ك» حرف تشبیه

ذَا - اسم اشاره است.

تعرج - فعل مضارع، فاعلش ضمیر مستتر «هی» و راجع به «مقال» است که بنابر مؤول بودن بمعنی انفاس می باشد.

تنزل - فعل مضارع، فاعلش ضمیر مستتر «هی» است که به «مکافات مقال» بر می گردد.

«دائماً» بنابر ظرفیت و یا تمیز بودن منصوب است.

ذَا - اسمی است از اسماء اشاره، مشارالیه مضمون و مفهوم مصرع اول است.

لَا زِلْتَ: یکی از افعال ناقصه است، علی حرف جر است، ها: ضمیر غایب

بیت شماره ۸۸۷

پارسی گوئیم یعنی این گشش ز آن طرف آید که آمد آن چشش

بیت شماره ۸۸۸

چشم هر قومی بسوئی مانده است کان طرف یک روز ذوقی را نده است

لطف بی پایان حق بما احساس معنوی و ذوق و چشش می بخشد.
ذوق هر کسی به تناسب استعداد فطریش او را بسوی علم و دانش خدائی
رهبری می نماید.

باری آنچه انسانرا بسوی آفرید کارش هدایت میکند، عشق الهی و عقل
کلی است که آدمی را بجانب وجود، و حیات می کشاند.
گرایش این روح، و جان، به حیات جاوید، و زنده یگانه و بی همتاست،

معنای بیت: این «تعرج» مذکور، انفاس و یا مقالات، که مراد، اطیاب کلم است، بهسوی
حق عروج و صعود می کند.

«تنزل» و مکافات مقالمان، نزول میکند، از جهت دوام و یا در هر زمان. این
مفهوم که ذکر شد، یعنی، عروج انفاس و نزول مکافات بر آن، همیشه قائم است.
پس تو از این دو حالت زایل نمی شوی.

هر دفعه که از تو اطیاب کلم و انفاس نفیسه بهسوی حق عروج کند، مکافات
آن بر تو نزول می کند، درد دنیا، جزای دنیوی اش نزول میکند و در آخرت پاداش
اخروی اش نزول.

(اقتباس از فاتح الایات ص ۸۴ س ۲۹-۱۹)

چون منشاء و اصلش، روح لایقناهی است.

توضیح بیشتر این مسأله در دفتر سوم از بیت^۱ ۴۴۴۵-۴۴۳۷ آمده است خلاصه هر کسی از کوئی لذت برد و آنجا را ملایم طبع خود دید، پیوسته چشم و دلش بدان گوشه بیشتر گرایش دارد زیرا که آن مقام را آشیان و خانه معنوی خویش میدانند، چون از همان جا جدا شده، و بعد از زمان محدودی باز گشت اش بهمان مکان است و بقول معروف:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش^۲

۱- منجذب شدن جان نیز به عالم ارواح و تقاضای او میل و او بمقر خود و منقطع شدن از اجزای اجسام کی کننده پای باز روح اند.

کوید ای اجزای پست فرشیم

غربت من تلخ تر من عرشیم

میل تن در سبزه و آب روان

ز آن بود که اصل او آمد از آن

میل جان اندر حیات و درحی است

ز آنک جان لامکان اصل وی است

میل جان در حکمتست و در علوم

میل تن در باغ و راغ است و کرم

میل جان اندر ترقی و شرف

میل تن در کسب و اسباب و علف

میل و عشق آن شرف هم سوی جان

زین یحب را و یحبون را بدان

بیت شماره ۸۸۹

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین^۱ ذوق جزو از کل خود باشد ببین

مسأله جنسیت بکرات در مثنوی مورد بحث قرار گرفته است بدین ترتیب:
در دفتر چهارم بیت ۲۶۶۴^۲ به بعد، ۲۶۹۷ به بعد، دفتر ششم ۱۱۷۵^۳ به بعد، ۲۹۵۲^۴ به بعد
۲۹۸۳^۵ به بعد، مراجعه نمایند.

کر بگویم شرح این بی حد شود

مثنوی هشتاد تا کاعذ شود

حاصل آنک هرک او طالب بود

جان مطلوبش درو راغب بود

آدمی حیوان نباتی و جماد

هر مرادی عاشق هر بی مراد

بی مرادان بر مرادی می نهند

و آن مرادان جذب ایشان می کنند

۱- نسخه B «باشد خود یقین» ج-س

۲- مصطفی را رأی زن صدیق رب

رای زن بوجهل داشت بولهب

عرق جنسیت چنانش جذب کرد

کآن نصیحت ها به پیشش گشت سرد

جنس سوی جنس صد پره پرد

بر خیالش بندها را بردرد

قصه آن زن کی طفل او بر سر ناودان غیژیید و خطرافتادن بود از علی کرم الله
وجهه چاره جست

يك زنی آمد به پیش مرتضی
گفت شد بر ناودان طفلی مرا
گرفت میخوانم نمی آید بدست
وراهم ترسم که افتد او به پست
نیست عاقل تا که دریابد چو ما
گر بگویم کز خطر سوی من آ
هم اشارت را نمی داند بدست
ور بداند نشنود این هم بدست
بس نمودم شیر و پستان را بدو
او همی کرداند از من چشم و رو
از برای حق شمائید ای مهان
دستگیر این جهان و آن جهان
زود درمان کن که می لرزد دلم
که بدرد از میوه دل بسکلم
گفت طفلی رو بر آور هم پیام
تا به بیند جنس خود را آن غلام
سوی جنس آید سبك ز آن ناودان
جنس بر جنس است عاشق جاودان
زن چنان کرد و چو دید آن طفل او
جنس خود خوش بدو آورد رو

سوی بام آمد ز متن ناودان
 جاذب هر جنس را هم جنس دان
 غر غران آمد بسوی طفل طفل
 وارheid او از فتادن سوی سفلی
 ز آن بود جنس بشر پیغمبران
 تا بجنسیت دهند از ناودان
 پس بشر فرمود خود را مثلکم
 تا بجنس آید و کم کردید کم
 ز آنک جنسیت عجایب جاذبیست
 جاذبش جنسیت هر جا طالبیست
 عیسی و ادریس برگردون شدند
 با ملایک چونک هم جنس آمدند
 باز آن هاروت و ماروت از بلند
 جنس تن بودند ز آن زیر آمدند
 کافران هم جنس شیطان آمده
 جانشان شاگرد شیطانان شده
 صد هزاران خوی بد آموخته
 دیدهای عقل و دل بردوخته
 ۳- در آمدن مصطفی علیه السلام از بهر عیادت هلال در ستور گاه آن امیر
 و نواختن مصطفی هلال را رضی الله عنه ،
 رفت پیغمبر بر رغبت بهر او
 اندر آخر و آمد اندر جست وجو

بود آخر مظلوم و زشت و پلید
 دین همه برخاست چون الفت رسید
 بوی پیغمبر ببرد آن شیر نر
 همچنانک بوی یوسف را پدر
 موجب ایمان نباشد معجزات
 بوی جنسیت کند جذب صفات
 معجزات از بهر قهر دشمنست
 بوی جنسیت پی دل بردنست
 قهر گردد دشمن اما دوست نی
 دوست کی گردد به بسته گردنی
 ۳- رجوع کردن بقصه طلب کردن آن موش آن چغز را لب لب جو و
 کشیدن سر رشته تا چغز را در آب خبر شود از طلب او .
 خود غراب البین آمد ناکهان
 در شکار موش و بردش ز آن مکان
 چون برآمد بر هوا موش از غراب
 منسحب شد چغز نیز از قعر آب
 موش در منقار زاغ و چغز هم
 در هوا آویخته پا در رتم
 خلق می گفتند زاغ از مکروکید
 چغز آبی را چگونه کرد صید
 چون شد اندر آب و چو نش در ربود
 چغز آبی کی شکار زاغ بود

چغز گفتا این سزای آن کسی
 کو چو بی ابان شود جفت خسی
 ای فغان از یار ناجنس ای فغان
 همنشین نیک جوید ای مهان
 عقل را افغان ز نفس پر عیوب
 همچو بینی بدی بر روی خوب
 عقل می گفتش که جنسیت یقین
 از ره معنیست نی از آب و طین
 هین مشو صورت پرست و این مگو
 سر جنسیت بصورت در میجو
 صورت آمد چون جماد و چون حجر
 نیست جامد را ز جنسیت خبر
 جان چو مور و تن چو دانه گندمی
 می کشاند سو بسویش هر دمی
 مور داند کآن حبوب مرتهن
 مستحیل و جنس من خواهد شدن
 آن یکی موری گرفت از راه جو
 مور دیگر گندمی بگرفت و دو
 جو سوی گندم نمی تازد ولی
 مور سوی مور می آید بلی
 رفتن جو سوی گندم تابعست
 مور را بین که بجنش راجعست

جنس و ناجنس از خرد دانی شناخت
 سوی صورتها نشاید زود تاخت
 نیست جنسیت بصورت لی و لك
 عیسی آمد در بشر جنس ملك
 برکشیدش فوق این نیلی حصار
 مرغ گردونی چو چغزش زاغ وار

۵: قصه عبدالغوث و ربودن پریان او را و سالها میان پریان ساکن
 شدن او بعد از سالها آمدن او بشهر و فرزندان خویش و باز ناشکیفتن
 او از آن پریان بحکم جنسیت معنی و همدلی او بایشان

بود عبدالغوث هم جنس پری
 چون پری نه سال در پنهان پری
 شد زنش رانسل از شوی دگر
 و آن یتیمانش ز مرکش در سمر
 که مرو را کرک زد یاره زنی
 یا فتاد اندر چهی یا مکمنی
 جمله فرزندان در اشغال مست
 خود نگفتندی که بابائی بدست
 بعد نه سال آمد او هم عاربه
 کشت پیدا باز شد متواریه
 يك مہی مهمان فرزندان خویش
 بود و زآن پس کس ندیدش رنگ بیش

برد همجنسی پریانش چنان
 که رباید روح را ز خم سنان
 چون بهشتی جنس جنت آمدست
 هم ز جنسیت شود یزدان پرست
 نه نبی فرمود جود و محمده
 شاخ جنت دان بدنیا آمده
 مهرها را جمله جنس مهر خوان
 قهرها را جمله جنس قهردان
 لاابالی لاابالی آورد
 ز آنک جنس هم بودند اندر خرد
 بود جنسیت در ادیس از نجوم
 هشت سال او با زحل بد در قدم
 در مشارق در مغارب یار او
 هم حدیث و محرم اسرار او
 بعد غیبت چونک آورد او قدم
 در زمین می گفت او درس نجوم
 پیش او استارگان خوش صف زده
 اختران در درس او حاضر شده
 آنچنانک خلق آواز نجوم
 می شنیدند از خصوص و از عموم
 جذب جنسیت کشیده تازمین
 اختران را پیش او کرده مبین

بیت شماره ۸۹۰

یامگر^۱ آن قابل جنسی بود چون بدو پیوست جنس او شود
قابل جنسی بود: تفسیر این جمله را، باشیوه تمثیل و در لباس تشبیه و با
مقایسه در آیات زیرین بیان میکند.

بیت شماره ۸۹۱

همچو آب و نان که جنس مانبود گشت جنس ما و اندر ما فزود

بیت شماره ۸۹۲

نقش جنسیت ندارد آب و نان ز اعتبار آخر آنرا جنس دان

بیت شماره ۸۹۳

ور ز غیر جنس باشد ذوق ما آن مگر مانند باشد جنس را

۱- زابر و خورشید و ز گردون آمدی

پس شدی اوصاف و گردون بر شدی

آمدی در صورت باران و تاب

میروی اندر صفات مستطاب

جزو شید و ابرو انجمها بدی

نفس و فعل و قول و فکرتها شدی

این سخن را ترجمه پهناوری

گفته آید در مقام دیگری

نسخه A (جنسی او) - (نامگر) ضبط کرده است.

بیت شماره ۸۹۴

آنك مانندست باشد عاریت عاریت باقی نماند عاقبت

باشد عاریت: ذوق و لذتی که از جنس حقیقی، نباشد و از تشابه و مانندگی
ناشی شود، زود گذر است و دیر نیاید و بسان مال عاریتی بعد از اندك

هر یکی نام خود و احوال خود
باز گفته پیش او شرح رصد
چیست جنسیت یکی نوع نظر
که بدان یابند ره در همدگر
آن نظر که کرد حق در وی نهان
چون نهد در تو تو کردی جنس آن
هر طرف چه می کشد تن را نظر
بی خبر را کی کشاند با خبر
چونك اندر مرد خوی زن نهد
او مخنث گردد و کان می دهد
چون نهد در زن خدا خوی نری
طالب زن گردد آن زن سمتری
چون نهد در تو صفات جبرئیل
همچو فرخی بر هوا جوئی سبیل
چون نهد در تو صفتهای خری
صد پرت گرهست بر آخر پری

مدت ، بصاحب اصلی مسترد گردد.

بیت شماره ۸۹۵

مرغ را گر ذوق آید از صفیر چو ناک جنس خود نیابد شد نقیر

بیت شماره ۸۹۶

تشنه را گر ذوق آید از سراب چون^۲ رسد در وی گریزد جوید آب

۱- نسخه B «مانده‌ست» - نسخه A «و باشد»

۲- نسخه C «چون بدید از وی»

۳- بطور کلی مناط و سبب جذب را بر سه گونه قسمت میکنند:

اما از این سه دو قسم مقبول و سومین مطرود است .

الف- جذب جنس بجنس خود که در صورت و معنی هم جنس هستند، مانند شخصی عالم باشخص دانشمند دیگر و فرد صالحی با فرد صلاحیت دار دیگری جنسیت دارند.

ب- در صورت جنس نباشد ولی در معنی جنسیت داشته باشند، یعنی جنسیت بالقوه ، مانند شخصی عوامی که در عداد صالحان و اولیاء نیست لیکن باعتبار داشتن قابلیت در معنی هم جنس آنانست ، اما قسم سوم که مطرود است بصورت جنس در معنی جنس نباشد پندار است. باقی در صفحه بعد

بیت شماره ۸۹۷

مفلسان گر خوش شوند از زر قلب^۱ ليك آن رسوا شود در دار ضرب^۲

بیت شماره ۸۹۸

تا زر^۳ اندودیت از ره تفکند تا خیال کثر ترا چه تفکند

و نمایش جنس است که منشأ جذب دروغین و ناپایدار است. مانند زهری که در شکل نان است، قهری که در شکل احسان است.

حیوانی که بهیئات انسان است و نادریشی که در لباس درویشانست. اما مولانا قسم ثالث را چنین توجیه می‌نماید:

اگر ما مجذوب اموری می‌شویم که فی الواقع و نفس الامر، باماجنسیست ندارند، اما صورتاً مشابه جنس ماست، از آنست که مافریب ظاهر می‌خوریم و ذوقی حاصل می‌شود. اما این ذوق معتبر و دایمی نیست، عاریت و عرضی است و آنچه عرض است هرگز نباید و جنسیت کاذب دوام ندارد مانند صفریاد که مرغ را گرفتار بدام می‌افکند از آن جهت است که آهنگ او را تقلید می‌کند، ولی آن کشش بنفرت تبدیل می‌شود هنگامیکه همجنس را پیدا نمی‌کند و در دام بلا گرفتار می‌گردد.

(فاتح‌الایات ص ۸۵ از سطر پنجم پیعد)

۱- مفلسان (هم خوش شوند) فاتح‌الایات ج-س

۲- اگر جویندگان مفلس و معسر و بی اعتبار از ارائه زر نمای بی ارزش برای مدت موقتی خوشحال شوند ولی چون قبال سنگ امتحان و محاکم ضرابخانه حقیقت و محضر حق ظاهر گردند، بی آبرو و رسوا میشوند.

برای درك تحليل معنوی مسأله بدفتر سوم، از بیت (۴۱۶۲-۴۱۵۹)^۱ و دفتر ششم از (بیت ۱۲۸-۱۱۹)^۲ ایضاً همان دفتر از بیت ۲۹۷۴ به بعد ملاحظه نمایند.

۱- « تمثيل گريختن مؤمن و بی صبری او در بالا باضطراب و بی قراری نخود و دیگر حوايج در جوش ديگ و بردويدن تا بيرون جهند »
بنگر اندر نخودی در ديگ چون

می جهد بالا چو شد ز آتش زبون
هر زمان نخود بر آید وقت جوش
بر سر ديگ و بر آرد صد خروش
می زند کفلیز کدبانو کد نی
خوش بجوش و بر میجد ز آتش کنی

۲- عقل، سرتیزست لیکن پای سست
ز آنک دل ویران شدست و تن درست
عقلشان در نقل دنیا پیچ پیچ
فکرشان در ترك شهوت هیچ هیچ
صدرشان در وقت دعوی همچو شرق
صبرسان در وقت تقوی همچو برق
عالمی اندر هنرها خود نما
همچو عالم بسی وفا وقت وفا
وقت خود بینی نگنجد در جهان
در کلو و معده کم گشته چو نان

باز جان چون روسوی جانان نهد
 رخت را در عمر بی‌بایان نهد
 ز آن نجوشانم که مکروه منی
 بلك تاگیری تو ذوق و چاشنی
 تاغذی کردی بیامیزی بجان
 بهر خواری نیست این امتحان
 آب میخوردی به‌بستان سبز و تر
 بهر این آتش بدست آن آب‌خور
 رحمتش سابق بدست از قهر زآن
 ناز رحمت گردد اهل امتحان
 گوید ای نخود چریدی در بهار
 رنج مهمان تو شد نیکوش دار
 ای نخود می‌جوش اندر ابتلا
 تا نه هستی و نه خود ماند ترا
 اندر آن بستان اگر خندیده
 تو گل بستان جان و دیده
 گرجدا از باغ و آب و گل‌شدی
 لقمه گشتی اندر احیا آمدی
 شوغدی و قوت و اندیشها
 شیر بودی ، شیر شو در بیشها
 از صفاتش رسته والله نخست
 در صفاتش باز رو چالاک و چست

این همه اوصافشان نیکو شود
 بد نماید چونك نیکو جو شود
 گر منی کنده بود همچون منی
 چون بجان پیوست یابد روشنی
 هر جمادی که کند رو در نبات
 از درخت بخت او روید حیات
 هر نباتی کآن بجان رو آورد
 خضروار از چشمه حیوان خورد
 باز جان چون رو سوی جانان نهند
 رخت را در عمر بی پایان نهد

ج-س

توضیح: البته ذوق جنس، از جنس می باشد. و ذوق گرفتن از خلاف جنس ممکن نیست. پس جنس اگر چه سه قسم میگردد، لیکن اصل بالا مستقر دو قسم می شود:

يك قسم مردود و مطرود است - قسمی که معنأ و صورتأ جنس است مثلاً بظاهر و در معنی يك فرد دانشمند، جنس يك شخص دانشمند و يك نفر آدم نیکو کار دیگر است.

قسم دوم در معنی همجنس است ولی در صورت ظاهر با انسان از يك جنس نیست اما به اعتبار آخر هم جنس میگردد و این نیز در انسان پیدا می شود مثلاً در کسوت نیکوکاران و اولیاء نیست لیکن باعتبار داشتن قابلیت در معنی هم جنس آنان است.

اما قسم سوم که مطرود است بصورت جنس ولی در معنی جنس نباشد
 (اقتباس از مثنوی ساری عبدالله افندی)

چه: معادل در چه، حذف حروف اضافه ناشی از روش خاص مولوی است
شاهد مثال در دفتر اول مثنوی :

بیت‌های (۳۵، ۴۳۷، ۵۷۹، ۷۲۴، ۹۷۳، ۱۰۱۳، ۱۳۱۲، ۱۶۲۶، ۱۶۴۸، ۱۸۵۶،
۲۳۱۰، ۲۶۹۶، ۲۷۹۲، ۲۷۹۴، کلاً چهارده مورد می‌باشد^۴

(تاخیال کثر) مولانا در مصرع دوم این بیت به نتیجه اخلاقی تمثیل دیگری
اشاره اجمالی مینماید. چنانکه بیت ۱۳۰۴ را ملاحظه فرمایند^۵ موضوع روشنتر شود.

۳- هان ای طالب و سالک طریقت هوشیار و بیدار باش تا فریب زرانددی
زر نما یعنی ظاهر سازی را نخوری و در چاه غفلت نیفتی.

(فاتح‌الابیات ص ۸۵ سطر ۲۳ به بعد)

ج.س

۴- به بخش نخست صفحه (۳۰۲-۳۰۰) رجوع نمایند.

۵- چونك شیر اندر برخویشش کشید

در پناه شیر تا چه می‌دوید

چونك در چه بنگریدند اندر آب

اندر آب از شیر و او در تافت تاب

شیر عکس خویش دید از آب تفت

شکل شیری در برش خرگوش زفت

چونك خصم خویش را در آب دید

مرو را بگذاشت و اندر چه جهید

در فتاد اندر چهی کو کننده بود

ز آنك ظلمش در سرش آینه بود

بیت شماره ۸۸۹

از کلیله بازجو^۱ آن قصه را و اندر آن قصه طلب کن حصه را

از کلامه: داستان هندی شیر و خرگوش در کتابهای زیرین انعکاس یافته است :

۱- V49 Ocean of story^۲ از نظر ارتباط با کلیله و دمنه عربی چاپ

De SACY^۳ از ص ۱۰۳ به بعد

چاپ شیخو CHEIKHO^۴ از ص ۷۲ به بعد

۲- کلیله و دمنه فارسی نصرالله منشی^۵ سال ۱۳۰۵ ص ۹۴ به بعد

چنان تکمیل و تنظیم شده است، که برای بحث عمیق و دقیق آماده است، این موضوع در کتاب مثنوی متضمن بیت ۴۸۹ است .

یعنی از بیت ۱۳۸۹ - ۹۰۰ که فقط پنجاه بیت با اصل داستان ارتباط دارد

بدین قرار :

۱۲۶۳، ۱۱۸۴-۱۱۶۷، ۱۱۵۲-۱۱۵۰، ۱۰۵۶-۱۰۵۵، ۱۰۰۱-۹۹۴، ۹۰۳-۹۰۰

۱۳۵۸^۶ - ۱۳۵۳، ۱۳۳۴، ۱۳۰۷، ۱۲۶۴

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان

این چنین گفتند جمله عالمان

هرک ظالمتر چش باهول تر

عدل فرمودست بتر را بتر

بتر را بتر : اشاره بآیه ۳۸ سوره ۴۲ قرآن است ، بمدلول آنکه چون

ایشانرا ستمی از کفار برسد ایشان از اهل ستم انتقام می کشند.

«جزاء سیئة سیئة»

۱- فاتح‌الایات (بازخوان)

C H. TAWNEY 's TRANSLATION of KATHA SARIT_2
SAGARA, ED. N M PENZER (LNDON, 1924—1928)

۳- SILVESTRE de SACY از خاورشناسان و رجال نامدار فرانسه و از مردم پاریس (۱۷۵۸-۱۸۳۸) از آغاز جوانی ضمن تحصیل حقوق بتحقیق و مطالعه در زبانهای شرقی مخصوصا عربی، فارسی، ترکی، سریانی، عبری پرداخت. در ۱۷۸۵ عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

در سال ۱۷۹۵ بمعلمی عربی زبانهای شرقی منصوب گردید در سال ۱۸۰۶ معلم فارسی کلژ دفرانس تعیین شد. در سال ۱۸۲۳ انجمن آسیائی را بنیاد نهاد. وی پیشرو خاورشناسی در اروپاست از آثار او ترجمه پندنامه عطار بامقدمه بفارسی، صرف و نحو زبان عربی، بحثی در باره کلیله و دمنه فارسی (۱۸، ۱۷)، ملاحظاتی در باب دو ایالت ایران، یادداشتهائی در باره ایران باستان و کتب بسیار دیگر فرهنگ معین

۴- شیخو لوئیس، رزق‌الله بن یوسف بن عبدالمسیح دانشمند مسیحی (۱۸۵۹-۱۹۲۷) وی سفری باروپا کرد و بتألیف پاره کتب پرداخت که اغلب آنها مشحون از اغلاط و اوهام تاریخی و لغوی و نحوی است مفیدترین تألیف وی که خالی از اکاذیب است. الاداب العربیه فی القرن التاسع عشر والرابع الاول من القرن العشرين است (فرهنگ معین)

در باب کلیله و دمنه:

ج-س

۵- اصل کتاب هندی بود، بنام پنچه تنتره PANCHATANTRA در پنج باب فراهم آمده برزویه طبیب مروزی در عصر انوشیروان خسرو پسر قباد پادشاه ساسانی آنرا بیارسی درآورد و ابواب و حکایات چند برآن افزود که اغلب آنها از مآخذ دیگر هندی بود.

در مبادی دوران فرهنگ اسلامی ابن المقفع آنرا از پارسی به تازی نقل کرد و کتاب کليلة و دمنه نام نهاد، از نگارش پارسی برزویه و از ترجمه تازی پسر مقفع «بهر گونه زبان» ترجمه کرده، در عصر سامانیان نخستین سخنگوی بزرگ فارسی ابو عبدالله رودکی آن کتاب ابن المقفع را بنظم فارسی امروزی درآورد، که نمونه از آن از کتاب تحفة الملوك علی ابن ابی حفص ابن فقیه محمود اصفهانی نقل می شود:

تاجهان بود از سر آدم فراز
کس نبود از راه دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان
راز دانش را بهر گونه زبان
کرد کردند و گرامی داشتند
تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست
و ز همه بد بر تن تو جوشنست

پس از وی، باز بفارسی ترجمه ها کردند، تا بعهد بهرامشاه غزنوی، ابوالمعالی نظام الملک نصراله بن محمد که منشی دیوان بود، کليلة و دمنه پسر مقفع را بار دیگر بنثر فارسی ترجمه کرد.

این ترجمه، بانثر منشیانه بلیغ، و استشهدات و تمثیلات لطیفی که در آن بکار رفته و آرایشهایی که دارد، هم از روزگار قدیم، مورد توجه و مراجعه بزرگان ادب قرار گرفت.

ج-س

چنانکه مولانا از طرح قصص و تمثیلات کليلة برای بیان مطالب عرفانی

و معانی عمیق آن، استفاده گران بها برده و در سه مورد، با تصریح بنام، از حکایات آن کتاب بهره گرفته است، نیز قبل از مولوی از سخن سرآیان عرفانی، از قبیل سنائی و شیخ عطار، توجه خاص باین کتاب داشته اند.

کتابهای متعددی، از قبیل اخلاق محتشمی، اخلاق ناصری - الادب الوجیز الاوامر العلائیه، بختیار نامه، بزم و رزم، بستان العقول، تاج المآثر - تجارب امم فارسی - تحفة الوزراء - ترجمه یمینی - التوسل الی الترسل - روضة العقول - مرزبان - نامه - نصیحة المملوک - نفثة المصدور - وسائل الرسائل - به تقلید و اقتباس کلیله و دمنه نگاشته شده است ولیکن از اینهمه کسیرایارای مقابله با شیوۀ انشای نصرالله منشی، وقوت بیان و قدرت (او رادرا دای) معانی نبوده است. دو دیگر از کلیله:

۱- خرکوشان و شاه بیلان در دفتر سوم مثنوی از (۲۷۵۱-۲۷۳۸) چنین آغاز می گردد.

این بدان ماند که خرکوشی بگفت

من رسول ماهم و با ماه جفت

کز رمۀ بیلان بر آن چشمه زلال

جمله نخجیران بدند اندر و بال

ج-س

۲- قصه سه ماهی دفتر چهارم مثنوی از بیت (۲۲۸۰-۲۲۰۶)

قصه آن آبگیرست ای عنود

که در و سه ماهی اشکرف بود

چند صیادی سوی آن آب گیر

بر گذشتند و بدیدند آن ضمیر

ج-س

پنجاه بیت که باصلداستان ارتباط دارد بدین قرار است:

۹۰۰- طایفه نخجیر در وادی خوش

بوده‌اند از شیر اندرکش مکش

۹۰۱- بس که آن شیراز کمین درمی‌ربود

آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود

۹۰۲- حیلہ کردند آمدند ایشان به شیر

کز وظیفه ما ترا داریم سیر

۹۰۳- جز وظیفه در پی صیدی میا

تا نگردد تلخ بر ما این کیا

۹۹۶- قرعه بر هرک اوفتادی روز روز

سوی آن شیر او دوییدی همچو یوز

۹۹۷- چون بخر گوش آمد این ساغر بدور

بانگ زد خر گوش آخر چند جور

۹۹۸- قوم گفتندش که چندین گاه ما

جان فدا کردیم در عهد و وفا

۹۹۹- تو موجو بدنامی ما ای عنود

تا نرنجد شیر رو رو زود زود

۱۰۰۰- گفت ای یاران مرا مهلت دهید

تا بمکرم از بلا بیرون جهید

۱۰۰۱- تا امان یابد بمکرم جان تان

ماند این میراث فرزندان تان

۱۰۵۵- ساعتی تأخیر کرد اندر شدن

بعد از آن شد پیش شیر پنجه زن

- ۱۰۵۶- ز آن سبب کاندردن او ماند دیر
- خاک را میکند و می‌غرید شیر
- ۱۱۵۰- شیر اندر آتش و درخشم و شور
- دیدگان خرگوش می‌آید ز دور
- ۱۱۵۱- میدود بی‌دهشت و گستاخ او
- خشمگین و تند و تیز و ترش رو
- ۱۱۵۲- کز شکسته آمدن تهمت بود
- و ز دلیری دفع هر ریت بود
- ۱۱۶۷- گفت بشنو گر نباشم جای لطف
- سر نهادم پیش از درهای عتف
- ۱۱۶۸- من بوقت چاشت در راه آمدم
- بیارفیک خود سوی شاه آمدم
- ۱۱۶۹- بامن از بهر تو خرگوش دگر
- جفت و همراه کرده بودند آن نفر
- ۱۱۷۰- شیری‌اندر راه قصد بنده کرد
- قصد هر دو همراه آینده کرد
- ۱۱۷۱- گفتمش مابنده شاهنشهم
- خواجه تاشان که آن در کهیم
- ۱۱۷۲- گفت شاهنشه که باشد شرم‌دار
- پیش من تو یاد هر ناکس میار
- ۱۱۷۳- هم‌ترا و هم‌شهرت را بردم
- کبر تو بایارت بگردید از درم

- ۱۱۷۴- گفتمش بگذار تا بار دگر
 روی شه بینم برم از تو خبر
- ۱۱۷۵- گفت همره را گرونه پیش من
 ورنه قربانی تو اندر کیش من
- ۱۱۷۶- لابه کردیمش بسی سودی نکرد
 یاز من بستد مرا بگذاشت فرد
- ۱۱۷۷- یارم از زفتی سه چندان بد که من
 هم بد لطف و هم بخوبی هم به تن
- ۱۱۷۸- بعد از این ز آن شیر این ره بسته شد
 رشته ایمان ما بگسته شد
- ۱۱۷۹- از وظیفه بعد از این او میدبر
 حق همی گویم ترا (والحق مر)
- ۱۱۸۰- گر وظیفه بایدت ره پاک کن
 هین بیا و دفع آن ناپاک کن
- ۱۱۸۱- گفت بسم الله بیا تا او کجاست
 پیش در شو گر همی کوئی تو راست
- ۱۱۸۲- تاسزای او صد چون اودهم
 ور دروغست این سزای تو دهم
- ۱۱۸۳- اندر آمد چون قلاووزی به پیش
 تا برد او را بسوی دام خویش
- ۱۱۸۴- سوی چاهی کونشانش کرده بود
 چاه مرغ را دام جانش کرده بود

- ۱۲۶۳- چونك نردچاه آمد، شیر دید
 کز ره آن خر گوش ماند و پا کشید
- ۱۲۶۴- گفت پا واپس کشیدی تو چرا
 پای را واپس مکش پیش اندر آ
- ۱۳۰۴- چونك شیر اندر بر خویشش کشید
 در پناه شیر تا چه میدوید
- ۱۳۰۵- چونك در چه بنگریدند اندر آب
 اندر آب از شیر و او در تافت تاب
- ۱۳۰۶- شیر عکس خویش دید از آب تفت
 شکل شیری در برش خر گوش زفت
- ۱۳۰۷- چونك خصم خویش را در آب دید
 مرو را بگذاشت و اندر چه جهید
- ۱۳۵۳- سوی نخچیران دوید آن شیر گیر
 (کابشروا یا قوم انجاء البشیر)
- ۱۳۵۴- مژده مژده ای گروه عیش ساز
 کآن سک دوزخ بدوزخ رفت باز
- ۱۳۵۵- مژده مژده کان عدو جانها
 کند قهر خالقش دندانها
- ۱۳۵۶- آنك از پنجه بسی سرها بکوفت
 همچو خس جاروب مر کش هم بروفت
- ۱۳۵۷- جمع گشتند آن زمان جمله وحوش
 شاد و خندان از طرب در ذوق وجوش

بعد از تجزیه صوری داستان و برداشتن پیرایه ها و ترکیب و ایجاد و یکداستان منظوم، نظیر مأخذ قصد، به تحلیل معانی و مفاهیم عالی عرفانی و نکات حکیمانه قصه می‌پردازیم:

این داستان حاوی چند مسأله مهم و عمیق رده‌ها نکته دقیق عرفانی و معرفت-النفسی و نماینده نبوغ و عظمت معنوی و قدرت اندیشه مولانامی باشد بدین ترتیب:

- ۱- از بیت ۹۹۷-۹۰۴ متضمن مراتب اعتماد بخدا، توکل و مسأله جبر است.
- ۲- الهام صوفیانه ۱۰۲۶-۱۰۰۸ که نماینده قدرت تصرف او، در موضوعات عادی و تطبیق آنها با مقاصد بلند عارفانه خویش می‌باشد.

۳- عالم وجود و حقیقت و عالم معنی و صورت، ازبیت (۱۱۴۹-۱۱۰۹) می‌باشد.

۴- تدبیر و تقدیر ازبیت (۱۲۶۲-۱۱۹۴) متضمن است.

۵- سرشت شر ۱۳۳۸-۱۳۰۹

۶- حکایات اخلاقی بسیار، بعنوان شاهد مثال، و شرح تفسیر موضوع، در لابلای این داستان نمایان است.

ملاحظه آیات ۹۵۶، ۱۰۸۲، ۱۲۰۲ به بعد، ۱۲۳۴: به بعد موضوع را روشن خواهد کرد.

۱۳۵۸- حلقه کردند او چو شمعی در میان

سجده کردندش همه صحرائیان

ایمان و اعتماد و توکل بخدا مسأله جبریت

ازبیت (۹۹۷-۹۰۴)

«جواب گفتن شیر نخچیران را و فایده جهد گفتن»

۹۰۴- گفت آری کرو فاینم نه مکر

مکرها بس دیده‌ام از زید و بکر

- ۹۰۵- من هلاك فعل و مكر مردم
 من گزیده زخم مار و كژدم
 ۹۰۶- مردم نفس از درونم در كمين
 از همه مردم بتر در مكر و كين
 ۹۰۷- گوش من (لا يلدغ المؤمن) شنيد
 قول پيغمبر بجان و دل گزید
 ترجيح نهادن نخچيران تو كل را بر جهد و اكتساب
 ۹۰۸- جمله گفتند ای حكيم باخبر
 (الحذر دع ليس يغنى عن قدر)
 ۹۰۹- در حذر شوریدن شور و شرست
 رو تو كل كن تو كل بهترست
 ۹۱۰- با قضا پنجه مزن ای تند و تيز
 تا نگیرد هم قضا با تو ستيز
 ۹۱۱- مرده بايد بود پيش حكم حق
 تا نيابد زخم از (رب الفلق)
 ترجيح نهادن شير جهد و اكتساب را بر تو كل
 ۹۱۲- گفت آری گر تو كل رهبرست
 اين سبب هم سنت پيغمبرست
 ۹۱۳- گفت پيغمبر با آواز بلند
 با تو كل زانوی اشتر بيند
 ۹۱۴- رمز (الكاسب حبيب الله) شنو
 از تو كل در سبب كاهل مشو

ترجیح نهادن نخچیران تو کل را بر اجتهاد

۹۱۵- قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق

لقمه نژویر دان بر قدر خلق

۹۱۶- نیست کسبی از تو کل خوبتر

چیست از تسلیم خود محبوبتر

۹۱۷- بس گریزند از بلاسوی بلا

بس جهند از مار سوی ازدها

۹۱۸- حيله كرد انسان و حيله اش دام بود

آنك جان پنداشت خون آشام بود

۹۱۹- دریست و دشمن اندر خانه بود

حيله فرعون زین افسانه بود

۹۲۰- صد هزاران طفل گشت آن کینه کش

و آنك او می جست اندر خانه اش

۹۲۱- دیده ما چون بسی علت دروست

رو فنا کن دید خود در دید دوست

۹۲۲- دیدما را دید او (نعم العوض)

یابی اندر دید او کل غرض

۹۲۳- طفل ناگیرا و نا پویا بیود

مرکبش جز کردن بابا نبود

۹۲۴- چون فصولی گشت و دست و پا نمود

در عنا افتاد و در کور و کبود

- ۹۲۵- جانهای خلق پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر صفا
- ۹۲۶- چون (با مرا هبطوا) سندی شدند
حبس خشم و حرص و خرسندی شدند
- ۹۲۷- ما عیال حضرتیم و شیر خواه
گفت (الخلق و عیال لاله)
- ۹۲۸- آنک او از آسمان باران دهد
هم تواند کو ز رحمت نان دهد
- باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل
- ۹۲۹- گفت شیر آری ولی رب العباد
نردبانی پیش پای ما نهاد
- ۹۳۰- پایه پایه رفت باید سوی بام
هست جبری بودن اینجا طمع خام
- ۹۳۱- پای داری چون کنی خود را تونک
دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
- ۹۳۲- خوا چه چون یلی بدست بنده داد
بی زبان معلوم شد او را مراد
- ۹۳۳- دست هم چون بیل اشارتهای اوست
آخر اندیشی عبارتهای اوست
- ۹۳۴- چون اشارتهاش را بر جان نهی
در وفای آن اشارت جان دهی
- ۹۳۵- بس اشارتهای اسرار دهد
بار بردارد ز تو کارت دهد

- ۹۲۶- حاملی محمول گرداند ترا
قابلی مقبول گرداند ترا
- ۹۳۷- قابل امرویی قایل شوی
وصل جوئی بعد از آن واصل شوی
- ۹۳۸- سعی شکر نعمتش قدرت بود
جبر تو انکار آن نعمت بود
- ۹۳۹- شکر قدرت قدرت افزون کند
جبر نعمت از گفت بیرون کند
- ۹۴۰- جبر تو خفتن بود در ره مخسب
تا بینی آن در و در که مخسب
- ۹۴۱- هان مخسب ای جبری بی اعتبار
جز بزیر آن درخت میوه دار
- ۹۴۲- تا که شاخ افشان کنده ر لحظه باد
بر سر خفته بریزد نقل و زاد
- ۹۴۳- جبر خفتن در میان ره زنان
مرغ بی هنگام کی یابد امان
- ۹۴۴- در اشارت هاش را بینی زنی
مرد پنداری و چون بینی زنی
- ۹۴۵- این قدر عقلی که داری کم شود
سر که عقل از وی ببرد دم شود
- ۹۴۶- ز آنک بی شکری بود شوم و شنار
می برد بی شکر را در قعر نار

- ۹۴۷- گر تو کل میکنی درکار کن
کشت کن پس نکیه بر جبار کن
باز ترجیح نهادن نخچیران تو کل را بر جهد
- ۹۴۸- جمله باوی بانگها برداشتند
کآن حریصان که سبها کاشتند
- ۹۴۹- صد هزار اندر هزار از مردوزن
پس چرا محروم ماندند از ز من
- ۹۵۰- صد هزاران قرن ز آغاز جهان
همجو اژدرها گشاده صد دهان
- ۹۵۱- مکرها کردند آن دانا گروه
که ز بن برکنده شد ز آن مکر کوه
- ۹۵۲- کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال
(لتزول منه اقلال الجبال)
- ۹۵۳- جز که آن قسمت که رفت اندرازل
روی ننمود از شگال و از عمل
- ۹۵۴- جمله افتادند از تدبیر و کار
ماند کار و حکمهای کردگار
- ۹۵۵- کسب جز نامی مدان ای نامدار
جهد جز وهمی میندار ای عیار

- نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان
و تقریر ترجیح توکل بر جهد و قلت فایده جهد
۹۵۶- زاد مردی چاشتگاهی در رسید
در سرا عدل سلیمان در دوید
۹۵۷- رویش از غم زرد و هر دو لب کبود
پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود
۹۵۸- گفت عزرائیل در من این چنین
يك نظر انداخت پراز خشم و کین
۹۵۹- گفت هین اکنون چه می خواهی بخواه
گفت فرما باد را ای جان پناه
۰۶۰- تا مرا زینجا بهندستان برد
بود بنده کآن طرف شد جان برد
۹۶۱- نك ز درویشی گریزانند خلق
لقمه حرص و امل ز آنند خلق
۹۶۲- ترس درویشی مثال آن هراس
حرص و کوشش را توهندستان شناس
۹۶۳- باد را فرمود تا او را شتاب
برد سوی قعر هندستان بر آب
۹۶۴- روز دیگر وقت دیوان ولقا
پس سلیمان گفت عزرائیل را
۹۶۵- کآن مسلمان را بخشم از بهر آن
بنگریدی تا شد آواره ز خان

نوکل و اعتماد بخدا و جبر

۹۹۷-۹۰۴

۹۶۶- گفت من از خشم کی کردم نظر

از تعجب دیدمش در ره گذر

۹۶۷، که مرا فرمود حق که امروزهان

جان او را تو بهندستان ستان

۹۶۸- از عجب گفتم گر او را صد پرست

او بهندستان شدن دور اندرست

۹۶۹- تو همه کار جهان را همچنین

کن قیاس و چشم بگشا و بین

۹۷۰- از که بگریزم از خودای محال

از که بر بایم از حق ای وبال

باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فواید جهد را بیان کردن

۹۷۱- شیر گفت آری و لیکن هم بین

جهدهای انبیا و مؤمنین

۹۷۲- حق تعالی جهدشان را راست کرد

آنچ دیدند از جفا و کرم و سرد

۹۷۳- حیلهاشان جمله حال آمد لطیف

« کل شیئی من ظریف هو ظریف »

۹۷۴- دامهاشان مرغ کردونی گرفت

نقصهاشان جمله افزونی گرفت

- ۹۷۵- جهد میکن تا توانی ای کیا
در طریق انبیاء و اولیاء
- ۹۷۶- باقضا پنجه زدن نبود جهاد
ز آنك این راهم قضا بر ما نهاد
- ۹۷۷- کافر من گر زیان کردست کس
در ره ایمان و طاعت يك نفس
- ۹۷۸- سرشکسته نیست این سر را میند
يك دو روزی جهد کن باقی بخند
- ۹۷۹- بد محالی جست کودنیا بجست
نيك حالی جست کو عقبی بجست
- ۹۸۰- مکرها در کسب دنیا بار دست
مکرها در ترك دنیا واردست
- ۹۸۱- مکر آن باشد که زندان حفره کرد
آنك حفره بست آن مکر بست سرد
- تو کل و اعتماد بخدا و جبر
۹۹۷-۹۰۴
- ۹۸۲- این جهان زندان و ما زندانیان
حفره کن زندان و خود را وارهان
- ۹۸۳- چیست دنیا از خدا غافل بدن
نی قماش و نفره و میزان و زن
- ۹۸۴- مال را کز بهر دین باشی حمل
«نعم مال صالح» خواندش رسول

- ۹۸۵- آب در کشتی هلاک کشتی است
- آب اندر زیر کشتی پستی است
- ۹۸۶- چونک مال و ملک را از دل براند
- ز آن سلیمان خویش جز مسکین نخواند
- ۹۸۷- کوزه سربسته اندر آب زفت
- از دل پرباد فوق آب رفت
- ۹۸۸- یاد درویشی چو در باطن بود
- بر سر آب جهان ساکن بود
- ۹۸۹- گرچه جمله این جهان ملک و است
- ملک در چشم دل او لاشیئی است
- ۹۹۰- پس دهان دل بیند و مهر کن
- پر کنش از باد گیر «من لدن»
- ۹۹۱- جهد حقست و دوا حقست و درد
- منکر اندر جهد جهدش جهد کرد
- مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل
- ۹۹۲- زین نمط بسیار برهان گفت شیر
- کز جواب آن جبریان گشتند سیر
- ۲۹۳- روبه و آهو و خر گوش و شغال
- جبر را بگذاشتند و قیل و قال
- ۹۹۴- عهدها کردند باشیر زیان
- کاندرین بیعت نیفتد در زیان

۹۹۵- قسم هر روزش بیاید بی جگر

حاجتش نبود تقاضای دگر

۹۹۶- قرعه بر هر ك اوفتادی روز روز

سوی آن شیر او دیدی همچو یوز

۹۹۷- چون بخر گوش آمد این ساغر بدور

بانك زد خر گوش آخر چند جور

ج-س

عالم وجود و حقیقت و عالم معنی و صورت

۱۱۴۹-۱۱۰۹

تاچه عالمهاست در سودای عقل

تاچه با پنهانست این دریای عقل

صورت ما اندرین بحر عذاب^۱

می رود چون کاسها بر روی آب

تا تشد بر برسر دریا چو طشت

چونك پرشد طشت دروی غرق گشت

عقل پنهانست و ظاهر عالمی

صورت ما موج یا از وی نمی

هرچه صورت می وسیلت سازدش

ز آن وسیلت بحر دور اندازدش

تا نبیند دل دهنده راز را

تا نبیند تیر دور انداز را

اسب خود را یاوه وز ستیز
 میدواند اسب خود در راه تیز
 اسب خود را یاوه داند آن جواد
 و اسب خود او را کشان کرده چو باد
 در فغان و جست و جو آن خیره سر
 هر طرف پیرسان و جویان در بدر
 کآن که دزدید اسب ما را کوو کیست
 این که زیران تست ای خواجه چیست
 آری این اسبست لیکن اسب کو
 با خود آ ای شهسوار اسب جو
 جان ز پیدائی و نزدیکیست گم
 چون شکم پر آب و لب خشکی چو خم
 کی بینی سرخ و سبز و فور^۱ را
 تا بینی پیش از این سه نور را
 لیک چون در رنگ کم شد هوش تو
 شد ز نور آن رنگها روپوش تو
 چونک شب آن رنگها مستور بود
 پس بدیدی دید رنگ از نور بود
 *۱- عذاب با کسر عین جمع عذب بمعنی گوارا (فرهنگ معین)
 *۲- فور رنگ سرخ کم رنگ : بور (فرهنگ معین)
 ۱۱۳۷- این سخن و آواز از ندیشه خاست
 تو ندانی بحر اندیشه کجاست

ليك چون موج سخن ديدى لطيف
 بحرآن داني كه باشد هم شريف
 چون ز دانش موج اندیشه بتاخت
 از سخن و آواز او صورت بساخت
 صورت از بي صورتى آمد برون
 باز شد كه «انا اليه» راجعون،
 پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتيست
 مصطفى فرمود دنيا ساعتيست
 فكر ما تيريست از هو در هوا*
 در هوا* كي پايد آيد تا خدا
 هر نفس نو مى شود دنيا و ما
 بي خبر از نو شدن اندر بقا
 عمر همچون جوى نو نو مى رسد.
 مستمرى مى نمايد در جسد
 آن ز تيزى مستمر شكل آمدست
 چون شرر كش تيز جنباني بدست
 شاخ آتش را بجنباني بساز
 در نظر آتش نمايد بس دراز
 اين درازى مدت از تيزى صنع
 مى نمايد سرعت انگيزى صنع
 *۱- و آن سوره دوم آيه ۱۵۱
 *۲- وجود انساني

طالب این سر اگر علامه‌ایست
 نك حسام‌الدین که سامی نامه‌ایست
 نیست دید رنگ بی‌نور برون
 همچنین رنگ خیال اندرون
 این برون از آفتاب و از سها
 و اندرون از عکس انوار علی
 نور نور چشم خود نور دلست
 نور چشم از نور دلها حاصلست
 باز نور نور دل نور خداست
 کو ز نور عقل و حس پاك وجداست
 شب بند نوری ندیدی رنگ را
 پس بضد نور پیدا شد ترا
 دیدن نورست آنکه دید رنگ
 وین بضد نور دانی بی‌درنگ
 رنج و غم را حق پی آن آفرید
 تا بدین ضد خوش دلی آید پدید
 پس نهانیها بضد پیدا شود
 چونك حق را نیست ضد پنهان بود
 که نظر بر نور بود آنکه برنگ
 ضد بضد پیدا بود چون روم و رنگ
 * سها - ستاره‌ایست نزدیک بنات‌النش مہین

پس بضد نور دانستی تو نور
 ضد ضد را می‌نماید در صدور
 نور حق را نیست ضدی در وجود
 تا بضد او را توان پیدا نمود
 لاجرم «ابصارنا» * لا تدركه»

(وهو يدرك) بین تو از موسی و که
 ۱۱۳۶- صورت از معنی چوشیرازیشه‌دان
 یا چو آواز و سخن ز اندیشه

تدبیر و تقدیر ۱۱۹۳-۱۲۶۲

۱۱۹۴- چون قضا آید نبینی غیر پوست
 دشمنان را باز شناسی ز دوست
 چون چنین شد ابتهال آغاز کن
 ناله و تسبیح و روزه ساز کن
 ناله میکن کای تو علام الغیوب
 زیر سنك مکر بد ما را مکوب
 کرسکی کردیم ای شیر آفرین
 شیر را مکمار برما زین کمین
 آب خوش را صورت آتش مده
 اندر آتش صورت آبی منه
 * «لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير».

(قرآن کریم سوره انعام آیه ۱۰۳)

از شراب قهر چون مستی دهی
 نیستها را صورت هستی دهی
 ۱۲۰۰- چیست مستی جسمامبدل شدن
 چوب گز اندر نظر صندل شدن
 قصه هدهد و سلیمان در بیان آنک چون قضا آید چشمهای
 روشن بسته شود

۱۲۰۲- چون سلیمان را سراپرده زدند
 پیش او مرغان بخدمت آمدند
 هم زبان و محرم خود یافتند
 پیش او يك يك بجان بشتافتند
 جمله مرغان ترك کرده چيك چيك
 با سلیمان گشته «افصح من اخيك»
 هم زبانی خویشان و پیوندیست
 مرد با نامحرمان چون بندیست
 ای بسا هندو و ترك همزبان
 ای بسا دو ترك چون بیگانگان
 پس زبان محرمی خود دیگرست
 هم دلی از هم زبانی بهترست
 غیر نطق و غیر ایما و سبیل
 صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
 جمله مرغان هریکی اسرار خود
 از هنر و دانش و از کار خود

۱۲۱۰- با سلیمان يك بیک وامی نمود
 از برای عرضه خود را می‌ستود
 ۱۲۱۱- از تکبر فی و از هستی خویش
 بهر آن تاره دهد او را به بیش
 چون بیاید برده را از خواجه
 عرضه دارد از هنر دیباچه
 چونك دارد از خریداریش ننگ
 خود کند بیمار و شل و کزولنگ
 نوبت هد هد رسید و پیشه‌اش
 و آن بیان صنعت و اندیشه‌اش
 گفت ای شه يك هنر کآن کمترست
 باز گویم گفت کسوته بهترست
 گفت بر گو تا کدامست آن هنر
 گفت من آنکه که باشم اوج بر
 بنکرم از اوج با چشم یقین
 من به بینم آب در قعر زمین
 تا کجاست و چه عمقستش چه رنگ
 از چه می‌جوشد زخاکی یا زسنگ
 ای سلیمان بهر لشکرگاه را
 در سفر می‌دار این آگاه را
 ۱۲۲۰- پس سلیمان گفت ای نیکورفیق
 در یابانهای بی آب و عمیق

طعنه زاع در دعوی هدهد

زاغ چون بشنود آمد از حسد
 با سلیمان گفت کو کثر گفت و بد
 گر مرا در این نظر بودی مدام
 چون ندیدی زیر مشتی خاك دام
 چون گرفتار آمدی در دام او
 چون قفس اندر شدی ناکام او
 ۱۲۲۵- پس سلیمان گفت ای هدهد رواست
 کز تو در اول قدح این درد خاست
 خون نمائی مستی ای خورده تودوغ
 پیش من لافی زنی آنکه دروغ

جواب گفتن هدهد

گفت ای شه بر من عور گدا
 قول دشمن مشنو از بهر خدا
 ۱۲۲۸- گر نباشد این که دعوی میکنم
 من نهادم سر مبر این گردنم
 الی آخر

حکایات اخلاقی

الف - نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان و
 تقریر ترجیح توکل بر جهد و قلت فایده جهد
 از بیت ۹۵۶ تا ۹۷۰ بشرحی که در صفحه ۲۸۲ ذکر شده است.

زیافت تأویل رکیک مگس

بیت ۱۰۸۲-۱۰۹۰

۱۰۸۲- آن مگس بربرك كاه و بول خر
 همچو کشتی بآن همی افراشت سر
 گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام
 مدتی در فکر آن می‌مانده‌ام
 اینك این دریا و این کشتی و من
 مرد کشتیان و اهل و رأی زن
 ۱۰۸۵- برسر دریا همی زاند اوعمد
 می‌نمودش آن قدر بیرون ز حد
 بود بی‌حد آن چمین نسبت بدو
 آن نظر که بیند آنرا راست کو
 عالمش چندان بود کش بینش است
 چشم چندین بحر همچندینش است
 صاحب تأویل باطل چون مگس
 وهم او بول خر و تصویر خس
 گر مگس تأویل بگذارد برای
 آن مگس را بخت گرداند همای
 ۱۰۹۰- آن مگس نبود کش این عبرت بود
 روح اوئی در خود صحبت بود

قصه هدهد و سلیمان در بیابان آنک چون قضا آید
چشمهای روشن بسته شود

چون

بیت ۱۲۰۲- سلیمان را سرا پرده زدند

پیش او مرغان بخدمت آمدند
هم زبان و محرم خود یافتند
پیش او يك يك بجان بشتافتند
جمله مرغان ترك کرده چیک چیک
با سلیمان گشته افصح من اخیک

۱۷۵ قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر او را از مراعات
صریح نهی و ترك

بوالبشر «کو علم الاسماء» - بگست - صدهزاران علمش اندر هر رگست.
الی آخر

الهام صوفیانه

۱۰۲۶-۱۰۰۸

در تحت عنوان جواب خرگوش نخچیران را

گفت ای یاران حقم الهام داد
مرضیفی را قوی رایی فتاد
آنچه حق آموخت مر زنبور را
آن نباشد شیر را و کور را
خانها سازد پراز حلوای تر
حق برو آن علم را بکشاد در

آنچ حق آموخت کرم پيله را
 هيچ پيلي داند آن کون حيله را
 آدم خاکی ز حق آموخت علم
 تا بهفتم آسمان افروخت علم
 نام و ناموس ملک را در شکست
 کوری آنکس که در حق در شکست
 زاهد چندین هزاران ساله را
 پوز بندی ساخت آن کوساله را
 تا نداند شیر علم دین کشید
 تا نکردد کرد آن قصر مشید
 علمهای اهل حس شد پوز بند
 تا نکردد شیر ز آن علم بلند
 قطره دل را یکی کوهر فتاد
 کآن بدریاها و گردونها نداد
 چند صورت آخر ای صورت پرست
 جان بی معنیت از صورت پرست
 کر بصورت آدمی انسان بدی
 احمد و بوجهل یکسان بدی
 نقش بردیوار مثل آدمست
 بنگر از صورت چه چیز او کمست
 حان کمست آن صورت با تاب را
 رو بجو آن کوهر کم یا برا

باری داستان چنین است:

شیر قوی فریب خر گوش خرد ، ناتوانی را میخورد و بر لب چاهی میآید
و خر گوش در بر شیر می ایستد تارقیب را بوی بنماید ، عکس شیر و خر گوش
در چاه نمودار می گردد، شیر غافل و غضبناك بقصد کینه توزی، خر گوش را یله
می کند و در چاه فرو میرود و در دم هلاک می شود.
داستان مندرج در کتاب جوهر الذات 'عطار در مورد' «روباه و بیجاشدن»

شد سر شیران عالم جمله پست
چون سگ اصحاب را دادند دست
چه زیانستش از آن نقش نفور
چونك جانش غرق شد در بحر نور
وصف صورت نیست اندر خامها
عالم و عادل بود در نامها
عالم و عادل همه معنیست و بس
کش نیابی در مکان پیش و پس
۱۰۲۶- می زند بر تن ز سوی لامکان
می نکنجد در فلک خورشید جان
۱- س ۱۴ ص ۴۷ و ۴۸ تهران چاپ کتابفروشی اسلامیة
۲- مگر میرفت آن روباه شادان
روان هر سوی در کوه و بیابان

با این حکایت مورد مقایسه قرار گیرد، در این داستان روباه نماینده نفس اماره و عقل است.

در صورتیکه در داستان مولوی خر گوش بمدد نور باطن، وجود خویش و دیگران رهایی بخشیده، پیرو سیرت اولیاء و انبیاء گشته است.

رسید از ناکهان نزدیک راهی
 بکنده بر سر آن راه چاهی
 چهی بس دور دلوی بسته براو
 نکو بشنو ز من ای مرد نیکو
 درون چاه روباهش نظر کرد
 یکی روباه دیگر دید پر درد
 درون آب عکس خود بدید او
 در آمد زود در گفت و شنید او
 اشارت کرد دست خود ز بالا
 اشارت کرد رو به نیز آنجا
 هر آن لبی که او از خویش میکرد
 درون چاه او بیخویش میکرد
 به خود میگفت آن روباه آنجا
 که من میخواند او باید شد آنجا
 درون باید شدن تا او بهینم
 حقیقت اینست اسرار یقینم

درون چاه جست او از بن آب
 فرو شد جان دهان آنجا بغرقاب
 چه اندر آب چه ناکه جهید او
 بجز خود هیچکس آنجا ندید او
 شنای چند کرد و سست تن شد
 ز نومییدی جان بی خویشتن شد
 نه بتوانست بیرون شد از آنجا
 میان آب او میکرد غوغا
 بخود میگفت خود کردم چگویم
 اگر ایندم من اندر جستجویم
 بدست خویش خود درچه فکندم
 چه داند کس که من ناکه فکندم
 چو خود کردم چرا تاوان ستانم
 کجا یابم در اینجا دوستانم
 چو خود کردم بماندم در بلامن
 درون آب غرقم مبتلا من
 در اینجا هیچ کس فریاد رس نیست
 بماندم غرقه و غمخوار کس نیست
 درین این چاه بدکآمد براهم
 شدم غرقه ندیدم هیچ همدم
 ندارد کس خبر دائم یقین من
 نبودم اندرین سر پیش بین من

در این چاه افتادم بی خبر زار
 و گر بینم منش چاه و وطن کار
 ز دستم رفت هم‌خانم و گر زود
 نخواهد رفت اینجا بودنی بود
 بسی اندیشه زین سو کرد روباه
 نظر میکرد هر دم بر سر چاه
 زنا که غرقه شد تا جان بداد او
 خوشا آن کس که اینجا داد داد او
 میان آب جان ده در حیات
 که اندر آب خواهد بد ممات
 تو آن روباه پر مکاری و تلبیس
 که افتادستی اندر چاه ابلیس
 بدیدی عکس خود بر سیرت آب
 نمیدانستی اینجا عین غرقاب
 که کردی ناکهان و جان دهی تو
 نداری از تن و جان آکھی تو
 ز دنبال صور در چاه صورت
 افتادستی تو ای روباه سیرت
 بهر نقشی که می‌بازی ندانی
 که خواهی گشت اندر چاه فانی
 درون چاه خواهی افتادن
 عجائب خویش را برباد دادن
 ج-س

در باب کتاب چوهرالذات و سایر تألیفات عطار نظر مرحوم سعید نفیسی چنین است :

« کتابهای دیگر که بنام او چاپ کرده‌اند ، از وی نیست. بدینگونه است :

اشتر نامه ، بلبل نامه ، بی‌سر نامه ، ترجمه الاحادیث ، جوهرالذات
 خیاط نامه - سی‌فصل کنز الاسرار - کنز الحقائق - لسان الغیب ، مظهر العجایب -
 وصلت نامه - هیلاج نامه.»

این کتابها از کسان دیگری است که در زمانهای مختلف زیسته و عطار
 تخلص کرده‌اند.*

* سطر ۷ بعد از صفحه ۹۷ و یا ورقی کتاب آتشکده آذربکوشش (دکتر سادات
 ناصری) رجوع شود. ج-س

❁ (پایان) ❁

کتابنامه

الف

- | | | |
|--|-----------------|--------------------|
| الانسان الكامل - | عبدالکریم جیلی | قاهره ۱۳۰۵ هـ - ق |
| التفهیم - | ابوریحان بیرونی | لندن ۱۹۳۴ |
| التوسل الی الترسل | بهاء الدین محمد | تهران ۱۳۲۲ |
| احیاء العلوم - غزالی | | بولا ق ۱۲۸۹ هـ - ق |
| احادیث مثنوی - علامه فقیه بدیع الزمان فروزانفر | | تهران ۱۳۳۴ |
| اسفار - | ملا صدرا | قم ۱۳۷۳ |
| الدرة الفاخرة - | غزالی | خطی |
| العرائس فی قصص الانبیاء - | ثعلبی | خطی |
| المعجم المفهرس - | منصور فهمی | مصر ۱۲۷۸ |
| امثال العرب - | میدانی | بن ۱۸۳۸ |
| امثال و حکم - | دهخدا | تهران ۱۳۵۲ |
| انجیل | | لندن ۱۸۸۲ |

A LITERARY HISTORY of ARABS

- | | | |
|--------|--------|------|
| نیکلسن | کمبریج | ۱۹۵۳ |
|--------|--------|------|

ب

- بخش نخست شرح چهار تمثیل مثنوی - حواد سلماسی زاده تبریز ۲۵۳۵
- برگزیده اشعار دیوان شمس - نیکلسن کمبریج ۱۹۵۲
- برهان قاطع - به تصحیح دکتر محمد معین تهران ۱۳۴۲
- بوستان - سعدی تهران ۱۳۴۸
- بیست باب - ملامظفر خطی
- بلوغ العرب فی معرفة احوال العرب - سید محمود شکری الالوسی - مطبعة رحمانیه
- ۱۳۴۳ هـ - ق

GCEAN of STORY

De S A CY بوسيله

PASSION d' el HALLAJ

MAssignon بوسيله

ت

- تاریخ ادبیات عرب - استاد ترجمانی زاده تبریز ۱۳۴۸
- تاریخ ادبیات عرب - نیکلسن کمبریج ۱۹۳۰
- تاریخ اليهود فی بلاد العرب - دکتر اسرائیل ولنفسون مصر
- تاریخ اصفهان - ابو نعیم احمد اصفهانی مصر ۱۹۷۰
- تاریخ سر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا - دکتر جواد سلماسی زاده تهران ۱۳۴۱
- تذکره الاولیاء - فرید الدین عطار لندن ۱۹۰۷
- ترجمه رساله قشیریہ بکوشش مرحوم فروزانفر تهران ۱۳۴۵
- تفسیر بیان السعاده - سلطان علیشاه گنابادی تهران ۱۳۴۴
- ترجمه مثنوی رینولد آلین نیکلسن لندن ۱۹۲۹
- ترجمه تفسیر طبری - بکوشش استاد حبیب یغمائی تهران ۱۳۴۴
- تفسیر ابوالفتوح رازی - وزارت فرهنگ تهران ۱۳۱۴ شمسی
- تفسیر شریف لاهیجی - بکوشش محدث ارموی تهران ۱۳۴۰
- تفسیر صفی - صفی علیشاه تهران ۱۳۲۸
- تفسیر مثنوی نیکلسن - رینولد آلین نیکلسن لندن ۱۹۳۷
- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی - جعفری ۱۳۵۰ تهران
- تفسیر المیزان - علامه طباطبائی قم ۱۳۳۷

ج ح چ

جامع الصغير -	سیوطی	بیروت ۱۳۹۱ هـ - ق
جامع المفردات الادویه والاغذیه -	ابن بیطار	اشتوتگارت ۱۸۴۰
جوامع الحکایات -	عوفی	تهران ۱۳۲۵
جواهر البواهر -	ساری عبدالله افندی	استانبول ۱۲۸۸ هـ - ق
ح : حلیته الاولیاء -	ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی	قاهره ۱۹۳۳
حدیقه الحقیقه	حکیم سنائی غزنوی	تهران ۱۳۲۸
چ : چهار مقاله -	نظامی عروضی	لندن ولیدن ۱۹۱۰

د

دائرة المعارف اسلامی	لیدن ۱۹۱۳
دیوان شمس تبریزی (غزلیات)	تبریز ۱۲۸۱ هـ - ق
دیوان سنائی	تهران ۱۲۲۴ هـ - ق
دیوان عطار	تهران ۱۳۳۹
دیوان حافظ	تهران ۱۳۰۶

ر

روح‌المننوی	اسماعیل حقی	استانبول ۱۲۸۷ هـ - ق
روضه‌المذنبین	احمد جام	تهران ۱۳۵۴
رسائل	اخوان الصفا	قاهره ۱۹۲۸
ریحانة الادب	مدرس خیابانی	تهران ۱۳۳۸

رحله ابن بطوطه (تحفة النظار) طبع متن و ترجمه	پاریس ۱۸۵۵
رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی تألیف علامه	
فقید فروزانفر	تهران ۱۳۲۲

س

کتاب سنت جان SAINT JOHN انگلیسی	لندن ۱۹۳۰
سیرة ابن هشام	مصر ۱۹۵۵
سیرالعباد الی المعاد	حکیم سنائی غزنوی
سعید نفیسی	تهران ۱۳۱۶
سیری در دیوان شمس	علی دشتی
	تهران ۱۳۳۷

ش

شرح مثنوی شریف	علامه فروزانفر	تهران ۱۳۴۶
» »	بحرالعلوم محمد	لکنهو ۱۹۲۷
» »	G:ROSEN بزبان آلمانی	
» »	فاتح‌الایات ترکی	چاپ استانبول

شرح شطحیات	روزبهان بقلی	تهران ۱۳۴۴
شرح گلشن راز		تهران ۱۳۴۵

ط

طواسین	حلاج	پاریس ۱۹۱۳
طببات سعدی	با ترجمه انگلیسی	لندن ۱۹۰۶

ع

عرائس البیان	روزبهان بقلی (خطی)	
عجائب المخلوقات	زکریای قزوینی	خطی
علم الاجتماع اسلامی	تألیف روبن لوی	لندن ۱۹۳۱-۳۲
العقيدة و الشريعة فی الاسلام	کلدزیه	لیدن ۱۹۲۰

غ

غزالی نامه	بکوشش استادهمائی	تهران
غیاث اللغات	بکوشش دبیرسیاقی	تهران ۱۳۳۷

ف

فاتح الايات	شيخ اسمعيل انقروى	استانبول ۱۲۸۹ هـ ق
فردوس الحكمة فى الطب	على بن ربن الطبرى	برلين ۱۹۲۸
فرهنگ اصطلاحات نجومى	دکتر ابوالفضل مصفى	تبريز ۲۵۳۶
فرهنگ لغات « عرفانى »	دکتر سيد جعفر سجادى	تهران ۱۳۳۸
» » » فلسفى » » »	» » »	» ۱۳۳۹
فصوص الحکم	ابن عربى	قاهره ۱۳۲۱
فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوى	دکتر گوهرين	تهران ۱۳۴۷
فرهنگ نفيسى	ناظم الاطباء	تهران ۱۳۱۸
فرهنگ معين		تهران ۱۳۴۲
فيض القدير شرح جامع الصغير		بيروت ۱۹۷۲
فيه ما فيه	جلال الدين مولوى	تهران ۱۳۳۰

ق

قرآن مجيد	چاپ ابوالقاسم پاينده	تهران ۱۳۳۹
قاموس كتاب مقدس	هاكس	بيروت ۱۹۲۸
قصص الانبياء در فاسى	محمد جوبرى	تهران ۱۳۴۰
» »	ثعلبى	قاهره ۱۳۰۶
» »		

ك

کشف اصطلاحات الفنون	کلکته	۱۸۶۳
کشف الظنون	حاج خلیفه	استانبول ۱۹۴۳
کشف الاسرار وعدت الابرار	میبدی	تهران ۱۴۴۹
کلم الطیب	طیب	تهران ۱۳۵۳
کلیله و دمنه	باهتمام مرحوم مینوی	» ۱۳۴۵

KORANISCHE UNTERSCHUNGEN آلمانی

بوسیله NYBERG چاپ آلمان

KLEINER SCHRIFTEN

بوسیله HOROVITZ چاپ آلمان

ك

کلیستان سعدی	تهران	۱۳۴۰
کلشن راز	محمود شبستری	لندن ۱۸۸۰

م

مثنوی مولوی	علاءالدوله	تهران ۱۲۹۹
»	نیکلسن	لیدن ۱۹۲۵
مرصاد العباد من مبدء الی المعاد	نجم الدین رازی	تهران ۱۳۱۲
مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه	عزالدین کاشانی	تهران ۱۳۴۰
مجمعل التواریخ و القصص	بتصحیح ملک الشعراء بهار	تهران ۱۳۱۹
مرزبان نامه	سعدالدین وراینی	لندن ۱۹۰۹
مطالعات در تصوف اسلامی	نیکلسن	کمبریج ۱۹۲۱

شرح مثنوی	خواجہ خان	ہند ۱۹۲۰
ملل و نحل	شہرستانی	لندن ۱۸۸۲

مناقب العارفین	افلاکی	آنقرہ ۱۹۵۹
مجلہ موسیقی شناسی تطبیقی شماره ۲		آلمان ۱۹۳۳
میراث اسلام	آرنولد و گیوم	آکسفورد ۱۹۳۱
مناقب حضرت علی	ابن حنبل	خطی
منتہی الارب	صفی پور	تہران ۱۳۷۷
منہج الغوی	شیخ یوسف المولوی	قاہرہ ۱۲۸۹

MUHAMMEDANISCHE ECHATOLOGIE بوسیلهٔ WOLFF آلمان

ن

نظریہ شخصیت در تصوف	نیکلسن	کمبریج ۱۹۳۳
نفحات الانس	جامی	کلکتہ ۱۸۵۹
نی نامہ جامی		کابل ۱۹۷۳

ل

لغت نامہ دہخدا		تہران ۱۳۳۵
----------------	--	------------

ی

یکسال در میان ایرانیان	ادوارد براون	تہران ۱۳۳۵
------------------------	--------------	------------

ت

- تاریخ ادبیات عرب استاد ترجمانی زاده ص ۱۸
- تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا ص ۶۰
- تاریخ ادبیات عرب ص ۸۰
- تاج العرائس ص ۲۲۹
- تاج المآثر ص ۲۶۱
- تاریخ اليهود فی بلاد العرب ص ۹۱
- تاریخ اصفهان ص ۲۰۳
- تذکره الاولیاء ص ۱۴۷
- تجارب الامم فارسی ص ۲۶۱
- تحفة الوزراء ص ۲۶۱
- ترجمه رساله قشیریه ص ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۶
- تحفة الملوك ص ۲۶۰
- ترجمه مثنوی ص ۸۰
- ترجمه یمینی ص ۲۶۱
- تفسیر بیان السعاده ص ۱۶۶
- تفسیر صغیر ص ۲۲۹
- تفسیر ابو الفتوح رازی ص ۲۳۲
- ترجمه و تفسیر طبری ص ۶۳، ۹۱، ۱۶۷
- تفسیر صفی ص ۱۶۶
- تفسیر شریف لاهیجی ص ۱۶۶، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۳۷
- تفسیر مثنوی نیکلسن ص ۱۰۱
- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ص ۱۰۰

المسند ص ۲۰۲ النهایه ص ۴

انجیل ص ۵۷، ۲۱۴

A LITTERARY HISTORY OF THE ARABS ص ۱۹۴

OCEAN OF STORY ص ۲۵۸

ب

بخش نخست شرح چهار تمثیل مثنوی ص ۱۶۵، ۱۶۸

بزم و رزم ص ۲۶۱

بستان العقول ص ۲۶۱

بختیار نامه ص ۲۶۱

برگزیده اشعار دیوان شمس ص ۱۸۰، ۲۱۵

برهان قاطع ص ۱۵

بیست باب ص ۷۶

بوستان ص ۱۴

بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب ص ۹۱

فهرست اسامی کتب و رسالات

- الاداب العربية في القرن التاسع والرابع الاول من القرن العشرين ص ٢٥٩
الانسان الكامل ص ٨
الاورامر العلائقيه ص ٢٦١
التفهيم في ادائل صناعة التنجيم ص ٧٥، ٧٦
التصفيه في احوال المتصوفه ص ٩٤
التوسل الي الترسل ص ٢٦١
احياء العلوم ص ٥٥ ، ٨١ ، ٢١٧ ، ٢٣٦
احاديث مثنوى ص ٨١ ، ١٣٦ ، ٢١٨
احوال القيامه ص ١٠٥
اخلاق محتمشمى ص ٢٦١
» ناصري »
الدرة الفاخره ص ١٣
اسفار ص ١٨٩
العرائس في قصص الانبياء ص ٢٢٩
الطواسين ص ١٩٠
اللألي المصنوعه ص ٢١٧ ، ٢١٨
اللواء اللوء المرصوع ص ١٣٦
المعجم المفهرس ص ١٥٨

پ

PASSION d'el HALLAJ ص ۱۳۷، ۵۷

پندنامه عطار ص ۲۵۹

ج ح خ چ

جامع الصغير ص ۱۴۱

جوامع الحکایات ص ۹۲

جواهر البواهر ص ۲۵۶

جامع المفردات الادويه و الاغذيه ص ۹۸

ح

حلیته الاولیاء ص ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳

مقاله H - RITTER ص ۲۲۰

چ

چهار مقاله ص ۲۶۱

د

دائرة المعارف اسلامي ص ۵۱، ۳۱

ديوان متنبی ص ۱۸

ديوان عطار ص ۲۶۱

ديوان سنائي ص ۲۶۱

ديوان حافظ ص ۸

ديوان شمس تبريز ص ۲۹۵

ر

- روح‌المثنوی ص ۴- ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۸۰، ۲۴، ۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۲۱، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۲۳، ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۸
- روضه‌المذنبین ص ۲۶۱
- روضه‌العقول ص ۳۲، ۲۶۱
- ریحانة الادب ص ۱۳، ۱۱۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۰
- رسائل اخوان الصفا ص ۴۵
- رساله قشیریه ص ۵۱، ۱۴۴، ۱۹۹
- رحلة ابن بطوطه ص ۵۱
- رسائل جوانمردان هنری کرین
- RELIGIOUS ATTITUDE** ص ۲۳۵، ۸۴

ز

زمخشري ص ۲۳۲

س

سینت جان ص ۶۰

سیره ابن هشام ص ۶۳، ۱۰۸

سبک‌شناسی ص ۲۴

سیرالعباد الى المعاد

ش

شرح شطیحات روزبهان بقلی ص ۱۹۳

شرح گلشن راز ص ۲۲۵، ۲۲۷

ع

عجائب المخلوقات ص ٧٦
 عرائس المجالس في قصص الانبياء ص ١١٠
 علم الاجتماع الاسلامي ص ١٨٥

غ

غزالي نامه ص ١٣
 غياث اللغات ص ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٣

ص

صحيح مسلم ص ٨١٦٥
 صفة الصفوة ص ١٩٧

ف

فاتح الايات ص ١٠، ١٦، ٢٤، ٣٤، ٤٢، ٧١، ٧٧، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ٩٣، ٩٨، ١٠٠، ١١٥،
 ١١٧، ١٣٤، ١٣٦، ١٥٥، ١٥٨، ١٦١، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٨، ٢٠٥، ٢١٠، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٣٨، ٢٤٠
 ٢٤١، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٥٨

فرهنگ اصطلاحات نجومی تأليف دکتر ابوالفضل مصفى ص ٨٠
 فردوس الحكمة ص ١٨٥
 فرهنگ اصطلاحات عرفاني ص ٣٣
 فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوى ص ٢٨، ٨١، ٢٠٣، ٢١٣
 فرهنگ نظام ص ٩٢

فرهنگ نفیسی ص ١٧٩

فصوص الحکم ص ١٩٢، ٨

فیض القدیر شرح جامع الصغیر ص ١٥٨، ١٤١، ٨٢

فرهنگ معین ص ٦١، ١١، ٨

ق

قاموس کتاب مقدس ص ٣٢

قرآن ص ١٣٨، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٥، ٩٣، ٩١، ٨٦، ٨٣، ٧٨، ٧١، ٧٠، ٦٥، ٦٣، ٦٤، ٥٥، ٤٣، ٤

٢٥٨، ٢٣٥، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢١٤، ٢١٣، ٢١١، ٢١٠، ٢٠٨، ١٩٤، ١٩١، ١٨٩، ١٧٦، ١٧٥، ١٦٧

قصص الانبیاء فارسی ص ٢٢٩، ٢١١، ١٩٦، ١٠٧، ٩٠، ٦٣

قصص الانبیاء ثعلبی ص ٢٢٩، ١١٠، ١٠٨، ١٠٧

ک

کلیستان ص ١٥٩، ١٥٦

کلشن راز ص ٢٢٠، ١٨٦

ک

کتاب الدین و الدوله ص ١٨٥

کتاب حفظ الصحه ص ١٨٥

کشاف اصطلاحات الفنون ص ٢٣٤

کشف الاسرار وعدت الابرار ص ١٨، ٧١، ٨٤، ٩٤، ١٠٦، ١٦٦، ١٩١، ١٩٢، ٢١٠،

٢٣٢، ٢٢٦

کلم الطیب ص ١٠٦، ٦٠

کلیله و دمنه ص ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۰۴

کنوز الحقائق ص ۳۱

KO RANISCHE UNTERSCHUGEN ص ۶۵

KLEINERE SCHRIFTEN ص ۱۹

کشف الظنون ص ۲۶۰

م

مثنوی ص ۱۶، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۸۰، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱،

۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۰،

۲۳۴، ۲۵۸، ۲۶۱

مثنوی ساری عبدالله افندی ص ۲۵۶

مثنوی شریف ص ۱۰۱، ۱۷۷، ۲۳۳

مجله موسیقی شناسی تطبیقی ص ۲۲۶

• مجمل التواریخ و القصص ص ۸۹

المدخل والمنظوم ص ۸۰

مرصاد العباد من مبدء الى المعاد ص ۳۵، ۳۶، ۱۰۳، ۱۷۴، ۲۳۳، ۲۳۵

مرزبان نامه ص ۲۶۱

مستند ص ۶۱

• مطالعات در تصوف اسلامی ص ۳۵، ۶۲

معجم البلدان ص ۹۱

ملل و نحل شهرستانی ص ۲۳۴

مناقب العارفين ص ۱۶۹، ۹۳

مناقب حضرت علی ص ۲۰۲

منتهى الارب ص ۲۳۴

منهج القوى ص ۱۶۹، ۹۳

میراث اسلام ص ۲۵

MACDONALD و RELIGIOUS ATTITUDE ص ۰۵

MUHMEDANISCHE ECHATOLOGIE ص ۱۳

ن

نصيحة الملوك ص ۲۶۱

نظريه شخصيت در تصوف ص ۲

نفثة المصدور ص ۲۶۱

نورالعيون و جامع الفنون ص ۲۵

NOLDEKE SCHWALLY ص ۶۰

نی نامه جامی ص ۱۰

ل

لغت نامه دهنخدا ص ۲۳۴، ۹۱

ی - و

يك سال در میان ایرانیان ص ۱۵۶

وسائل الرسائل ص ۲۶۱

فہرست عام

الف

- ابو عبدالله رود کی ص ۲۶۰
 ابراہیم ص ۲۲۳، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۱، ۳۸
 ابو اسحاق احمد بن محمد نیشابوری ص ۱۱۰
 ابو المعالی نصرالہ منشی ص ۲۶۰، ۹۵
 ابو نعیم اصفہانی ص ۲۰۳، ۱۹۷
 ابو طیب احمد ص ۸
 ابن بی بی ص ۵۱
 ابن الاثیر ص ۵
 ابن العربی ص ۱۹۲، ۱۸۹، ۳۴، ۹، ۸
 ابن ادیس ص ۸
 ابن خلکان ص ۲۰۲
 ابن بطوطہ ص ۵۱
 ابن سینا ص ۲۵
 ابن عمر ص ۵
 ابن مقفع ص ۲۶۰
 ابن ہشام ص ۹۱
 احد ص ۱۰۹، ۱۰۸
 احمد ص ۲۰۹، ۱۳۷، ۱۰۹، ۱۰۸، ۶۱، ۶۰، ۵۹
 احمد جام ص ۳۲
 احمد حنبل ص ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۷
 احمد رفعت ص ۲۰۲

ادریس ص ۲۴،۹

ادوارد براون ص ۱۹۶،۱۰۷،۹۱

اسمعیل حقّی ص ۳۹،۱۰

اصحاب کھف ص ۲۰۵،۲۰۱

اصحاب الاخدود ص ۶۵

افلاطون ص ۳۴

اقلیدس ص ۲۵

ام هانی ص ۲۲۵

انقروی ص ۱۰

انوشیروان ص ۲۵۹

ب

بایبل ص ۱۷۵

برزویه طبیب ص ۲۶۰

بختنصر ص ۹۲

بطلمیوس ص ۲۵

بھروز ص ۷۷

بلال ص ۲۰۵

بوجھل ص ۲۴۳

بوالحکم ص ۱۰۹،۱۰۸

بولهب ص ۲۴۳

بھرامشاہ غزنوی ص ۲۶۰

ب

پهلوی ص ۱۳

PARACLITOS ص ۶۰

PERACLITOS ص ۶۰

ت

تحمیاص ۹۲

ترجانی زاده ص ۱۸

ج

جالینوس ص ۱۲۸، ۱۲۹

جبرئیل ص ۶۳

جلال الدین مولوی ص ۲۲۵

ح

حافظ ص ۵۸، ۸

حارث ابن قیس ص ۹۴

حسن بن هیثم ص ۲۵

حسین ابن منصور حلاج ص ۱۹۳

خ

خلیل ص ۱۸۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۴۰۹

خواجہ عبداله انصاری ص ۲۲۲

خضر ص ۱۴۳

د

دانیال ص ۹۲

داود ص ۹۲

د کتر اسرائیل و لفسون ص ۹۱

د کتر سادات فاصری ۲۹۱

ذ

ذو شفا تر ص ۸۹

ذو نواس ص ۶۴، ۸۹، ۹۰

ر

رحمانیه ص ۹۱

رومی ص ۱۴

روزبهان بقلی ص ۵۰، ۱۹۰، ۱۹۳

ز

زحل ص ۷۴، ۷۵، ۷۶

زلیخا ص ۷۴، ۷۵، ۷۶

زهره ص ۸، ۷۳، ۷۵

س

ساری عبدالله افندی ص ۹۳، ۱۰۵

سعید بن جبیر صفحه ۱۱

سفیان ثوری ص ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱

سلیمان ص ۱۹۳، ۲۰۹

سلطان ولد ص ۲۲۵

سنائی عز نوى ص ۲۶۱

سید محمود شکرى الالوسى ص ۹۱

C.W. WILSON ص ۱۰۹

SILVESTRE de SACY ص ۲۵

ش

شمس تبریزی ص ۲۲۵

شیبان راعى ص ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲

شیخ شبستری ص ۱۸۶، ۲۲۰

شیخ اسمعیل حقى ص ۱۱

شیخ شهاب الدین ص ۳۷

شهر ستانى ص ۲۳۴

شیطان ص ۵۳-۱۶۲-۱۶۳-۱۷۱-۲۴۵

CHEIKHO ص ۲۵۹

ص

صلاح الدین حموى ص ۲۵

صاحب جریح الراهب ص ۱۱۰

صدیق ص ۲۴۳

ع

عاد ص ۱۹۴، ۱۱۲

عبداله ص ۶۱

عبدالغوث ص ٢٤٨

عبدالحسين طيب ص ١٠٦

عزرا ص ٩٣

عطارد ص ٧٤، ٧٥، ١٤٧، ٢٥٩

علي (امير المؤمنين) ص ٢٤٤

علي بن ابراهيم ص ١٩٥

علي بن ابي حفص ص ٢٦٠

علي بن ربن الطبري ص ١٨٥

عيسى ص ١٥، ٥٩، ٦٣، ٦٤، ١١٠، ١٣١، ٢١٧

RUBEN LEVY ص ١٨٥

غ

غزالي ص ١٣، ١٥، ٥٤، ٢٣٦

ف

فروزانفر ص ١٣٦

فروعون ص ١٠٨، ١١٠، ١٤٣

فضيل بن عياض ص ١٤٤

فيروز يزدجرد ص ٨٩

ق

قارون ص ١٨٨

قطب الدين ابوالمظفر ص ٩٤

قصي بن كلاب ص ٩٠

کیوم ص ۲۵

GALLÉN ص ۲۵

GAUTIER ص ۱۳

ک

CURETON ص ۲۴۳

ل

لایپ نیتیز ص ۳۴

LOUIS MASSIGNON ص ۱۲۸

م

ماروت ص ۲۴۵

مارا کچی ص ۶۰

مقنبی ص ۱۸

محمد بن اسدستری ص ۱۰۷

محمد ص ۱۳۷، ۶۱، ۶۰، ۵۹

مسیحا ص ۱۳۱، ۶۱، ۵۹، ۱۱، ۸

معین ص ۱۸۵، ۱۵

مصطفی ص ۲۴۵، ۲۴۳، ۱۴۹، ۱۴۲، ۱۳۲، ۵۹، ۵۵، ۸

ملاصدرا ص ۱۸۹

موسی ص ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۰۸

۲۲۷، ۲۲۶

مولانا ص ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۱، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۰۲، ۹۵، ۹۰، ۲۸، ۲۶، ۲۱، ۱۸، ۱

۲۵۷، ۲۶۱، ۲۳۳، ۲۱۵، ۲۰۳، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۷۸، ۱۶۵، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۷

مینورسکی ص ۵۱

مینوی ص ۹۷

MAK DONALD ص ۲۳۵

MOBERG ص ۹۱

ن

نبو کدالنصر ص ۹۳

نمرود ص ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۸۷

نصراله منشی ص ۲۵۸

نیکلسن ص ۱۹۴، ۱۵۵، ۱۰۱، ۸۰، ۷۸

و

والی محمد ص ۳۹

WOLFF ص ۱۰۵، ۱۳

ه

هاروت ص ۲۴۵

هارون ص ۲۲۱

هلال ص ۲۴۵

هود ص ۲۱۳، ۱۹۴

ی

یوسف ص ۵۷، ۱۱۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵

فهرست عام

اسلام ص ۶۵، ۷۰، ۸۴، ۱۰۸، ۱۹۵، ۲۶۰

اهل حق ص ۵۰

اهل الله ص ۵۰

تصوف ص ۵۵

ترسا ص ۹۰

ترك ص ۲۰۳

تر كمان ص ۱۶۱

جوانمرد ص ۵۱، ۵۰

جهود ص ۶۳، ۹۰، ۱۳۵، ۲۲۱

ساسانی ص ۲۵۹

سامانی ص ۲۶۰

سبطی ص ۱۸۸

شافعی ۲۰۲، ۲۰۰

شیعه ص ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۳۷

عربی ص ۱۰۸، ۱۷۹، ۲۱۶

عرفان ص ۵۵

عیسوی ص ۶۴

صوفی ص ۵۰

قبطی ص ۱۸۸، ۲۱۰

قریش ص ۱۰۸

فرقة مولوی ص ۲۲۰

فتوت ص ۵۰

محمدی ص ۷۴

مسلمان ص ۱۳۴، ۷۰، ۶۰

مسیحی ص ۹۰

یهود ص ۱۳۵، ۹۰، ۸۹

فهرست عام (امکنه)

الف

آلمان ص ۲۵، ۲۲۶

ایران ص ۲۵۹

اصفهان ص ۲۰۳

اورشلیم ص ۹۰

اسلامبول ص ۱۷۸

اروپا ص ۲۵۹

انقره ص ۲۲۶

ب

بابل ص ۹۱

بغداد ص ۲۰۲

بولا ق ص ۲۳۶

بین النهرین ص ۹۰، ۹۲

ت

تهران ص ۱۹۳، ۲۰۱

تبریز ص ۷۷

پ

پاریس ص ۱۳۸

ح

حیدرآباد دکن ص ۱۹۷

حلب ص ۲۰۵، ۲۰۷

حمیر ص ۹۰

حبشه ص ۹۰

ر

روم ص ۹۰

ز

زهره ص ۷۴، ۷۵، ۷۹

زحل ص ۷۴، ۷۵، ۷۶

ش

شام ص ۹۰

ع

عطارد ص ۷۴، ۷۵

عرفات ص ۲۱۹

ط

طور سینا ص ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

ف

فارس ص ۱۷۹، ۲۱۴

فلسطین ص ۹۰

فینیقیه ص ۹۰

ق

قاهره ص ۱۰۸

ك

کعبه ص ۲۱۹

کمبریج ص ۱۹۴

ل

لندن ص ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۳۴

م

مریخ ص ۷۳، ۷۴، ۷۵

مشتري ص ۷۴، ۷۵، ۷۶

مكه ص ۱۰۸

مرو ص ۲۰۲

مصر ص ۲۰۳، ۲۱۰

ن

نجران ص ۹۰

نيل ص ۱۲۵

و

وين ص ۱۵۶

ي

يمن ص ۸۹

A COMMENTARY ON FOUR PARABLES

MAWLAWI 'S MATHNAWI

BASED

ON THE COMMENTARIES OF

REYNOLD A. NICHOLSON

AND

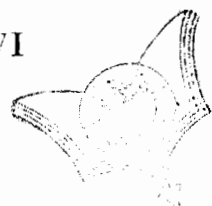
ROOH - ALMATHNAWI AND FATEHAL-ABYAT

BOOK 2

BY

Dr. JEVAD SALMASSIZADEH

ASSOCIATE PROFESSOR



کتابخانه
موسسه تحقیقات
و پژوهش
اسلامی
تهران

